

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences



Perzsa 0.7.

F.O. 11111

سحر نظام الارواح حیو و مجزیه فاعارف ایلیف و مانا کر منما اختلاف نفس نفلیس اور است
 بذات خاقانی در عالم روحانی را بطه قرب عالی ثابت و پیداست و الفت و امتزاج
 صوری بر تحقیق آن معنی دیدی ظاهر در روش چه در او قاتی که هنوز رایت ظفر حایت سایه آن
 و مانا بر بلاد خراسان نیز راخته موکب اقبال همان پیوی در پیدا ر طلب می گشت
 پیوسته بالعدو و الاصل و العشی و الایکار دست تفرغ و انتہال برداشته ادراک صحت
 کرامی آن عهد الملکه آن حضرت میهن مقال سکه میرفت چرا که اوایل عهد ملکه در منزل
 مهد بود اسطه نسبت رضاع با ذات با شرف میبوی انتمزال و القال است تا آنکه
 تخت خراسان از مسند خلافت و کامکاری میبوی ترمینایت و دار السلطنه بود
 که مقبل شفاه خواقین خورشید جمیاه است به قدم دولت لرزم میبوی سرفراز
 سمت عالی بهمت میبوی مراد خاطر را بر آرزوی حضور فایض السور آن رکن السلطنه
 میداشت و هر چه از اسباب منم و محل شخضاری تواند بود می نکاتت و چون از اسباب
 بادشاهی و آمین خسروی مراد خرموانست و معاجبت آن رکن السلطنه نبود از کام دم در
 آنچه حاصل بود در نظر سمت عالی هم چیزی نمی نمود تا آنکه اثر ادعیه صدق آموز میبوی
 بر لعل اجابت رقم ثبت یافت و جناب مشارالیه از جانب سمرقند پنجاب مشارالیه بدو
 ر سلطه هراه معاودت فرمود و در باغ راغان که محل فرج و سرور و متر لطف و حضور
 بنواید صحت فردوس ترمینش فایز ایمیم و زبان شوق بدین ترانه مترنم می گشت
 چه گویت که جز خوش آمدی میسخت یک نفس هم دردم دردم او کرده و بعد از وصول آن سوال
 پیوسته از آن جناب اقتباس انوار فیروم صلاح نموده میسج باب از رای صایب و فکر
 ناقشش که فی الحقیقه مرشد طریق فوز نجاست عدول نور زیم و با وجود آن که خاطر انوش

MAGY AKADEMIA
 KÖNYVTÁRA

علم ادب
 کتب خطی
 شماره ۱۰۰

همواره اشتغال امور ملک و مال متعرض و محبت بود بکلیف و التماس تمام زمام حل و عقد
و قبض و بسط امور سلطنت را بدو گذارشته مهر بزرگ که خیر و شر تمام ملک داری بدان موط
با مهر دیوان امارت بزرگ بقبضه اختیار او بر داریم و وزیر و وزیر و علو منزلت و محمودت او
پس خیر و احسان که لازم ذات انوار است از دیدن بزرگتر از خطاب لازم الاشارة بر تبه انت
منی بمنزله مارون من موسی مخاطب گشت و الحی سکر گذاری آن عواطف و سیاس در اس
آن مواهب از مکارم جدی او بنوعی شرف ظهور یافت که بالا عیالات و لا اذن
و لاضر علی قلب بشر صفت آن تواند بود از جمله آنکه هر چه از وی شفت و در کجوت
بر خیزد همیشه مرتب می گشت در ادای آن مبادرت می نمود و در دلالت بخرات و ترویج
و تسبیح امور شریفه شریف بهیچ وجه از خود راضی نمی گشت و قاعده این نیت را در همه انوا
مسوک داشته شرایط اتفاق بجای می آورد و دیگر و دیگر آن که در صورت همان دست
دوران جناب کمال ظهور دارد در بنای خیرات و مبرات از رباطات و مدارس و مساجد
و خوانق بذل مجبود بنوعی می نمود که بر کات آن موجب امن و امان ممالک و مساکت گشت
و مشوایب آن مورث نشر علوم در جمیع اقالیم و ممالک شده و آثار خیر و صدقات او در
عرصه بسط خاک جناب انتشار و شناسنا یافت که گانه انام از خواص و عوام از مواجد احسان
و انعام او بهر مند گشتند و ثواب آن مجموع بر روزگار فرخنده آثار جمیول اشیا نموده و با
وجود این حال سپسته مستعدی آن می بود که طواف بیت ابرار که اقوی و اشهر از کمال استقامت
علاوه این مکارم گردانیده در خطاب ببلاتیاب و ادنی فی الناس با یوک رجال البر
جواب لیک اللهم لیک مستعد نو از گشت و عرض اصلی ازین مفروض آن که در آن کنیز بر
از روی خضوع و اتمثال دعای جاه و جلال دولت پی احتلال کجای آورده استقامت امور

دولت افروزی مایون را در پوزه نماید اجوار مجلس ششونین هیچ حال که بر شکست
 بنده بلکه بکلیت طرف مجلس نشستن باسلطت موید برابری داشت هر گاه که تحرک سلسله
 غیرت می نمود بهر طریق که ممکن بود بدافعت نموده الهامتس فرسخ آن داعیه می رفت
 تا درین فرصت که میل رای شرفیش زیاده از سه نوبت بظهور انجامید مینیان دولت
 قاهره جناب معروض گردانید که متوق امضای این نیت غالب آمد بهیچ وجه ازین معنی
 در نمی تواند گذشت و اکنون که سلاطین اطراف واقطار از حدود موارالهند و کرستان کاه
 و کابلستان تا امضای هند و غیر ذلک رتبه اطاعت و اخلاص در رتبه عبودیت دارند و هر
 حل و منازل در کمال امن و رفاهیت است بعد از قضای الهی این معصود در مدت اندک
 بحصول می تواند انجامید و آرزوی که یک قرن بلکه زیاده در سویدای غیر متمکن بوده
 پیش دولت قاهره بحصول می تواند رسید و معارن الهامتس و جناب منبعت گشت که اگر
 الهامتس او درین نوبت در وجه قبول نیابد از خون و ملامت بضر نفعش خواهد رسید
 و با وجود آن که هیچ وجه قوت استماع آن استجازه نبود رضای خاطر میسر نش
 را تقدیم فرموده و معین معزز حضرت فرمودیم که بدین دولت سرفراز گشته در
 سعادت جمد استطاع بتقدیم رساند و از درگاه و امبالمسول استدعای آنست
 که در کف صحت و سلامت برین مطلوب فایز گشته عنق پ شریف مجالس فردوس
 شتابیش روزی کرد انشاء الله العزیز سپیل حکام و دار و عکال و روسا و اعیان و همجور
 انام از خواص عوام آنکه در آداب و رسوم خدمتکاری و فرما برداری و مطاوعت
 و متابعت در هر امری از امور که فرمایند حسب المقدور کوشش نمایند و از ملاحظه خاطر
 فرخنده ما اثر از تمام لازم دانند و در منازل محوفه رابطه خدمتکاری و عبودیت بجای

که بر اینه رضای شریفش مسلزم رضای عابون بلکه مستحب خوشودی حضرت چون خواهد بود
 جمعی را که در ظل ظلیل رفت و شفقت احوام آن غایت سسته باشند سلامت گذرانیده
 هیچ حال مزاحم و مغرض نشوند **تسلیت** **تسلیت** **تسلیت** **تسلیت** **تسلیت** **تسلیت** **تسلیت** **تسلیت** **تسلیت** **تسلیت**
خواجہ سید احمد فرزندان کیوان رفعت و امای رفیع منزلت و صدور منشخ الصدور
 و وزرای عالی قدر و وسایر کماں دولت و باقی اعیان مملکت بدانند که بانی ممالک اسلام
 و واقف مواقف حکم لویاطن و ضایر اعنی حکمت بالغة الوهیب و قدرت شامه ربوبیت
 حل طول که عاثر مزایع اوقاف حمین دینی و عقیقی و مختلف صوامع منزلت اپوی او
 است بران او حاکم کشته و فقیه و سجال آمل ارباب فضل و اصحاب بودی و نوال
 چون صحایف ایام و لیالی طویل الذیل و سبحة طیبه نقای ایشان جو حمله شکر اسلام مدید الظل باشد
 و این احوام کماکار و اسلاف نامدار مادریه موقوفات بقاع خیر و ابواب بر عوالم
 تزویج و تنسیق مهمام اوقاف حمین شریفین زادم الله رفقا و کریمه خصوصاً سنی حیل
 و جمد بلخ ارزانی داشته نواید چلیل و شایخ کثیر از ان بزرگکار آثار ایشان
 مقرون کشته مانیز اقتدا ابدان سنن رضیه و سنن مرفیه کرده قبل ازین تاریخ نمیشیت
 اوقاف حمین مبارکین که اشرف است برای یافی و رویت سامی رکن السلطه
 عده المملکه عضد الدوله الحاقانی مقرب الحضرة السلطان نظام الدین امیر علیشیرزاد اسد
 توفیقه منوط و مر بوط گردانیده شده بود درین ولارکن السلطه حزنه نقل و تعهد آن
 از قبل خود خوانده نظام الدین سید احمد را که بصفت دانشوری و کفایت کثیری صوب
 و منقولت مقرر گردانیده و نوشته خود باود داده و حالاً آن مرتعیس و لضب آن رکن
 السلطه خواجہ شاره الیه مقصدی مهم مذکور باشد اوسمی نموده اورا عقیس

کرده ماداند ای آخذه نشان وزارت که ختمت خواججه الملک نوشته

شده است

بیانی قوام دین فلکی الصعود و قواعد نظام ملک ابدی الخلود فاتی
 معاهد جبل متین فرماں روایی و ناطقان مصالح رای زریں کشور کشایابی اعنی برادران کیوان رفت
 پیا علم و فرزندان کرد و حمت انجم چشم و امر ای جوانخت کشور گیر و وزیرای کافی رای
 صایب تدبیر و قاطبان سده عرش اسد و ساکنان عبته کبیتی تقضا با سایر نواب دولت
 خورشید اعلا و باقی حجاب ابواب شوکت عرش اعلا و جمهورانام از فیضه خواص و علوم
 فیض الله تعالی فی علو السلطنه بقایم و زاد لوزاید الاحسان مواد بر جایم بداند که بر
 مواد ای معلما سته الله التي قد حلت من قبل ولن نجد لسنة الله تبدیلا در اسباب ضوابط
 جهان بانی و تواین مناسخ کشورستانی زمره شریفه متوج بتاح ابتهاج اصطفیناه فی الیوم
 و مشرف بسراج و تاج و آتیه الملک و المحکمه و علمه عایشا و کشته از ان که خلافت و کامکار
 و رساله سلطنت و شجره یاری و با قدم احتشام ایثار فرین است جهان مسوز کشته که جو
 فی از جرم سعادت رقم را که از جایه الهی و مال نشان لوا مع اشرفات من اللذی سبقت لهم من سنی
 در حاشا آمده بقدر قابلیت فطری استعداد استفاضه النوار جلالت و السابقون السابقون
 اولیک المقبولون کشته باشند بمن ایادی عواطف حمزوانه و مکارم اصطناعات
 بادشاهانه بر طبق خطاب بلا ارتباب اتد لوالسلس منار لهم براوج و ارج سینه و قوف
 مراتب جلیده ما مننا الا له مقام معلوم بر تبه تقایج و تضاعد ما بتد آدمی راعیه عن ان
 نظر ترتیبست که پیفر ذری و اقبال هر افرار شود قطره آب که از بر جعد وقت بهار
 که صدف بر درش لؤلؤ شموار شود و اگر جز طلوع اشعه صبح این دولت کردون
 قباب بلوغ شغفه برق این آفتاب جهان تاب پر تو این سعادت بر چنین اهل ذنب

و منزلت این استخوان عالی نشان یافته اما بر تبه ظهور این عارضه جلیمه و دفع این عاطفه جمیله در
بارۀ خدمندی که زوایر جوهر اخص و نفوذ سعود اختصاص کرده بعد از فی و صرۀ بعد از او
بر محل اعتبار تمام عیار ساخته مستوانواع فیوض عواطف و مستحق قبول لطایف پی در پی
گشته باشد و ششمه دو لختوایی و شبیه حق گذاری را و صیدۀ منام خلام خود از مکاره زمان
و شراید دوران نموده طالب ثابت قدم کنش در کوی دوست رو کند و اندک شمشیر بدر سرش
بنابر ظهور مقدمه و لزوم تعطیه امین الدوله القاهره خواجۀ قوام الدین نظام الملک که از غده
عزای آفتاب عالم تاب سلطنت ابد سپوند اقبال و ارفوظ کردار ملازم رکاب نصرت افتاب
بوده بوجب اذرا امد بلک خیر جعل له وزیر صالحی ان السنی ذکر و ان ذکر اعانه صاع
مصاعد رتبه وزارت اعلی بوده و آثار نصرت و ماسم شفقت او به نسبت کافه نام بقیم
بزرگتره روز بروز سبب رفع درجات و تعزب او می گشت بدان سبب شرفه از مکر خداد
درباره او بقیر نایت مسعوده معروضه اشتمه بالافرة منطوق لارم الوثوق الحداد
منصف لیغفل فی الحاسد اکثر من فعل الحود لظهور الخامید و ارباب افک و همتان ظلمت
جاه من حفر پیر الایمه وقع کفشار آده آن منصب رفیع الشان قویم البیان تا شرف
احسبته و هدیه الی مرط مستقیم برقرار گرفت و بعد از ان جوب و داعی عمت بلند شست
ارجمند رجب فرموده ان الله یحب معالی الامور در باره او میجو در آن قانع شود
و آن دستور اعظم الامراء و الوزراء منطوم گنت لطلب دیتد لاشرف فعلیک
بالاحسان و لالضاف را اصحا نموده کریمه و احوط جنابک لمن اتبعک من المؤمنین را شایا
و دار خود ساخته بود دعوات کرده تفضی و تصدی منصف اشرف یوان اعلی که از جملات
مهمات کار فاع سلطنت است بد و رجوع فرمودیم و درین تبه نیز الضباط مهمام خلافت

نظام و اجسام اسم ز فایست بین الانام را بنوعی بجز وقوع رسانید که مزیدی بر آن مستعمل و مستور
 شونده بود لاجرم کمال کمیت خردانه و فرط و متبادش تا نه ادعا را آن نموده که ابادی
 رتبت روز افزون مناسبت اشقام و مصالح ناموس و نام او را بنوعی تمسیت دهد که مصفا
 احوال و جراید مالش بعد از مرور در مورد اعضا و خواجین عالم بقدر واسطین کرد
 مدار را دستور العمل رعایت بندگانه صادق الاخلاص کردد الصدق پس و محامه
 و محمده فیہ الکرامه و الاقبال و الشرف و الکفر اجموع کذب و محرمه و الصدق
 سلم و ایمان و معرفت اعتبار الشانه و جراید الاحسانه درین وقت حکم متاع
 سلطانی از ممکن عنایات و اصطلاحات خاقانی غر اصدا و شرف نفا در رفت که آن
 دستور فایده الام در سلک امرای نامدار ترک منظم کشته در دیوان امارت مهر زنده بخور
 و مستحکمهاست کارخانه سلطنت بوده مبیح فو در افراد مسفدیان امور و اشغال سلطنت
 در صلاح و صواب دیدار و که سراسیمه محض خیر خوانی و عین نیک اندیشی خواهد بود سرزربته
 مطاوعت و متابعت او نه چجد و کفاه و دمایه مشاغل دیوانی خلافت از صدور عظام
 و وزیرای ذوی الاحترام و سایر مقلدان آن مقالید قوایم سر بر عرش نظیر از وضع و ترفیع
 و ضمیر و کپیتر ابط استخدام و وظایف تنجیل و احترام نبت با او بنقد تم رساند و از
 اغراض و اکرام او دقیقه از دقایق اجتهاد نامرعی گذارند تا رالیه نیز باید که مفهومیوم الاماره
 بالعماره و احرف دانسته و ابته افضل المعروف نصره الملهوم را منتقم شمر و حاصل
 المعنی اذ حکمت بین الناس آن حکمو بالعدل را منظور و ملحوظ خود ساخته جو اید معاش و مناسج
 انتقایش را بنقوش عدل و انصاف بنوعی مرقوم کرد اند که عنوان نامه فاعلم بین الناس
 آن حکمو بالعدل را منظور و ملحوظ خود ساخته جو اید معاش و مناسج انتقایش را بنقوش

عدل و انصاف بنوعی مرقوم گرداند که عنوان نامه فاعلم بین الناس بالنظر و لا تتبع الهوى مطرا
دل کشای آن تواند بود و در تصویب آرای مقاصد امور ملک تزکیه اعمال طوائف مملکت فحوائی
بالرای بصلح الرعیه و بالعدل علیک البیر بر پیشوای محفدای خود داشته مکتوبه نیز شفقت
و مصلح سنینه نصفت را سمع شبتان پیدا حسن عاقبت خود داند و این مناج قویم و مراد
مستقیم را بطریق پیر که عند الخالق و اطلاق جواب او به حکام سوال مستحسن افتد از جواب
برین جمله برود **نشان** **هج** که **جهت** **امیر نظام الدین احمد توکل نوشته**

شده **بوده** بر مرایای نمایر عینی سر ایراولی الالبصار و سوادید خواطر قدسی بشا بر ارباب
جذب و اعتبار که اهدا عرصه بودی صدق و نیاز و ولات فرضه بحار حقیقت و مجازند
مخفی نخواهد بود که چون قافله سالار منازل توفیق و توحید در وادی تخر عوالم کون و مکان
ابتدا و ابتدا و من لوطیم شغیر اند نماید و سابقه از قه منازل تحقیق و تأیید با سجا و انداد
تقدیس و تجدد در نظام عام هوای کن فکال آثار الزوار فاینما تو کونم وجهه اند خجند
کوشش موش سعادتمندی باصهار ندای هل من سایل هل من مستغفر شرف نشود که
بنفقتی ملهم دولت ابدی و الهام ملحق عنایت سرمدی از جان و جان بحواب هدایت
انشاب بیک اللهم الیهد ربیب اللسان تواند گشت **سپش** از من و تو برزخ حال ما کشیده
طغرای نیک نامی و نیل بد اختری عرض از ایراد این بنیاد و مقصود از ایجاد این ایراد آنگه
عمده الخواص السابق فی مضار الاختصاص نظام الدین احمد توکل بر لاسر که از بند و طلوع
پنجه سپهار دولت فلک ارتقا و نشو و عنصون شجره خلافت اثنا ظفر وارد نفرت کردار
ملازم رکاب فتح انتساب بوده عموارد در حلالی مہام کار فاعه سلطنت و عوالم است
ایالت و امارت بر تمامی مقلدان برین امر عظیم و مشغول حسیمت بقدم ثابت و کابین

در این بیت صفر کمال کبر و قوت طیبه خود را با تمهید شاغل و کفیل شواعل عظیم امور طلب
 طاعات و در سبیل عبادت خانی نگداشته و درین لاکه بدالات مادی دین قویم و هدایت
 دلیل مراد استقیم سبیدی اسم فیه المهندی و من لعیل فلن متحد له و یام شد اسراف و
 آمده خطاب پی از نیاب بقول و چشمک نظر المسجد اطرام و صدای عالم آرای جعل الکعبه
 الیت لطرام قیام اللباس با اشارت بشارت حقیقی و اشارت سعادت یعنی مستمع
 است از بارگاه فلک آستینه استند عالی آن نموده که رخصت طواف آن ارض معش
 و اجازت وصول بدان وادی اقدس که فیه آیات بیانات مقام ابراهیم و من فخله کان
 نعمت و صف است یا فتمه دولت قاهره بعد از فوراً دراک آن سوخت بشرایط
 دعای دولت و استند عالی تحت میمون اقدام نماید اچا با مسیوله الشریف حکم همانط
 واجب الاتباع شرف اصداریت که آن عمده الخواص متوجه زیارت حرمین شریفین دادی ای تعالی
 و کرامت کشته هر جا از مالک که رسد بشرایط تعظیم و تمجیل او بمقدم رسانند و او را از معابر و مسالک
 و منازل و مراحل سلامت گذرانند سپیل فرزندان **شان سیورغال که**
جهت ایستادن محمد نوشته شده است ارکان دولت بلند آوازه

و اعیان مملکت کیتی مضار سبهر انداره و اصحاب عل و ارباب حجاب و مباشران و مستضیان
 امور دیوانی و مستعدان سوال و جواب بدانند که چون عمواره معنی دولت کار ساز مترنم نموده و لوازم
 مواجید عواطف خردانه و مرام بادشاهانه نسبت اصحاب و طایف و ارباب مهارت بودیه و
 علی الخصوص درباره منوروی که در ادوار زمان و طبقات دوران چون صدای الحان و سمن
 کمالش یونانی لمس مستملسان بسپط خاک رسیده و چون شوره از اعمال اصطحاب افشان
 کوشش نقشبندان دایره افلاک ترانه نشینند و انشوری که بدالات تعلیم هدایت ربانی کوبی

مهارت در میدان بصارت از ممکن رود نه کسری که بدلیل غلبت غایت سبحانی باریه
 حیدر در مضار فضیلت از فارساں پیدا است گذرا بیده مضمون از ترتیب این ترتیب
 و تقریب این ترتیب آن که خوب فرید العصر و وجد الدیر نادر الزمان و منقر الدور
 استاد نظام الدین قل محمد که در شکلات فن موسیقی که از شکل صنون ریاضی بل اذوق
 علوم حکمت و مفضلات آن میماند توفیقات ابدیه و لطایف تائیدات سریدیه
 مهارت تمام حاصل دارد و از استماع لغات طیبه روح افزایش حال الحاس
 فردوس استراحتی او فرولپنی موزیر است عاخمود که در موضع چهارم
 از ولایت بشرغان که مولد و موطن اصلی اوست بدو از زانی داشته مثال و حسب
 الامتثال نافذ کرد که عال و مفسد باین اعمال لغت مال و متوجبات و مونات دیوانه
 تعرض رسانند و خوار و بتکلی قدم و قلم کوتاه گشته و از زند اعتقاد سازه و ایامی الموله
 حکم جهان مطاع آفتاب شعاع لال نال نال فی الامصار و الاعطاف شرف و دود و غر
 صد و ریافت که موضع مذکور را سیونعال بود بری مشار الیه دانسته مال و افرجات
 نظمند و از کل تکالیف دیوانی معاف و مسلم و مفرد و مرفوع القلم دانسته بیج
 وجه من الوجوه حواله و مطالبی نماید **شان فتح بعضی مخالفان**

شکر خدا که از ارض فیض فضل او . شد سر فراز با سلام در بند . دشمن به تیغ خوار
 کذبوی خون روان . و خوی باریغ چنین بود و شتاب خورد . توفیق فتح جو ملک
 ذو الجلال داد . تا یرخ مانند این که ملک فتح ملک کرد . افتتاح کلام بند کرد قناییک
 که به پیر جرح لبثت آلاوه و صفت بیره گذاران نیز در غیرشس جوں دال او اثنواند گذ
 و ابتدا نام خبری شاید که کاتب کریم البنان لوزن و القلم از روی ثبات در پیدا نشا از هم

کماں داران صفت میباشند جو حرف ثنا خوانند که در مقابلت تیر بهرام خون ریز
 زهر عسرت اینگز را خواره رز بوشش کرد اینده که خود از ان جون یک حلقه ز پیداست
 و حکیم که در مقابلت شیخ بیخ شعله فشان سبهر اسان را با وجود زره درم ریز سبر
 رزین اشک گرفته پیارست **بلندی ده آسمان بلند** کشاینده دیدنه موشمند
 حمال آفرین و ز جمال پی نیاز **بنکام سحار کی چاره ساز** خرد دانش امور تعلیم
 دل از دغ داران تسلیم او **و بعد از تصویر این مقال** و تصویر این خیال است
 سروری لایق که در ری برج سعادت بلکه در درج شتادت را از مشد لب
 بنگ بد که بهر انشا کرده دره النان نازک حرمت ساخت و معج دلاور
 موافق که علم عالم کس شریعت را فزاحصا رذات الروح افرحت و ماه قام
 او دست معجز نظام شکافته مکران و معاند از در قعر جالدر انداخت
کران ناپیتا باج آزادگان که امی ترا آدمی زادگان **مجبلی صبر کوم صبار نه میخ**
پیکرست کور بکدست تیغ بکوه هزار پایسته **بیتغ از حمال او دین خواسته**
صلی الله وسلم اللهم علیه و علی آله و اصحابه الی یوم الدین اما بعد و برای ارباب
 دوی الاعتبار و اصحاب اولی الابصار مستور بخوابد بود که عرض از خلق با سوی
 و ایجاد با خلق جون تکوین محمد ذات حضرت رسالت نابه و باعث بر رسالت
 آن حضرت جز استدار کم شدگان ضلالت دستگاه نیست چه در وقتی که آل عالم بقدر
 حمال کون و وف در اینت عالم ملکوت و رشک فضای لاموت کرد اینده بود همیشه
 منت مبارک بر ملاومت غر و مواطبت جهاد مقنن و مخفر می داشته مصحون کیم
 ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة بمجامع کون و مکان هر گز نند

از آن جمله هر که سعادت من بیدارند منوالمندی مستعد شدی بزلفک تو رفیق بدرجه
اصحاب مترف کشتی و آن که بقاوت و من صیقل فلک مجدله و لیاقتند اگر قدر بود
بر منع آب داراقتوا المشرکین کافه بر کدشتی و چنانکه در باقی حضایل و سایر شمل
افتد اسبن سینه و ایتان اسبن مرصنه آن حضرت بقدر و منع لارم است نغمه نیز
بر سلاطین جم جاه خصوصاً پر سایر مسلمین بمو ماست و موجب دارد بس نیز این مقدمه را
حز جها و ورود زبان ساخته متر صد این امر عظیم الشان می بودیم تا درین و لاجمی از
تجاری که محر عمور و ورود ایشان بر بلاد از دیار سند واقع گوده که بجوزیه این
اقلیم تلاصود دارد التجار در کاه دین نابه آورده عرض کردند که فوجی از مخالفان
راه دیک و معاندان شرح سبید المسلمین که از سایر کفره و فخره سلطنت مختار برین
تسط و تعدی کت ده عالمان اسفار و قاطعان رازی و تجار از افریقا و سایر بلاد
مخاطر دریاها را کرده یا حوقی ارشک کواکب حشر که از عکس شب میخیزد فلکن
در آئینه جویش اطمین سبهر رشقه انش در دولت محمدی و ذریع نشسته ملت احمد
روشن دارند کالبرق الحاطف آن دیار ظلمت آن روز زمین کدورت آسین و ا
غیرت سبهر منبع و فلک رفیع ساخته و طباب را نمونه نجوم و شتاب گردانیده و
چون فر وصول رایت آفتاب در رایت اسلام بدان معتمدان نستین سلام سبید
آن جماعت نیز ناه سباه بی حد و لشکر بی عدل با استقبال دولت روز و فر فر
ستود کشتند و آن طالیف مکار غدار که از روی شقاوت بار خدا و چون بر ذراع
جسم بتابع حیات این فرقه سخ کرده بود بدو چون فاسد در بدن ایشان بخوش
آده سودای پشخون دانسته از فوت دولت حمزوی و عین دولت قوس

پنجسوم تر نشان مخالف اراده تقدیر افاق و وطن و تخریب نشان در شخصیت و تعیین زمان
 ناموافق آمد همان که وقتی که طایرت طلبت این انداخته خبر وصول اینجانب نیز همراه
 پیشه شجاعت و سرزوری و نهنگان در بای طلادت و دلاوری که هر یک در میدان مرد
 و مردانگی و صفات حسنی و نورانی بارها از یکدیگر قبضه سبق رو بوده بودند بقصد امر و
 ارتش طلال و قتال روان شدند و چون مسافت بر مخالفان
 و صیقل یافته معاندان مکر اندیشه سمت ظهومی یافت و نیز می دانستند که فریب
 و زنگ و افق و نیز یک را بر زبان سخن محال مانده بطریق اضطرار بشریت قواعد
 کارزار و نمید توانین جنگ و پیکار متغول گشته بودند که وقتی که طلایه صبح با تیر
 جواب و پیروزان آفتاب خون زخمی شد را بر خاک میدان مانده میجخت و وصف
 در مقابله در مقابل یکدیگر چون کوه کردون ستوه بامیتا دهند دولت که بهم بر
 کشیدند کوشش جو شطرنج عادی و عالی بنوس هر یک بر زبانه راه
 امن و امان بسته و صولت استداره را از کرده خاک شکسته از هر جانب مردان
 کاری و دلیران کارزاری همه چون کوه بای دار بر مابک کردون ستوه سوار که
 هنگام جولان با که هر طبق النعل بالنعل بودند و از رخ نعل کردوز نشان ساکنان
 فلک را از کاوش زمین صدای بالینتی گنت ترا با شنیدندی زیر مردان
 اسبان چون کوه آمدن شد به پشت اسبان مردان چون کوه آمدن از
 آتش رنگ نعلشان بلال نعل دشمنان آتش غریب سوخته بر نفس فروخته و از دو
 آن جم خون کشید میز بر چرخ اثر چون آیند از آه حرمت طلعت و کدورت بد ز فتنه
 درآمد و در بخشش کوه گز از جنبش آمد جبار ستوه ز غم زمین ناله کرد تا سب

در اقیانوس بر دست و پای ز فیروز و ستم شمشیر . نیر نمکال بر اندر سبیل
 خود کشیدن کوس روینه کاس . نبوشند ز او آده بر جان سرا . بر او در خون از دل خاستند
 جلاجل زمان از نوامی زنگ . سنان بر سر مو با بازی گمان . بخون روی منم نمانی کما
 رفولا دبوشتن لشکر شکن . نمان کوه کردید بر خوشبخت . بیزند از تیغ سیاه ریز
 جو سیاه کرده گداز از کزیز . دلیران جنگ آتشی مردان گن . در میدان دارا طای
 سکندر شکن که هر یک در میدان جلالت صفیری در پیشه شایسته . عضو
 بود بزمه در رویایی بنزد غرق امن گشته از عکس انوشیروان تیغ آب کردار
 سحر دوار لرزان و پراسان داشتند استین افشان . علم در رقص بر آوازه کوس
 پای با کوبان از تزلزل محول اسپان روح باران کرده کوه بر اجل راه در آرز
 در دل رزم از مابین نوک پیکان و سنان خون مزده بر خون عاشق عزت در خون
 در ظلمت کرد زبان سنان خون آلودرات خون علم آتش زود در سیدین پیکان
 آبدار بر بر مای زنگار خون قطرات باران نیای . جز مراد کل حکام بیدار و راج
 خونین پیرامن آینه جوش خون خطوط حوالی خورشید روشن . اگر سیاه
 ماییدی جو باران ستادی بر سنان نیزه داران . تنوای کرد آشتام ظلمت
 انجام و از زخم تیر و صدای نیر و کوس ز غدا بر سر نذاری او کینیب من الحار فیه طما
 و رعد و برق در داده و خورشید نماند آتش درم ساکنان فلک از مضمون
 محمولون اصحابی اذ انهم من الصواعق مخدر الموت خرداده . بدت تیغ کما
 ز بسکی شده خاک . پای عمر در افتاده دامن خذلان . دلا در آن حسنه
 که گداده خدنگ . سنان عتبه کل آتش از سر پیکان . و چون از دم نای ریوی

آتش شکار پیکار استخوان بریزفت اعدای فیض الهی و اسعاد فضل الهی و اسعاد فضل
 نامتناهی مژده روح برور و مومنانیما کنیم مانند کرمیه انی انا اعداز آتش کلیم
 بمساج اهل اسلام رسانیده شوکت گوگوبه محمدی و قوت غلبه عنایت سردی
 حمد فتح و ظفر سبب باه مخالف آورد اکثر دشمنان بناه کار و بند و میان سیاه
 روزگار که دود و دعوی سرفراز میگردد ندانند اذخر اوز بخاک سیاه مگ کشند
 و آنچه اعدای مخلص و سودای مناص داشتند همه چون زراغ و زغن در پیاپی بیابان
 طوف غفاب اجل شدند و این شیخ بزرگ بایه و این حضرت کران مایه موجب شکر
 شکر حضرت لایزال و محمد متعال و الحمد لله الذی اذیب عن الحزن و چون این معنی را
 در خاطر جمود اهل فضل و دانش و بار سال این نامه گرامی و مرسله نامی در نظر
 و اکتاف از تکاف غنوده و توفیق نوبت عظمی لکن تکرم لاند بدان کم استعدی بنابر حرم و معین

نشان صدف است که جهت امیر سید زین العابدین نوشته شده است

فرزندان کیوان قدر سبزه اقدار و امای ملک امای گردون و صدور رفیع الشان تقید
 و در رای کافی رای کفایت آثار و در کال دین و دولت قوم و ایمان ملک و ملت تمام
 در اندک کلش دل کشای اقبال و روضه خوشش هوای جاه و طلال خواقیس زنده
 مکان سوزد و کین سلاطین نوح بخت تخت نشین هر بنیت سحاب لولو مار
 و آفتاب فیض آثار محبت خاندان نبوت و دودمان رسالت طراوه و لغات
 نمی بنزید لاجرم برین فایه از جند و نیت سعادت پیوند اسلاف مدار و
 اجداد عالی تبار ما پیوسته نشاید ملک را بنیور ملت آراسته جهت دولت
 را بخت و موالات آن بزرگوار حضرت رسالت بناه نبوت درست گاه

سندش بارگاه ملی مع اهد کلکون میداشته اند و امتیازات ایشان از
اجابت فرض میداشته مانیز اقتدا بسن سینه و مرصه ایشان کرده
مقتضی من اکرم اولادی فقد اگر منی در ان نظام این سلبه و استحکام
این فاعده سعی شکور مبدول میدانیم تا درین ولا خاطر انور حساب
اقتضا فرموده که منصب جلیل القدر صدارت فرزند اغوار محمد
نور حدقه السلطنه و الخلافة نور حدقه العظمه والابا له ابوالمظهور
نظر حسین بهادر ابقاه الله تعالی دوام العز والاقبال که از حلال
مهام و شرافت امور لازم الاحترام است بمرئوفی اعظم قدوه و غیر
سید زین العابدین که تجارت حسبی و نسبی و فقایل موروثی و کتبسی
مزین و محلی است و اجداد و اسلاف و از ظهور دولت این خود دان
متولد اعلیٰ مناصب و عوالی مراتب بوده اند موصوفی باشد و آنچه از راه
در رسم این منصب و الا باشد و موصوفی دانسته غیر ری بابا از شهر نکند
و بهیم ندانند و هر چه از لوازم این امر است چون عزل و نصب از باب
سرعیه و غیره در بلاد و ولایاتی که در حیطة دخل و حوزة حکومت فرزند
اغرشا رالیه طول الله تعالی عمره باشد مخصوص او شمرند مشا رالیه نیز باید
که در نزد بیج ملت نبوی و رونق سرح مصطفوی حب المهدی و کوه سفیده
دقیق از دقیق سسی نامرعی نکند دارد و سوبعی معاش کند که عند الحالی و الحالی و الحالی

برادران حضرت شکار و فرزندان کامکار سعادت یار و امرای دولت فرجام

و صدوزوی الاحترام و وزیرای عالیبتقام و ارکان دین و دولت و اعیان ملک و ملت
 جمهور عوام و قاطبه خواص و عوام مالک محرم بر صفا نهاد تعالی عن الافات بادشاه که بخو
 از خرد فر فرخ شسته هیچ اقبال و بد و ظهور طغیانه کو عسرت و جلال و دوام سحر
 س و خاندان خورشید اقتباس عیش بر تو اثراتی آفتاب معدلت بر فصل شهر
 بند ملک دین لایح و پیش است و روز بروز ز نال اقبال و امان و آمان که از جو بیار
 نصرت و احسان این خاواده بر بنده ویرالت رحمت حدایق انس و وقت باطن
 بدست آمده همان و جهایان را در سایه امن و امان ممتنع و آسوده دارد و صفت
 حال عیون و سوکت اقبال و روز افزون بهر حاجت بند و نیت از چند گانه
 اگر چه پیدار پیداد بوده باز که زمانی زنگ ناکارستان چین و نیت و دوام
 بری گشته و این عنایت بی نهایت و این مومبت بی نهایت بود ما فیوما تفراید و متقا
 بود علی نقی و سایرین معذات درین ولایه بقصد استمداد و استزاد و اج از مراد
 از اولیای رسد که خاک دروا کل پیشتر را با نظر ساخته اند خطه این دیار را مصلحت
 نام ساخته بودیم بخاطر کمی آثر جان ساح کشت که ساعت ننگه را که مصدق
 مصدوقه بخلها سافلها معمور ساخته جان که ساکنان زمینین بموجب این
 در حیات و عیون در فضای انس و سوای قدر جلوه گر اند ازیران و طایفان مزارت
 ایشان بی بهره نباشند بنابراین حکم شد که در فضای شهر بند که اصل و فضای شهر بند
 که تحسین مزار فیاض الانوار حضرت بریده و حکم رضی الله تعالی عنهما است که کس آب
 بر دویغ نباشند و معمور و مزروع سازد از مال و اوقاجات و کل تکالیف دیوانی
 معاف و مسلم بوده هیچ یک از اوقاجات شته و غیره لغرض رسانند و مزاجم نشوند

نشان مصدري حافظ چنين است

چون حافظ کلام بجز نظام اقبال سرمدی و قاری مصحف قدس لطیف دولت ابدی که در
مراجح مخارج تا میدنقات تبارت غلوه مدغم داند و پسر سید ابی جوشن الحان
بوستان این گشت را بصیت صدای دل کشای یاد آورند و نما حلقه ک خلیفه فی الارض
امیدوار میدارد لاجرم شکر آنرا بر مویست عظمی استماع زلف زلف غمزه و تکرار فوج انوار
اعط العوینس بارها و اتزل الدار با مینا بردست دولت ابدی چونند لازم و مستحق میدارند
و چون قدوة الحفاط و القرا حافظ کمال الدین حسنی که همین تلاوت کلام محمد و قرآن
قرآن حمید از شجره قرآ و طبقه حافظ قدم قابلیت و رشود در مقام و معنا مکانا علی نهادند
صوت و زبانه بیل خوشنوی ای هم فرات و تجویزیت خاطر النور تربیت و تمشیت او کما شسته
مصطفی عالی مصدري حفاظت العفوه و مسجد جامع حضرت مهدی حور مناج العنبار فی العالمین
کو سرشت داغ تاب نراه که از اعظم بقیع فکر ارتجاع برتبت و در میت در بسط طاک نشان
بد و لغویض فرمودیم تا خواجه کمال صلاح و سداد و استحقاق و این مثل خطیله منجی بنوازم این
استشغال نماید و معامت حفاظ او را مقدم و پیشوای خود دانسته بر سر راه جبهه مطاوع
و متابعت او فریچند و ارسخن و صواب دیدار که در تاب تمشیت امر تلاوت این خواجه
پروان زودت مشا را لیه نیز باید که بواجب عرافت این شغل جسم مواظبت نموده دقیقه اندوخت
جد و اجتهاد نامرعی نگذارد سپیل فرزندان کما محار و امرای نام دار و صدور با اعتبار و روزگار
عالی قیادرا که او را بدین ام عظیم القدر مقرر دانسته تنو اولانم شمرند و چون بواجب
بدین امر قیام نماید و طلیفه بدشور که در شرط واقف مقررست گیرد و بدو رسانند و از جوان برین
حکمه بروند نشان کوچ جهت مولانا عبد الوهاب که متوجه کعبه بوده نوشته شده

است

چون در توفیق الطاف الهی و دلیل مقاصد اعطاف انسانی که قایده
 سعادت بودی هدایت و راه تمامی قیامی عنایت است بانارت مصباح سعادت ابدی و با
 ساحل مونس سرمدی سعادت سندر بر منزل و من یطعم شیخ الله فانما من توفیق العلوب
 رسیده بهبوط از اسطرقت الوفا بر من الله مکان کرد اند هر اینه نامه سمت عرش
 رسایین مقتضی آثار و مستفی الولا ترشح عنوان جهانی و قطع سوا حسب نشان آمده
 در بنایید توفیق و توصل حقیقی خواهد بود و پیوسته طولی مراحل و قطع منازل
 کمتر گشته طواف عوالم ملک ملکوت را که کعبه جان طایفان راه هدای تحقیق شمال
 سالت خواهد نمود عرض ازین پیش آن که درین وقت جناب هدایت باب حقایق است
 اقادت ستمار است و پناه معارف دستگاه فزوده اصحاب تجرید و اسوایار باب
 الجارح میر الشریفه و الحقیقه و الطریقه مولانا علاء الحق و الحقیقه و الدین عبدالوهاب ام
 تمامی زکات که اوقات نامی ملکه سر بایه حیات کرامی حرف فواید فنون ظاهری و حقیقی
 علوم باطنی خود چندین سال در ارض مقدس بیت الله الحرام تبصیفه باطن با کینه و کفریه
 غیر نفیس استخوان نموده و بازار منادی شوق تدای العود اهدرا استماع کرده بنوبه
 جانب جبار سندر و بمحزون مد در طایفه با کعبه طایفه عمل نموده اراده نمودند که بنوبه
 امر عالی قول و جبک سطر المجدم الحرام گشته ترف قبلا امین الله و زار و امین الله
 ترف کردند سپیل فرزندان کامکار و امرای نامدار و ارکان دولت و حکام و دار
 بلاد و ولایات ممالک محوره و مستحفظان مساک و معابر و سبخران اقطار و اقطار
 آن که مقدم عزیرایشان کرد می داشته تراید تخیل و احرام لازم و منختم دانند و توفیر
 و تعظیم ایشان را از قبیل واجبات نموده ایشان و مردم ایشان را از حال محذور است

بگذرانند و مشرف دو نفر نوکر و سه نفر کزک و یک فرد دیگر که همراه او است و متوجه
 باین ایشانه ابالغ بگردد از جوان برین جمله بروند **شماره** **سجده**
 چون مقصد اصلی از خلقت اهل عالم و مطلوب جمعی از فطرت بنی آدم که لای الهی و جود
 و جوارز و اهر عوالم غیب و متوفذ آنست که از دو راهی است المهور ذکر خاک و استیلا
 در الفزار صواع افلاک ساعی ساعی من تقرب الیه زدعا و
 فتم وجهه اسد کشته سماع سستی را از حقیقت آب و گل و زده کعبه طالب و اول نقل کز
 و این عارفه که ما خلقت الجن و الانسا الالبعدون فی غیر ذلک
 التوفیق شیعی عزیز الیطعی الالبعد غیر سیرتی و ارتقا بر ذمه عیار
 مراسم شریعت که رکن اعظم و قسم استراتیج پیت اسد اطرام که آید
 یا توک رجلا سویدان متصور فی اسد در طایفه بالکعبه مصدق
 که طالب مراد مستقیم معتمد محمد میتم که ابا عن جدت استنار
 انوار خلافت ارجمند بود و از او ان طغولیت الی یوننا بنما بنما جدت در کاسه
 فقیام و اقدام می نماید با وجود حدیث سن با قام فضایل و فی و کبر
 زدای و سد علی انک سرج البت من استطاع الیه سبیلا یکوشه شوش استماع نموده و حاکم
 عازم زیارت مین ترغیب است زاد سما سد تعالی ترقا الیتمس حضرت نوچه ترا
 وادی این نموده ایجابا بسوله ای حکم در قلم آمد که رعایت جانب او را متختم در دست
 سلامت گذرانند سبیل حکام و دارندگان و مجراان طرق و متحقق شوائع آنکه جانب
 او را کرمی داشته سلامت از حال خوفه گذرانند و هر جا که محتاج بجد باشد بدرق
 دهند و الا غا ایشا را بحکم ولی حکم کزید از جوان برین جمله بروند

که استغفار آمده است اما نسبت او با حضرت قدوس پادشاه کردی صاحب سلطان الکاشغری
فی السیر و البصر شیخ سلطان ابوسعید اباالخیر ثابت است شیخ السلام و متولی حقوق است
لکن مذکور به ما باشد و آنچه بدین امر شریف القدر متعلق است بدو مخصوص شناسند

اشان تدیس مولانا همیس الدین محمد بجا ابادی

فرزند آن کیوان قدر کردون و امرای ملک آرای کردون قیاس و صد در صفای رای خود
و وزیرای عقد هکتی خود اندیش و نواب حرم سرار برده اسرار و حجاب فضای ایضا
سلطنت و اقتدار و سایر منتسبان ابواب خلافت و یاقی معتبان ابواب رعایت
از اصول و فروع و صنع و تشریف و صیغیر و کسب مستم الله تعالی بدوام العافیه
فی حدود الدوله و انچه بدانند که خوب مطالعه طولی است که گویان ارتفاع و مغان صد
مواقف نیست خورشید شفاع را که اصول فضول ابواب دین و دولت و کثرت
اضافه دقایق ملک دولت است پیوسته بتلویح الولوج اشاعه فضول و ابیاح
بل لیسوی الدین لیسوی الذین لا یعلمون مشرف و مرزی می داریم موارد رای هدایت
بخیر و فکر کفایت است که بوسیله در یوزه بسماک لاعلم لنا الاما علفنا اهل کفایت
قدسی است و علمنا و من لانا علمنا سرافرا از گذشته با جایی مراسم و امتنان و ایجاد
مدارس خیر و احسان و مورث مدلاله حکمت الهی و دالت قدرت نامشایی که مقلد
نکره دولت و منساج مفاصل تدبیر سعادت است بنای مدرسه رفیع و قبه منیع که
جمع علمای انام و مرجع مصلای ایام تواند بود بر ذمت اقتدار از واجبات و خرافات نیست
نا در بین ملاکه فضای رای نیت و خصوصی امینت مؤثره آن بوده که از کمن غیب و مطرح پادشاه
این رنم بر لوح نخته خاک نکاشته آمد دان العفضل بیدار یوتیر من لانا و الله اعلم

در این سعادت جوهر نایب اعظم جامع الطایر و الحکم مولانا شمس الدین محمد بابدی که بدست
 مدیته که بگفت وقت نظر صاحب تحریر و آداب الحجت منطبق جید تقریر طایفه تا مدینه
 و زمره طایفه را بخط او فی و بهره او فرس نیده دم از سخات طیبات انی اعلم ما لا یعلمو
 بمنزله همیشه حس افادت و نیتیم و لطف لایب و تعلیم او در بیان معانی سبب عیاض
 حسن افادت ممکنان کشته قابلیت تدبیر و انفا ده آن بعبثه شریفه کمال داشت
 مخصوصا والدین او توفیق العلم در حیات عمل نموده حکم فرمودیم که تدریس یک صیفه عالی
 ازین باره بدو معلق باشد تا جنانکه از کمال مهارت و حدائق او سرده با فاده علوم
 و بینیه و شایسته فنون بینه اشغال نموده دقیقه از دقائق مطالعه در اوله نامرعی گذارند
 و مکتب در برزق و تصاعد مراتب اربطایفه کاشته سعی و اجتهاد تمام بجای آورد
 سپس متولیان و پایشان امور اوقاف آن که مولانا میثا الیمه را با سراسر شغل
 عظیم القدر و دانشنامه مرام خرام و قواعد اعزاز و اکرام بقصد کم رسند و چون واجبت
 امر قیام نماید و طبیفه او و معید و طلبه او را بدستور شرط واقف بدور رسانند

فرزندان مؤثر شنید قدر فلک احتشام و امای ملک آرای عالمیقام و صدور رفیع الشان دوی
 و زرای صاحب رای کفایت فرجام سر سر برده خلافت و جهان بینی و حجاب ابواب عظمت
 و کشورستانی و سایر ارکان دولت بلند و باقی اعیان ملکیت از جند و جمهور و سکنه
 در مجموع سده ممالک ممالک ۶ اسالی میر آمدن عالی مقاصد هم فی حلوه الدوله السلطانیه
 مداند که چون طلایه نینب کیوان نمرات پیوسته کند مت عالی تمت را بر قوه طارم در
 و بنیه سبب سعادت انداخته در عرصه دوران و ساحت امکان لواحق ملک فرس

این سدایم بالعدل والاحسان اورا شسته است و عمواره بمقتضای مصلحت است
و جبلت بی علت مضمون صدق کلمه از شایبه راعیه و عرض مصفی میراست و بر
رای عالم آرای بقوت و ترتیب این نشیب آن که درین وقت است
خواج محمدالدین محمد بدزوه عرض رسانید که در زمان حضرت خاقان سلف
و حضرت سلطان شهید انار اعد بر ما نهادند که حجتی دفع اعادی ملک دفع و
مخالفت لشکر و افتخاری شده جمعی از اعیان ولایات را نام بردار و قوسونی کو
مهره لشکر پیون می آورده اند یا آن که مردم را معاف داشته در عوض گرفتن
میداده اند و در سالی که لشکر عزت می شده مطلق بدین حجتی هم
و بی گرفته اند و در ایام فرزند فرجام معاویون چند سال که نظام الملک و افضل
که مهمات دیوانی مالک محرمه که معیده ایشان بوده بنا بر حصول بدعت خود
و حمایت متغلبه و کلانتران مال دیوان را برایشان تخفیف کرده عوض آن نام بردار
سال سال داخل خارجیت کرده از رعایا و عجزه بطریق ظلم و تعدی می گرفته اند
و در بعضی ولایات آن را سر شمار کرده توجیه می نموده اند اگر بدستور از نرسد سلطان
ماضیه علم نموده شود سبب رفاهیت و جمعیت حال جمهور و رعایا و عامه بر این است
و خلاف در مهادامن و رافت مستظهر بوده بدعای دولت روز افزون می
توانند نمود چون نقد اخلاص مشار الیه کبریات و مرات بر تحکامات و اعیان
زده روز بروز صورت دولت و نیک اندیشی او بر ظمیر میز میبوی واضح است
و صدق خدمات بسندیده او بر ذمت دولت ابدالدهر ثابت متمسک و رامند
داشته حکم فرمودیم که نام بردار قوسونی فراسا از مادام که ریاست میسر

موسوی کجای تو بفرمانند مطلقا نطلبند و اگر فرمودی ملک می پس آید بدستور
در صورت فاقان معذور مردم را نام نویس کرده که قابل شکر باشد
ماست در چون او زنده مطلقا زر نطلبند و هیچکس تعرض رن استند

نشان جهه و درنا سیلطان علی سندی

معیبون

مولانا نظام الدین سلطان علی در این که نهایت در زینت ملی را ی عقد و کشایی
زیاده بودی او این من الامس و پوسته صحیفه امال او مر قوم کلک عاطفت تا
مهرج در استادان سابق کشیده ام و او را دران فن از همه بزرگ دیده دران
ت که در دین خاصه که کاشته کلک بدایع کار اوست هو و غلط بسیار در
نظری است و اصلاح در خطی همان دلهریب مفذ و رکی می نماید چه گفته اند
اطلس یعنی بلاس و با و جوان که در کتبت اشعار ترکی و قوف
نام حاصل است و در طریق نظم نیز شروع کامل این صورت بغایت غریب است
و مشورت که در نهایت معنی و ترکیب لفظ یک میت بلکه کی مصرع ناظم را گوش
باید بود و در تیغ یک مضمون عرضه منبثت قام می باید نمود و هر گاه که از تصرف
بایستد تمام خلل بقواعد و ارکان آن راه یابد موجب کوریع ضمیر خواهد گشت و نقصان
آن بجزیر قابل که آن خواهد گشت آن سخن متهورت که ملی از اعظم ارباب نظم دانسانی
بیر خشت عالی عبور فرمود که ابیات او را غلط و ناموروز ساخته میخواند و بدان
خط می نمود جوان صاحب کمال دید که ترکیب الفاظ را نه با اندازه قالب مثنوی
بیردنی الحال قدم انتقام خیشتمای که مالیده بوده برابر خاک ساخت و او را در
معرض اعتراض و زجر گفت که چرا اینچ مر اصابع بومی سرنی وجود دارد و در

و خورجی اندازی جواب فرمود که سمات کوسری را که بصد خون جگر کتف آورده در
 نظم کشیدم بسبک بجا خورد میکنی و باک نداری و قبه خشتی چند که مالیده بر قبه شفت
 ماسازی لاف از دهن خورد توان زد آن خشت که بود بر توان زد و غرض ازین
 معذرات آن که چون توبه خاطر ناظم را بجانب رازده طبع و نتیجه فکر طبعی و فعلی است
 کاتب را و راقم را در باب صحت و صواب آن احتیاط تمام لازم است و رعایت مراسم
 تصحیح آن واجب و مستحکم می باید که من بعد ازین بواجبی ملاحظه بفرماید که هر چه
 خانه غریب نگار شش از آسب خطا و ظل مصون ماند و صحت کتب است از اجزای
 از حاجت حکم اصلاح محفوظ و مامون باشد و در چه نویسد بقابل کما چندی
 مراسم سی بقدم رسد که تلافی ماسبق تو از نه المحدث

نشانی حضرت سلطان اسپند در میرزا تیمچه احمد بفقیر ۱۶

عضو شجره اقبال و فرخ محله جاه و جلال اعنی فرزندان مکار کایات و امرانی
 نام در اطراف آنتاب و معرمان درگاه و محرمات در و ان خلافت بنام علی خاوند
 طاعتتم و اختلاف در جانبتم بدانند که چون منشی دیوان قضا و مالک بخشش
 مرث از اقالیم و مدیرات السموات و الارض کشور وسیع الحضار و ولایت ملک
 رابنوفیق آیتة الله الملك در بخت بنواب دولت ما از زمان گذشته است و توانی
 آرای الی جابل لکن کس اما ما با سعادت امداد الحق یعلو ولا یعلی در میدان عالی شان
 فاحکم بین الناس بالعدل و انما یصلح فیها انفسهم و انما یرزقون فیها
 بامید نوید و لکن شکرتم لازید بکم شکر از این موبت عاطفت پی در پی شامل
 حال برادران کما مکار بفضت تغار و فرزندان جوان بخت عدالت آثار که جواع

مصداق این همان عالمیقام و انوار مشکوقه زمره ذوی الاحرام اند داشته در رفیع
 مدایح ایشان سی فرموده و میفرمایم خصوصاً در باره فوجی از یطایفه که شرف
 قابلیت و کنایه ممتاز و در مضار سعادت بلند اوازه و سرفراز باشند با وجود
 رعایت این طریق مضمیه بر مدعی خاطر در جوانی غیر خیرت آثار ایشان تواند بود
 مبذول داشته و میدارم منظور از تبیین این مقدمه و ترتیب این مقاله آنکه همواره
 پیشتر شریف صفوت مستدعی آن بود که مسالی زینت و سعانی عاطفت در باره فرزند
 اعز محمد سعادت حصول رحمت حضرت بهمین مثال قره عیون السلطنة والایاله الخیر
 ارضیه و الجلال المودید من عند الله المبین البکر عنایت الیه سلطان اسکندر بهادر طول ^{تعالی}
 فی حصول المراتب و صوف السعادت عمره یونما فیوما منسفا عفت باشد و از اقران و
 استثناء نیز منتفقت خاص اعتنا احتیاط سرفرازی داشته باشد و چون فرزند
 مشار الیه انواع خدمات صدق آثار آفاً ملاحظه عیون بصیرت بیکت همواره
 این معنی بر مضبه وقوع در وجه ظهور حیثیت و جود بعد از نقل والد بزرگوارش
 برادر مرحوم غفران دثار سعادت آثار با یقرا دادم و حلت برادرش مرحوم
 غفران دثار سعادت آثار با یقرا دادم و حلت برادرش فرزند اعز منقرت
 سلطان اویس بهادر تاب مجعما اشتغال نایره و رفتنشان را به لال و لال
 فرزند مشار الیه بیکس مدادیم از انس و استیانس فرزند مشار الیه بیسج نوع
 تخلفی مسطور علی بود تا آن که فرزند مشار الیه را صوف کونه عارض گشت و با وجود
 آن هم امکان در محاطه اوساعی کلیمه تقدیم می یافت بنوعی که این نافع مرتفع و آن
 عارضه بالکلیمه منذفع کرد و میرشد و نیز سوخته آن عزیز فرزند را بهین

آثار سعادت ازلی طریق عملت و انبیا و اولاد را که صحت فقر و اهل کسوف خمیر
 صابن تدبیر بود و پیوسته بنایت آرزو و اول این معنی را می دانست در بر دست
 بیانی نسبت به آنچه از امضای این نیت را از ما که ما الهامش می نمود و ما نیز حول
 رضای خاطر و حصول برعای او را بر سایر مصالح و در عیادت خود را حج
 می دانستیم بعد از تکرار و الحاح مبالغه او بجز این معنی فرموده و مقرر فرمودیم
 که من بعد فرزند نشاء البیهر را از تکلیف که فتنن موجب و در راه روکاه است
 نوگر و یورش و لشکر عساف و مسلم دانند که از سر فراغت جدا و او می طایفه فرج
 لازم الابهتاج خود متغولی نموده هر وقت و هر محل که خواهد آمدت نماید بچگی
 را در بین امور بر و مجال منع و اعتراض نباشد سپیل فرزندان امرای و در دار کا
 دولت و اعیان ملک و ملت انکه تعظیم و تکریم او را در همه حال قضوی مراست
 رضای مسمول دانند و از امداد و اعانت او در باب که رجوع کند و مقصود
 از دقایقش و عهد نام می گذارند و مراقبت حالتش را از لوازم شمرند از جوانی بی حله بر و بند

نشان حضرت امیر نظام الدین علیشیر که جهت مهمات استانه انصاریه داده بودند

چون حسب مسطوق لازم الوثوق حدیث صحیح و مسمون صرح الارواح جنود مجنونه
 فنا نغرف منها ابتلف رابطانها دعدالت و سلسله اشتباهی صحیح انزل در عالم
 ارواح ثابت و مستحکم است هر اینه مساله امتزاج و ارتباط مناسبات معنی بدلیل
 مذکور مقرر و مسلم خواهد بود زان پیش که جان در تنق عیب همان بود
 عکس رخ دل دارد در آینه جان بود لاجرم صفت که در رضای دادی غیب تحققت
 پذیرد بقدر آن دو فحمت کفور شود همان صورت جلوه که خواهد بود صدق آن سال

وعلیت این برهان را نموداری ظاهر آنکه بنا بر تعارف و تناسب روحانی که بنده کمال
 میبوید را با ذات قدوسی صفات جناب رکن السلطه عمده المملکه فزوده ارباب
 دین و دولت زبده اصحاب ملک و ملت مرفق الیارات موسس المرات اعتقاد
 در الدوله الحاقی معرب المحضت السلطانی نظام المله و الدنیای و الدرب علیتیز
 زاده اند میبایست توفیقاً متحقق است مسیر توفیق آن جناب را اسعاد آن فرموده که از
 مطلع ممد در صراح تا زمان ارتقاخ اختر دولت خورشید شفاخ در طریق توفیق
 و در افضت با ذاب سلیمان صفات میبوید بر توفیق الهانی داشته و خاطر ارجند را ایما
 از داد ظاهر و باطن در تفسیر معاصد دینوی و اخروی میبوید کاشته الحمد لله الموفق
 علی السویق و پوشیده است که در مدت او او را در توفیق دورانی که زمان فرخنده
 فرجام میبوید بوجود کرامی آن جناب زبید و زینت پذیرفته دولت پی علت را
 بهر چه دلالت نموده اند و بدان بجه ایا فرموده مستغن صلاح دینی و آخرت میبوید
 بوده و الحق این مقدم را احتیاج بکواصمی نیست بنا بر این داعیه میبوید سمواره
 مستدعی رضای فاطمه آن جناب بدان مقرون کشته از آن تجا و زلف فرموده ایم
 در دولتمتات البتة بزایح حال قبول نکرده ایم و چون سمواره از روی حمیر انور
 میبوید آن بوده که بعد از حصول مراسم جهانگیر کا و جهان بانی و سمو معاصد
 کینتی کشیدی و کشورستانی ملازمت ترتیب مؤثر حضرت قطب الاقطاب الاعظم
 سلطان المشیخ فی العالم معرب المحضت الباری ابو اسمعیل حواجه عبد الله انصاری
 حدیث سره ما بدولت تجا و درت و ملازمت سده علیه حضرت ملک المشیخ فی العالم
 معرب المحضت الباری و الاقطاب مبطل انوار الحقیقه بین الوری ابو النجباب

شیخ نجم الحق والدین الکریمی قدس سره میر کشته ایام سلطنت محسنة فرجام بدین فرجام
 فرجام منتهی کرد و این مقدمات را با جناب مشارالیه بعضی ساینده که چون تشریح
 خاطر مسمول این صورت بوده و غیر انوز تقدیق آن می نماید که خبر خوانی دیوبند
 و افروزی ممالیون مشارالین رکن السلطنة است و استناد حضرت شریف الیه
 را بحکمة علاقه نسبت نبوت ممالیون و قرب مفاوت نیز از غنچه سینه حضرت شیخ الحق
 والدین قدس سره مناسبت زیاده است اگر تمنا جاروب کشتی و خدمت آن استقامت
 سحرشیاں بوکالت ممالیون رجوع بدان جناب ننود امید آنست که حصول ممالیون
 ممالیون نیز بر این مرتب تواند شد و مدعی مذکور خاطر دریا مفاطرت نبغاد تواند
 رسید ایجاباً لذلک المسمول حکم فرمودیم که خدمت استناد علیہ الضاریه که اکثر
 مهام نام است بحسب تمام و سعی جناب مشارالیه مقرر باشد تا آنچه اسباب حسیرت
 و سریرت انجناب سر دلوازم المفاوت تقدیم فرمایند و در باب رواج و رونق
 و نظم و نسق آن منزل فردوس سلسله ساد انچه رای تشریف آن جناب اقتضای دیدار و
 اتمام بطور رسد سپیل فرزندان کامکار و امرای نامدار نام دار لاصد و
 عالیقدر و وزرای صاحب اعتبار و سایر ارکان دولت و باقی اعیان حضرت
 و فرقه انام از زمره خواص دعوام عموماً و متولیان و مفسدین و سبائین
 و فرقه امورا و قاف آن بقدر مبر که آن که امر و نهی آن جناب نافذ و موثر است
 بی موافقت رای و استقواب کاشکشان ایشان کاری ندارند و مهمی ندارند و هیچ
 حاصل موقوفات را بر نوعی که فرمایند بجا می آید تشریح آن معروف دارند و خود را بول لب آن جناب
 و مضروب دانند و بچکس فی رضای ایشان در مهمی از مهمات استناد مبر که اصلا در خلقت
 نیستند

نشان خوابه حافظ عیاش الدین و بهدار

قدوة الحافظین الانام زار پست اسلام سالک سالک الایقا حافظ غنات الدین محمد
 بهدار در خان بوجه خاطر فیض آثار و ترفیت همین کیمیا کردار ترف امتیاز یافته
 بدانکه از مورد واردان آن دیار قدس آثار جناب مباح علیه سید که پیا من
 توفیق است از بی و موافقت تا بیانات لم یزلی بر ترف و کرامت حرمین شریفین زاده
 برآمد عیالی منزله و زیارت مافد که ام رمضان الله علیهم الی یوم القیام را
 استعمار یافته نخل روپی آن استانه که اعلی مطالب و اسنی مآرب حقیقی است
 منرف کشته و در آن مجال مبارکه مدعای استقامت و در یوزه استقامت دولت
 این علت تقدیم نموده این معنی مستلزم انبساط و استخوان خاطر انوکشت اما چون
 حقوق این دولت از جنبد بوسیده انتقام رکن السلطنه عمده المکه قدوه اصحاب دین
 و دولت زبده ارباب ملک دولت موفق الطیرات موسس البرات عضد الدین الجاغان
 مقرب الحرمه السلطانی نظام الدین امر علیه نیز درباره اوس پیارت و ربطی کلام لغزش
 اولادنا البکادنا مراتب حال و دلاد و استنفاع ناجار هر طریق مراجعت او بدین
 حدود اولی و الب است باید که چون برصفون حکم لازم الادعای که از روی عنایت
 پی که انصحت صدور یافته که اطلاع باید صورت العود احمد لازم دانسته بود
 طعن اصلی مراجعت نماید و توقف جایز نیست در

نشان رخا بنی مولانا تمپس الدین علی شاه پسند

عضون شجره سلطنت قواقل و فروع سدره عظمت و جلال از فرزندان جوانخت کمال
 و امرای عالی قدر نامدار باز مره منتسبان عقبه خلفت از جنبد و طبقه مقتدیان

لموه مهر دولت ابد سپوند از صد در من شرح الصدور و در راهی رفیع العرفان ریاضی
ارکان دولت قویم و سایر اعیان مملکت مستقیم لیر ابد آما لم و انجیح بالین و السعادت الیم
بدانند که چون تولیت دار الملک عدل و انصاف بدزوه و دیوان مخابرات یونی
الملک من نشاند نام نانی ما و قوم کشته و طغرای سلطنت اطرافت و اکتاف
مانشا رلا غبت دنار و امر اصطفینا ه فی الدیس بر حقیقه محخته حال اولی ما کنوی آمه
تغوض هم مستعدان تغذیه هم محقی آن زانرا شکر این موبت می شماریم نابیان درین وقت و خود

نشان ترخان مولانا شمس الدین علی منشی

فرندان صاحب قران طغوس و امرای دره مکان بھگلیر و صد و صافی رای خیر بکنایه و
زرای ملک آرای حضرت پیشه و نواب درگاه خورشید انجلا و حجاب بارکافه ملک انتقال
و زمره انام و طبقه حاضر و عوام لیر ابد و تعالی آما لم و انجیح السعادت و انجیح السعادت
که چون ضمیر خود افتخار و رای حق گذار قدر شناس عایون که رعایت خدمتگاران
قدیم و مراقبت جاگراں بر جاده عبودیت مستقیم را از کرام عادات و صفات
سعادت میدانند بنا بر این داعی است که هر نیک بختی که از مزه و السابتون الما و
من المهاجرین بین تو فیقات ازلی ترف تو فیق خدمت در بایه مراعات خود
خدمات بسندیده او با کل صورت و آس جوہ تقدیم پذیرد و ذالک فضل الله یؤتی
من یشاء و اعد ذو الفضل العظیم تعرب این حال و تمثیل این مقال آن که معتمد
قدیم الاحصا و مومتم سابق الاحصا مولانا شمس الدین علی شاه بسند بی
که از عهده امرای صحیح دولت ارجمند و جنبه طلعت خورشید حمتت ارجمند که نور کل
مرا و ما از عنوا کنید تمام لشکرت بود و سبھ دولت از شارق کمال نیت پدید خفته

در این روزها در حوالی شش تنبان خلافت ماکرده باقباس انوار عنایت ماسه فرات
 و اوقات حیات و ساعات عمر را از ابتدا عنفوان شباب تا منازل شیب در شکار
 و جان سپاری در گاه عیون معروف داشته بواسطه حسن خدمت و یکوسی از مرتبه
 افتخار و پیش الاستقلال که بدایت حال بد و موقوف گشته بود بمسبب عالی پرداختی
 که ملک الشده امور خلافت و جهان بانی است و رتبه خلوص در پایه سررنگ صیر
 گشت نیت نیت و عرض نظم داد جوانان و عوز رسمی ایشان و جوانان تواریخ و مجلس
 خاص و غیر ذلک سرفراز گشت در سه منظور انظار عنایت و محنت می بود در
 اساطیر و سید نفیر و لذت رکن السلطنه عمده المملکه زنده اصحاب دین و
 عمده ارباب ملک و ملت اعسافاد الدوله الخانی فانی معرب المحضت السلطانی امیر
 علیزاد اندکالی مابین توفیقانه بدو و عرض رسید که وظایف اوقات
 زنده کافی را مدت جهل و دو سال صرف سعادت خدمتکاری این استمان نموده
 و اکنون که سن او بنواچی معنادر رسیده ضعف و کسین بر او استیلا یافته
 و قوی بصغف انجامیده بواجبی توفیق خدمتی که ارشاد بییه تخصیص مصون باشد نمی تواند
 بپشت و سجو اهد که خدمت و ملازمت او بناوت کلام و دعای اجابت و جام
 جنبه ثابت دولت کردون احتشام معذور و محصور باشد و فرزندان قابلیت
 آثار او خواجه نامرالدین محضور و خواجه عنایت الدین محمد که رضی دولت
 باین دو دمان و رئیس منت ابرضا ناند و من المهدی الی المهدی توفیق یافته
 اند و بلازمت در گاه عیون اشتغال و رزند و رای موید آن مضمون آنکه
 خدمت که مالک مخیر - آزاد گشته بنوع پیر - در ازای حقوق خدمات

او بتقدیم رسانند بنا بر الطاف خروانه و عنایات بادشاهانه که شایسته آنست
آمال اوست و دروای محبت ارجبند که برضای خاطر او مقرون است
او فرمودیم که بهر نوع که در صحن خاطر او مقرون است سعادت نمودن
و در روشنی خود اشتغال نماید و در سر حاکم از ممالک محروسه خواهد بود
منقول بوده توطن نماید و بچکس او تکلیف ملازمت و پیوستن و حد
نیزه بلازمت درگاه میبوی آید او را در آمدن منع ننمایند و حجاب و ملابوس
تعیین و تکلیف او را لازم دانند و در سفر تا و کز تا مزاجم و مشرف
و چهار با مان او را بلاغ بگیرند و اصلا و قطعا لغرض بدو دست نهند

شان که در باب سید نورالدین محمد پادشاه هند نوشته است

بجناب سلطنت بآب عدالت لصاب لصفته شایسته ای اعظم نامدار خان رفیع الشان عالم فقیه
خیار ملوک الهند قدر و زینت و اجلا هم پس لانا نام تکریم تری
حسن وجه الشمش عن نور وجهه کانا بدرفی السمار من الذکا عیث الدینار و الدین
عوث الاسلام و المسلمین و فاقه هم امد مدارج الفوز العلی و وقاه عن المؤایب
و الحوادث و العنا بعد از البصاب رشحات سبح عنایات سلطانی و الفخر
ابواب اصطناعات خاقان اعلام رای صواب غای آنکه حول اقتضای ادوار
و انقضای سرور شهور و سنین بر کسر نظم اهل التسلط و تفرق جمیعت اصحاب
قرب و لبنت معظوظت سرخید کاسی افزان قومی که شربا و اردیده انجم کردار نور الشان
یکدیگر مسود استند بهشند و هر نوایب حادثات آن ملک نظم را از یکدیگر جدا ساخته بر
لمعات آن را از طمک افزان و بدل گرداند و فوجی را بنویسند بر کتاب فراق و غوا

در این سنین که اسد المکاره است محروق سزد عرض از تشلیب این توفیق تمهید
 است که مدتی متاد می شد که بر حسب تقدیر رب قدیر علت کلمه جناب سیادت
 در این سنین نتایج دو دمان الرقب والیاده بعینه اصحاب الدر ایله و المدا
 الطاهر والنسب الباهر سید نور المله و الدینای و الدین محمد الحسینی است
 ماه خود کمال و شرافت حسبی تقابلت از جانب آبا می که ام بجز
 نام و از طرف امهات طاهرات بجزت قطب الواصلین برهه المحدثین
 فی الحقیقه و الدینای و الدین محمد الزاهد المرعانی قدس سره
 ثابت دارد وساحت آن دیار فرخنده آثار را معتمد کرامی مرین کرد اینست
 جمعی از احوان و امرای واقربای ایشان که در ظل لوای فلک فرسای سلطان رتبه
 اعزاز و اخرام دارند درین دلا بزرگه عرض رسانیدند که مدت مهاجرت آن
 سیادت تاب بطول انجامیده و آرزوی جان و امید جناب پدیدار ایشان تجاوز
 العایه است ایجابا لمؤلم خاطر الوز جناب تقصیر فرمود که بر سال آن مقصودی است
 ایجابی کرده شود که مضمون العرض غرر السحاب و شیر سر الثواب المغنم دانسته
 این را بدین جانب روانه کرد است تا در سگک ارباب شرف در بایه سر فلک
 مصر منجر گشته دیده غنای احوان و اصحاب بنور دیدار خجسته آثارش
 جلایزیر کرد تغنم سکون الحاد ثات فانها وان سکت عاقلین تخرک
 یعنی که چون امر نافذ ساطع بدان دیار رسد ارسال آن سیادت بآب خیر تو نخواهند گذاشت
 نشانی که چته امر ای در ملک بحر قد بوده اند نوشته شد
 امرای ملک آری از الملک بحر قد صانها الله تعالی عن الافات و جامع عن الخافات بدت

که بر خیمه ممکنان ظاهر است که ملک هم قند مستقر بر خلافت و سلطنت
 امیر بزرگت و جمعی از اعدای ملک و دین چون خاندان اوزبک و مغول که در
 آن حضرت ممتور و مخدول گشته در جنابای فلوات و زوایای غارت
 ماس داشته بعد از انتقال ملک بولاد و احوال آن حضرت که صورت انوار
 میان ایشان متحقق بنوده رسم قطاع الطریق در ارجا و انجای آن ماس
 خرابی میکردند اما هرگز غنای ملک در خیمه ایشان نمی گشت و در زمان سلطان
 سعید و بعد از انتقال مذکور بولد او برادر اعظم حوم سلطان محمد میرزا
 نوبت دولت برادر م حوم سلطان محمود میرزا نیز آن جماعت همان
 سلوک می داشتند عرض از ایراد این معذرات آن که در دربار الملک مذکوره
 از زمان حضرت امیر م حوم مبرور عیزی بر وساده سلطنت نمیشسته و در
 اوقاتی که برادران م حوم سرف آن ملک بوده اند بواسطه اقصا بر
 تنهن مروت شوار رفع رسوم مصانیت بدان ملک تعوض اتقائی بنیاید
 اکنون که ایشان و دیعت حیات برده اند و در آن ملک از برادران لغت
 شکار کسی که استحقاق سلطنت از لواجح باشد و تعضی احوال ملک داری و طبع
 وضع اعدا و دین و دولت که در نواحی آن ملک اند تو اند نمودنیت در استحقاق
 آن دیار که تخت موروثی ایجاب است بزودت نمایون دولت ابر سوزند لازم
 و مستحتم می نماید اکنون در صحن خاطر انوزانت که تا رسیدن موکب عالی نمایون آن قریه
 الاسلام را که حصار استوار آن ترک نشود سهر منیا و غیرهما طارم حضرت از امداد
 تعوض و تصرف اعدا ملک و در حقیقت لازم نمند که معیادی که سپاه لغت و کجا بدینجا

با شرف و اشرف غایب اولاد از فرزند اعظم سلطان بلخ الزمان بهادر و مطهر حسین
 کورگان و خیر محمد بهادر با شکرهای غایت و سبب طفر حایت و ستاده را
 نیز این آیت متعاقب آن متوجه کردد، آن که بهمه حال بهجت عمالین انجمن است
 از اعیان حقوق آن لوازم معذرت بظهور رسد و صورت نیک نامی ایشان که از استیلا
 و استغلامی ارباب غایت اجتناب نموده باشند ابدالدهر بهیچ روکار
 رسوم مانند و اگر عرش صورتی بسبب اغزای جمعی که از عاقبت و شامت
 حاکمیت دامل اند خلاف آن صورت بند نیست که صورت بدنامی ابدی کردد
 و مرآت احوال و آمال ایشان از عار اعتراض صافی نماند کتبت بالام العالی

نشان بنام اداء عظام عظم و سمرقند

رکن السلطنة و الخلفه شمس الدین درویش محمد ترخان و شجاع الدین احمد حاجی بوفور
 الطاف حمزوانه و صوفی عطا فادشانه محفوظ بوده بدانند که مقام سبب
 زباج غنایت ازلی و او ان ظهور شجاع هدایت لم یزلی که لوای عرش استغای
 حضرت صاحب قرانی در دوسر مکانی انار سد و برمانه ظل تخیر بر سموره جهان
 جهراخته بود و علم مسلم مجاهد و جاهد ذمی سپیل اند حق جهاده در فضای حرکت
 دوران برافراخته بعد از فریب شغل جهان گیری و کیتی کشایی و حصول جهان با
 و فرمان روایی دارالملک سمرقند را که شجره طیبه ملت زهرا و نهال اقبال شرف
 غرا که بصفت عالی منقبت اصلها ثابت و فرعها فی السماء موصوف است
 در رمایض ارم کرداران آن خطه فیض آثار نشود و غما یافته مقرر بر سلطنت و ستم
 زانیت خلافت گردانید و آن دایره حجت دثار را بر تن قدم حضرت لرزم از سایر اصفاع و اقطار

و مدت و امصار امتیاز خشنید و تا مسند بقا بوجود اشرف آن حضرت تزیین شب
 ائالی آن ملک و قاضی مالک اهل اسلام در حیطه دولت سلیمان حمت آن حضرت آن
 دست اقتدار غیر و اجابت از دامن کامکاری و همان داری آن حضرت که بوده
 و چون کسب اراده ایزدی با جابت دعوت ارجی بعالم بقا فرامید در الملک بقا
 بسزیر کرد و منبیر اولاد آن حضرت مرنس بود و اگر جوفنی از مردم او بزرگ و مغول
 که از خرب تیغ جهاد و در خم روح استغلا و استنداد آن حضرت جنایای قلوب
 و زوایای معاصات را من و مفرکد اینده بودند و بعد از واقعه آن حضرت سب
 عدم و فاقی اولاد کامکا مانند موج سرب در صحای آرزو و غود پی بود در اشتند
 و چون صحیح کسین از افق کثای امن و سلامت و مطلع حرمت و مذامت لوای کذپی
 می افراشتند مگر که داعیه نظرف و تسلط مدار الملک مذکور در سویدای غیرتشان
 کشت و در زمان سلطان سعید نیز در سیوال بود و بعد از اشغال آن ملک پیرادر امر محبت
 شتار سلطان احمد میرزا طاب شاه نیز هر یک از آن جماعت از حد خود تجاوز نمی نمود
 و بعد از فوت برادر مشارالیه و دخل برادر مرحوم مبر و سلطان محمود میرزا نواز سد تعالی
 مضجعها بر عین نهج سمت تقرد داشت عرض از ایراد این معانی آن که تا غایت فتنه
 الاسلام مذکور مصلحت انوار دولت حضرت امیر بزرگ و مرجع اختیار حمت آن دو دها
 بوده و فیری در اینجا مدخل آشته در اوقات حیات برادر معظرت باب بنا بر اقتضای
 مروت ذاتی و ادعای مرحمت جلی علا خط جناب احوت تا بشارت الیه او در آن ملک مضایقه
 نمی رفت و چون از برادر مرحوم سلطان محمود میرزا انتقال یافت همان معنی ملحوظ بود و اگر
 که واقعه نایکه او متحقق اینجا مید و از برادر حضرت شتار کسی که مر است آن ملک بواسطی

مکره و از عمدۀ ظلم و انتهاب جمعی از اعدای ملکوتی است
 آن دیار اندی پروں
 در انداخته رعایت احوال و دنیا رسلانان و نعمت امور دارالملك حضرت امیر صاحب
 جان که فی الحقیقه تحت موروثی ایجاب است تحت عرض منزلت را از لوازم حی فای
 اکنون در فی خاطر انور عیون آنکه تا رسیدن موکب طغر آنا زلفت اقتدار عیون بقبه
 السلام مذکور را که بجهت و متانت رشک حصار فلک نیل فام و غیرت قلعه سبب عالمقام
 است از دخل و تصرف اغیار محفوظ داشته شرایط اتمام مرعی داشته که بهر معیار
 که رشک طغر مد در ابدانجا باید رسید و بدان اشعار نمایند اولاد از اولاد عالم بقدر ار
 و اختلاف انداز فرزند ان اغر جهند سلطان بر بع الزمان بهادر و مطهر حسین کور کا
 و حیدر محمد بهادر را سباه کراں و حشر بی کراں و شتاده رایات عمایون مشغوب
 آن نطل مرحت بدان دیار اندازد با آن که لوای فلک فرسای بهر حال متوجه آن حدود
 بواسطه رعایت این معنی بکنی می بر و جسات امال و صحایف احوال ایشان باشد
 و موکد ماند که اگر برین منوال صورت و دلخواهی لطبور رسد نتایج آن بر و زکار
 ایشان و اولاد و احفاد عاید گردد و اگر رطلاف این معنی بتسلط جمعی از اجابت
 یا غیر ایشان که استنیال سلطنت و خلافت نداشته باشند رضای امانی و امال
 ایشان معقول باشد هر امینه ابدالآبدین صورت بدنامی مصافت عواقب موجب زرد و مال
 ایشان کردد

مقرب السلاطین شیخ نجم الدین بو فوعیانیات با بدشانه و صوف اعطیات خسرانه
 یافته بر این که مهرآت مهر لغات حمیر خورشید نظیر که مجلی استویه جمال شواهد غیبی مط
 انوار تجلیات امای لاریب است جهان هر لکم کشته که فوجی از مرده و دلخواه امال حق

شناس و جوئی از طایفه جان سبازان دولت اقتباس که بواسطه خلوص نیت و طریقت
 طینت برتف مراتب علیا و رتبه مدارج نقوی صاعد و عارج کشفه نفس
 محاش و اشخاص را سر پایه سعادت جاودانی سازند بمیزان اصطلاح مخصوص
 که در انیم بنان را آن جوآن فذوه افضل مصداق این معانی و تمثال این مسایب
 بوده بجلواره آثار محمت و استخوان او از تقویر و لذیر و ادای جان فرانی
 رکن السلطه عمده المملکه اعتقاد الدوله الحاقی مقرب المحضه السلطانی نظام الدین
 امیر علی شیزاد توفیق برده عرض رسانید بود در رس و لایزال رکن السلطه
 بنسبت او باعث و محرک سلسله عنایت کشته خاطر انوار اراده نمود که تزیینت
 بدنی در بیخ شامل حال و احوال کافل امل او کرد و بانوار سراج و بلج مصباح
 دولت از جندرا المعقد اقبال ممالی او کرده و در سلک خدمتکاران حاضر نشد
 احق خاص باید می باید که رو بطرحت حروفانه را المویط و منظور داشته
 چون مصلحت بودن خود را در اینجا نیز از سر رجام تمام و وثوق و اعتقاد کلام
 منوچه سر دولت میر کشته یعنی دانند که آثار عاقلیت یوما فیوما در باره
 او منقاعف و منزاید خواهد بود انشا الله و حده العزیز

چون مودای فحوی ان الدین سبقت لهم من الحسنی افصح آن می نماید
 که بر صحت آمال خواستین هم جاه و زیر احوال سلاطین فلک دشکاه که نقش
 خاتم جلال و مهر درج عظمت و اقبال اند صورت تزیینت جاکران مصداق
 مقرون و برقم تزیینت و الباقون السابقون اولیک المقربون را بوده و زینت

عنایت در دست و فوجی از خدام صدق از تمام را که صحیفه دل را جو روی نکین مخطوط
 حسن اعتقاد و کاشتنه و قامت امیر الطاعت کدازی چون حلقه انکشر می شسته
 ایستاد بمرتبه اصفیاء استیارت بخشند تا سده دولت از جندشان عقل سفاه و عجزه خندان سجد
 چهاره اسب و از نو اندکت و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو العزیز العظیم عرض ازین تمهیدان که
 چون کس هفتان عبودیت سلمات عدته الطوائف و اتفق الانقضا صحر محم مستقیم محمد مستقیم را نه مست
 خاص در مرتبه خصوص مجالس دولت مناص را پیرایه سعادت دارین گردانیده از زبان کرم البیان
 ساطعتی درین بنویسد مراتب علییه در مدارج بهیمه موعودت در روز روز لوازم عبودیت و رعایت
 در باره او قمر اید و متعارف درین و لاکه مصعب رفیع القدر عظیم المظهر در این خاص که از انظار
 اصمات سلمات است پیدای تمام در قبضه سر انجام او منوط فرموده این رتبه حلیده را علاوه
 سوابق انعامات او گردانیدم تا جنانچه از وفود و قوف و شعور او نرسد کاین معنی ملو از من آل مر
 قیام و اقدام نماید و از اشد احکام سرجه بتوقع اشرف رسد نظیر اصابت اثر او رسیده
 چون شایسته تم و حلال مصلو پذیرد تعویض شریف منی گرداند و دقیقه از دقایق احتیاط هر کس
 و در حفظ وصایای آن شرایط احتیاط می دارد سپیل امر او ارکان دولت علیا و محرمان خاص
 و متعال سرارده احتیاط من آل که او استعدای صاحب عهد این امر عالی دانسته در اعداد
 در رعایت او قواعد اهتمام مسلوک کنند و غیر کار با او شریک و سهم نداشتند

نشان خواجه عمید الملک

هر زمان من بخشش تخت نشین نام ای زدم آرا طفره تری در زاری کفایت شفا و اسامی باین فناء و مبارک اموا
 دیوانی در حمان در کاه و ایچکن را کاه و غیر ذلک سیر اعداد آلمم بیانند که چون حکم برین قدرت از دست
 و توفیق حکایت در این دروغ نه ناید و از آن یک نایح ده تخت نشینان خاک

منشور قضای نفا و خلافت ابدی را با بآل نفا سعادت سرمدی موشح کرده اند و مسموم حواس
 ایام که یک روز خوش نشان زبانت از لبین بسیار بدایع اختصاص رکاب طغشوار در دست
 و این مومبت از نتایج حس خدمات جاگران صدق آثار و کفایت خادمان شغرت شفا که هر یک مدار
 علیه مرتبه اعلیٰ و مشارالیه عقیده دولت لی انتمنا و انقراض اند مقصودست لاجرم خاطر و پند
 پذیر تو نویسی بر تغل خطیر بخدام روشن خمیر لازم می دانند و رجوع هر هم بقصیه کفایت در حساب
 در است واجب و محتاج می شمارد بنا بر این مقرر شد که امر ضبط در لبط نفا خاصه مستند امر اعلیٰ
 رشید الدین عمید الملک مستعمل باشد و لوازم آن را بدو مخصوص دانستند

نشان تولیت موقوفات خواجه شیخ بایزید

مداند که جو مستولی رای ملک آری که عام خاتمه کون مکان است در صفا فخرانه دولت
 بی علت بذل نوال افضل را از لوازم میداند و میرمان عاطفت بی کرا که ابواب افاضه خیر و
 بر روی عالم و عالمیان کتبه سینه اگر موالصیف را از فرایض می شمارد پیوسته در روح
 نفع فلک ارتقا حصره عالم با همه توفیق سی جلیل فایز است و پیمان حمد و اجتناد
 خاطر ضعیف تاثر حجاج صواعق ملک و ملکوت از کدورات نوس بدلس حصنی و زکی عدالتمند المینه
 که خلاصه اس تفضیل و نفا و این تمثیل که حول است اراده و اخلص و عقیده لی انتمنا و انقراض
 ممکن استان عرضش آشنایان ملک نشان حضرت قدوس باب کردی و نصاب سلطان المتفردین سلطان
 المنجز دین قطب الاواد و الاقطاب عتیق الرحمان شیخ فرید الدین عثمان قدس سره و العزیز مانند
 ارکان دین تویم استحکام دارد و دواعی نعمت عالی نعمت بر تقییر و تسبیح مہلم آل بقوه
 رزق کوار و صرف بود و دست سابقا مصف تولیت آنجا حکم ان اعدایم که آن نود و
 الامانت الی اهلها بجانب معالی انصاب معارف نفا رتقونما ذمنا بقیة اعظم الا و لیسنا لیسلی

اوجه الامتیا والاصیفا خواجہ طلال المذہب والدی شیخ پیر زید ادا م احد صالحیہ توفیق
 رفیع بود و جناب مشارالیه در ضبط و ربط موقوفات تون بذل مجبور و مسلوب کبوده آثار حملیه
 و خدمات جلیله ظهور ساینده بود اما چون **نشان صدارت جناب امیرک قاسم صدر**
 صدر الکتب صحیفه امان سلاطین ذوی الاحترام و فضل الخطاب حمید صدر شایان امن
 شیخ الصدور الاسلام که مناسبت دولت قل اللهم مالک الملک توفی الملک من نشا و تباثیر
 سعادت آئمه المد الملک والحکمة و علمه مایشا و نام نامی و اسم سامی ایالت صدرت
 آن تواند بود که لوحات ضمایرند کسی شیراز در مطالعه صور مصنوعات بنفوش سعادت
 اثر خارج البصر بل تری من فطور ار استند داشته رفونم دولت لزوم بعل خایه الیس
 و ما تخنی الصدور را بر صنعت خاطر خورشید ناز ارقام نمایند تا بجا من توفیق ابر سعادت
 و محاسن تابد این سرت مامول را بشیخ علی صدری و پیرلی امری اجابت پذیرفته بر و انچه در
 فوقکم فوق بعض درجات از دیوان صدارت داد لوفی ملکه من ایشا و بتوفیق و لغد
 اصطیفیناه فی الدنیا خاطر از اغرابید و محمد مد تقالی و منه که نامصباح نجاج خلقت
 و کامکاری و سراج و مانع عظیم و شتر یاری این دو دمان علی الشان که در ظلمت دهور
 ناعمره بتاثیر طلوع صبح نشور از هر حوادث و نوابی در متحقق طارم بر کواکب
 مصوں و محدود کسب در راحت شبتان وجود و دفنای کاشانه سبج فرزند و دود
 روح احد توفیق افزونتر گشت بریده سوسنندگی در بیافع دولت دار حمید کی
 بظلمت ابد احوال خیر و شر و ملاحظه امانی و امان کافه کونوع بشر معان نظر لازم در استقام
 و در خلوص نیت و صفای طوبیت از نونذ فیروزی امید و احد علیکم بذات الصدور
 ستمگشته تا میر کات استمال حکم انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم من الذین بالبعث

از فرقی بر سر اس مطاح بر و سو اس الی یوسوسنی صد و الناس من الخیر و ان
ایمن بود و در سلوک عاده رواج شرح پیش و رونق مکتب الکریمین رضی طریق
اجتهاد می توانیم پیچود و الحی سموار بشکر از این نعمت مومبت و سابعی طاعت ای
عقد کشتی ظلمت زدای استدعی آن بوده است که از این جوانق حوزنق کردار
جهان و فایده مدارس فردوس آثار دوران که موقوف علیه درجابت و بنویس
و اخذ ولایت فوجی که بفرید فضل و افضال و مزیت استحقاق و استنبال همیار
داشته باشند از قرقر قواعد و درر فواید محتفلی کردند و سر یک از مره جلیله
که بحبله علمه ان الذر سبقت لهم من الحسنی مجتبی بوده بحجرات سابقه در کشف
تصرف و السابقون السابقون بار یافته باشند به سمیت ایادی لطفتا مل و دواعی
نخج کامل مدارج علیه و معارج سنیبه و چهانی دنیا و الآخرة و من المقرین سر از
کرد و تار حب که یک یوم بیخغ الصادقین صدقم ساحت که بایس سدره اسس ابواس
سرارده دولت اقبالتس ما قبله ارایب و نونق و اعتقاد تو اند کشت و الحمد لله الی
هدانا لهذا و ما کن لننتدی لولا ان هدنا الله لنا هد صد و برین دعوی و دلیل مطابق
برس معنی آن که درین دلا خاطر اکثر تاثیر بدالت ملهم اقبال و دالت متعلق حمت و حلال
استدعی آن کشت که یکی از ابعاد نام و بخار خضه ایام که بموجب قدر و انشراح صدر از ممکن
بر سر آمده بر شرف سبق خدمات نفا عدد درجه قبول یافته باشد و قامت استعداوش
جلیوت که غایبه و ما ضالا له مقام معلوم تشریف اخرا از برز رفته بر نته جلیله و مضب
ارجمند صدارت عالی که از امهات مهمات کارخانه سلطنت و اعظم خطایم امور
کارگاه خلافتت سرافراز کرد و نام با سعی جمیده اورا بایت فیروزی در آیه سرت

احمدی و لولای ملک ارای محمدی صلی الله علیه و سلم سزا ز قلمه طارم سحر و قبه در کنار
 مهر که در اینج شخایر شریع اسلام بخرد و تقویه ببرد و چون تقلید اس عاقلت و تقید اس
 عارفیه بدلائقتران مولانای اعظم افتخار الصادید فی العجم مولانا حلال الدین نام که با جمیع
 صفات مذکوره و استحصال نفوس مر بوره سبق خدمت اباعن جد حاصل دارد و والد
 او و والد الدوادریں دودمان فرزند و افزه و سینین متکاثره بر فرزند صدرا
 دوم استغلال زده حقوق حدیث طاهره بشیوه رسانیده اند کسی دیگر نبود بنابراین
 غایت فرموده منصب رفیع القدر صدارت عالی را با مضافات و منویات و مضایم
 و تحلیفات آن در تقویین فرمودیم تا بر ظاهر احکامی که در سرکار صدارت واقع میشود
 بجل محمودی متبسیع کشد و بجا که آن سرکسایت و شعور و فرط فطنته و وقوف
 او سر دلبوازم و قوا اعدام مذکور قیام نماید در کسور رئیس و مفتی را مقدم تمامی اینها
 محاکم کرده و تحقیق حال نسبتا و سادات و قضاه و محتسبان و خطبای دایمه و مدرسان
 و اصحاب فتوی و متولیان و مقصدیای امور اوقاف واجب داند و تقصیر تمام
 در تیسیر انظام امور شرعیه لارم شناسد و کس را ازین جا بخت مستحق عمل داند
 عزل کند و کس را صلاحیت آن داند بجای اولیض کند سپیل سادات عظام بفتنای
 انام و قضاه عرصه محاکم دایمه و امصار و اقطار و مساک و منتسبان امور شرعیه
 آن که او را س کل الوجوه پیشوا و معتدای خود دانسته بامر و نهی او مطیع و متقاد
 باشند و خود را بسبب او منسوب و بغیر او معزول شناسند و مقصدیای امور
 اوقاف تمامی موقوفات اولادی و خیراتی و قدیم و جدید را بنظر نویسندگان
 و کارکنان او در آورده چیزی بوسنیده و نهان ندارند و چون عنوان این امور تمامین

فایم نماید رسم الصدراة دستوری کبر و بدور ساند فرزندان کامکار را در این
دو وزیرای عظام و نواب عالی مقام و بانی ارکان دولت از مجتهد و سایر اعیان شریفی
که بدست او را قوتی و مطلق داشته امداد اول لازم نمکند از جوابت برین جهت بود

نشان موقوفه موقوفات جناب امیر سید عیاش الدین محمد

فرزندان صاحب قرآن طغر قری و امای سدره مکاشفین صدر و خزانه و امیران
دو وزیرای اصف شال مسند نشین در ارکان دولت بلند پایه داعیان حمت ابر پاره و موقوف
ارجای دیار سلطنت و عاکفان انجای مضای مملکت از عامه عباد و کافه ارازم و
خواص و زمره انام عوام هر سهم الله تعالی فی خلود الدوله الخافیه من النکبات
والآلام بدانند که از بتا نیز بدو طلوع مهر لامع دولت در پی زوال و ثبت
مناسیتر حکم قاطع حمت لایزال عواره حمت صافی بنیت و نیت شانی درویت در تقاض
ارکان اشاعه خیرات و ارتقاء پیمان افاضه مبرات مقصود و منظور بوده است و الحمد
الذی هدانا لهذا و ما کن لنهتدی لولا ان هدانا الله لیس حب خطاب ملا یتیب
یا ایها الذین امنوا اذکر احد و لغتہ الله علیکم امداد و اسعاد هر یک از مر حلیه و السابوق
السابقون محقق بوده در کشف ترف ان الذین سبقت لهم من لسنی آسوده باشند
بر طبق مصدوقه و اما بنوعی بیک حدثت شکرانه این موبت عظمی را بگشته ادرمان
بتق خیر داعملای منامیج البواب البر نقد میسور و معذور و رکوشیده و احب
و لازم می شناسیم مصداق این مسابق و مصدق این مصداق انکه بر چه قدر قدس
افتخام و خاطر عین السام جناب انجلا بافته که مرتضی مرحوم قدوه ارباب الاخصاص
معتمد صادق الاخلاص سید فضیلت الدین محمد که نقد عمر و زنده کانی و متاع حیات

سید اعنوف استناب تا مرجع الشیب نوری در تربیت راجع دو وجه است
 در تربیت اولی که در حدیث کلمه از بیت العشره سلطه اید سپوزد حزن آری بی نموده و بنا
 ح سنا و بیت الاله و لغوی و ارکان شایخ البیان بیت الحواص خلوص
 سنا سماعی را سماعی جمیده ارتقاع و ارتقا بخشنیده در سوا الف ایام و سوا بقی شهور
 سنا سماعی توفیق احد اسمر نه حلد آسا که مرجع اصحاب سعادت و بجا رارباب
 در اوقات و استفادہ بیشتر باطرح لنگری راجع البنان که محط صلحا و عرابا و ملاک سنا
 غفر انواند بود و حقیقه که حالا مضع و مدفن اوست موفق گشته و خبری از سنا
 املاک و سنا لیب اسباب خود را برانجا وقف لارم شری نموده شرطی صرف آن بجای آورده
 درین ولایت سنا علی اولاد ایجاد و تمام تقضیا عظام و محتیاں که ام سید حلال الدین
 و سید سلطان محمود که ارثا و کتبای حقوق عبودایت بندگانه و رسوم خدات عاکنه در زنده
 دولت خاقانی بشنوت رسانیده در کسف محال بر خاص زمره ارباب اختفاص منگن اند حکم
 فرمودیم که موقوفات قباغ مذکوره را بوجوب که در وقفیه موشیح متوقفه قضاہ سلام
 ذار السلطه براه کشت و لیتن و تخدیدا و مایته و قضاة مشارالیم حکم رحمت و لروم
 آن نموده اند حالا قضا و ایمه و اکابر مجلس ساخته حکم بر کافه نمایند تا بمر و رد مور
 و ایام وادی شهور و اعموام از تصرف و اختلال و لغیر و انحلال مصون ماند و صواب آن
 بر و زکار فرزندہ آثار مایوں لاحق گشته بانی و سماعی راینر رفع درجات اخروی باشد
 مسطر مایوں آن که قضاہ انام و ایام عظام دار السلطه براه در رسالت و مسانت آن
 اصلا کند از نکه تغیر و تبدیل بمو اعدا آن راه باید و تغیر دهنده آن در لمت و مسخط
 باری تعالی باشد فمن بیکه غیر ما بموہ فانما اثمہ علی الذین یبدلون ان احد یسبح بکلم الی اخره

نشان موقوفات امیر بایک محمود

جواهر صادق خلافت و کامکاری و مقالید انوار سلطنت و شیرازی دار کائنات
و دولت و اعیان موافق ملک و ملت اعنی فرزندان صاحب قزاقان جوان تخت
کامکار و اداری ملک ارای نامدار و صدور رفیع الشان عالم بقدر و وزیر ارای
رای حضرت آثار با تأثیر انوار عبثه همان بانی و باقی حجاب سده عظمت و کبر
ستمانی و طایفان سر برده حجاب و جلال و عاکفان شادروان غزاقان
از مره اکابر افضال و مجله عالی اسافل و جمهور نام از طبقه خاص و طایفه عام
ارسی اند تقالی مانی املهم پس السهور و الاعدوام بدانند که چون رای خیر اندیشه و غیر
مکرت پیشه مایوں که بر مبنوی قاید توفیق عالم ملکوت و دلالت مادی بنا سید
حی لا بیوت حلت عطسه حلاله و علت کلمه کماله راه مجایده بر فایده مثل الدین
نیغتون اموالهم فی سبیل الله کشل حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبله یا به حبه بر
از خواں پیکران احسان لن تا لواله بر حتی شفقوا عما یخجون خطه نام دار لاجرم
سنا یغان این دولت از مجتهد و منتسبان این دولت از مجتهد و منتسبان این دولت
سلطنت ابد سپوزد بر حسب الناس علی دین لو کم سوخته اقتباس انوار این سعادت
مخوده تحریک سلسله النسب محزون با عالم لازم می نمند خیاخته عده الخواص
ذوی الاختصاص کمال الدین بابا محمود که سر بایه عمر و زنده کانی و بصا و حیات
این جهانی امصرف خدمت اشغال سبب مکان مایوں استشته بر آثار مجتهد
و خدمات بسند برده از جمهور خواص امینه ز نام دارد و طور معاشش و معاشش
بر رضای مایوں مغزوست بدزوه عرض رسانند که بدلالت موهبت سبحانی

بر هایت کرمت یزدانی نظر اعتبار بر خواتیم امور و عاقبت کار گماشته املاک
 و اسباب و اراضی و مستغلات خود را در مشهد مقدسه بر مقررند و الدنا مدار خود که
 شرف جوار و روضه مطهره رضویه علی ساکس و الحجیه والسلام مشرفنت وقف
 در امام شریعی کرده است و مقننات اسلام بصحی و لزوم و قضیه و شرایط آن
 حکم بقدم رسانیده اند درین و لاکه موافق آن التمس حکم همان مطاع
 نمود و اینجا بامسوله و اعتنا نشان حکم فلک ارتجاع آفتاب شجاع لازماً نافذ
 فی اقطار الربع المسکون عراضه و شرفنت تقاد یافت که موقوفات محکوم
 علیها و شرایط ضمن اجول بنانی سبباً شاداً استحکماً دانسته تغییر و تبدیل
 بقوا اعدا راه ندهند و از شوائب نقصان و وصحت اختلال مصون و محروس
 شمرده بشرطی که در ضمن مذکور کوشیده مقرر دارند مسئولین و گماشتگان صدور
 و سایر مقصدیان امور اوقاف هیچ وجه در اینجا دخل نکند که تغییر کتبه این شرایط
 و این احکام در لغت و نسخ ماری تعالی خواهد بود ممن بدله غیر ماسومه فائزانه
 علی الدین بدلوله ان الله سمیع علیم کتبت بالامر العالی و خلد فی ذه

نشان سلمی فیض اباد بولایت بلخ

بر ضمایر عینی سرار مسئولین منیر اباد شفق و احسان و خواطر قدسی اثر سماران تعالی
 و اوت الهادرافت و امتثال حارثان مزاج فزات به پیرایه سبقت کلم من سنی
 تا جوان مراحل مبرات بر ما و لقد فضلنا بوقف علی کثیر من خلقنا تفضیلاً که
 واسطه نظم نظام عالم و رابطه عقد انظام بنی آدم اند مستور و محبوب مانند
 که اققن حکمت بالغه الوبیه و معتقهای قدرت شامله زبوبیت در تفویض نام

اختیار کفایت سلاطین خورشید منقبت و تسلیم عثمان اقتدار میاز و کور را
اساطین کرد و منزلت مبتنی بر آن تواند بود که بعد از ادای حقوق بر زبان و توحی
راضی سجانی بدل محمود و سعی محمود در کفصل احوال و سیف ظاهر افراد کافرانام
و اعداد عامه خواص و عوام که بدایع و دوا بع حضرت ذوالجلال و الاکرام اندر می
دارند چنانکه هیچ یک از مصالح امور و مناسبات مهمان محمود و منفقود غلامان
نعمت که امت الثواب و موبت سعادت انساب با ایها الدنیا آسودا که در
فوجی را که بشرق قایت حسبی و درین خصوصیت موروثی و کتبش متناظر گشته
علیه و سراج سینه و السابوتوں السابوتوں اولیک المقر بون رسیده اند سومی
بنوعی رفع القدر و رفیع الشان کردند که نسبت خلوص نیت و صفای طوالت
ایشان نتایج دینی و فواید اخروی مدولت روز افزون طاص و عاید کرد
چنانچه محاسن خدمات رضیه و ماسم عبودیت مرضیه ایشان واسطه ثابت
ارکان شایخ بنیان مملکت نامدار و رابطہ مدار قوام سر بر کرد و مصیر دولت
استوار تواند بود هم چنان از آثار افاضت خیرات و اشاعت مبرات ایشان مزاج
عال و باطن آمل سلاطین خورشید اقبال رستخیز جوی بار ثواب جمیل و اجر خویل
سیراب کرده و المآخذه خیر والی عرض از نمیدانم و درین ترتیب این ترتیب
آن که بتقیس لسان العجب دولت پوریب که ناطق الغنم الله الذی انطق
کل شیء است ارکان دولت و اعیان مملکت است را بقدم و تقیید و شکر اول
و لاکفرون سرفراز کرده اند همواره بارش دانا الیتم فلا تفرح و اما الناسیل
فلا تنزنجانب غیر بقاع الخیر و کثیر البواب البر مود و محکوم محمود ویرکاش

عیسوی عیسوی افتنا سر عیون نتایج آن بر مخالف روزگار ایشان ظاهر و کاشته
و میکند در از جمله آن که توفیق الهی و تائید مستانسی مفارن احوال و محافط آمال
عده الملک نظام الدین علی کاکل تماش که بر بنمونی سعادت ابدیه و دلالت
عنایت سرمدیه خدمات جلیده و جلال مساعی جمیده درین دولت ثابت دارد
و در رعایت سعادت و مدارج کوششی مساعی تربیت بلند و دولت را حمید تر ف
بشکریه یافته سمت تفرت او در بانیه ارا یک ملاک بناه بموجب قدره منازل
بشکر عدو السنیس و المحاب بر جهان و جهانیا ن طاهرست بشکرانه این توفیق
قرب باب و اما ما یمنع الناس فیکت فی الارض نموده بنیت ثابت دولت
سماوی و مدارحمت روز افزون در نوا می قبه الا السلاج که معزا و لیاده و من
مجردا صاحب اتنا ه است بطرف رفیع الارکان و منزل رفیع البیان ناکرده
که صاحبان طریقی و سپیل و طوافان بادیه بخرد و توکل را با من سلامت و مفر
استقامت باشد و اسباب رونق و جمعیت از انبوعی خیال کرده که واردان
در مالان انجار از شاه و کداد وضع و شریف و صوغر و کپرم جهان گذرند
که در فایده خدمت و شرایط صافت ایشان روحی وجود کرده که مصیبتی بران تصور
شواں گردنباران در ولایت مذکوره نهی قدیم که مشهور بر گذش بوده
و از آثار آن غیر اسمی در رسم نماند و سیسج آفریده دران ولایت از پیر و جوان
تاریخ آنا دالی آن را معلوم ندارد و بسی خود جاری ساخته بعضی با د موسوم
که در اینج و داعیه دارد که بران رباط و بر لفته که بعد از آن سازد و خواهد وقت
گذرد دران ولایت مهوره حیانت که از انهار و فتوات که جاری سازد جمعا

در آن بی بدیوان کسیرد و دودانک تعلق بساجد ملک مستحق باشد استعدا
 دودانک نیز بوریل و بهر کلکه که به بیج و شرای صحیح تر عمیه از ورثه
 ابو العقیل منتقل گشت در عرض چهار ذک نه فیض آباد در دیوان
 در دوزخ فیض آباد تمام در حیطه ملک و قبضه تصرف عدالکت مشارالیه
 در اید تا حسب الشرح از اوقف توان ساخت بنا بر الهامش مشارالیه علم فرمود
 که دودانک نیز سن مذکور را بدیوان گرفته عوض آن نیز فیض آباد را تا باقی ماند
 گذارند تا تمام ملک طلق ایشان شده وقف سازد و از نیز مذکور مال و اوقاف است
 از دار و عکانه و در بست و زکوة و بیایک و انه و ضابطه و محسنة و محصله
 و حق الاورجه و مشرفه و غیر ذلک نطلبند و نتوانند و بهیچ وجه توفض سازند
 عمال و کاشنکار امور دیوانی و ناظران اعمال سلطانی اصلا پرامون نگردند
 و قلم قدم کشیده دارند خوار و بتکی در نیانید و کاشنکار ایشان در اینجا
 مدخل کنند و ده یازده رسم الصاره و دیتم حق التولیه نطلبند و نتوانند و توفض سازند
 که اگر خلاف کنند در مروض خطاب و بیات سلطان خواهند بود الی آخره

نشان حجت جماعتی که بعمارت شهر گننه م مشغولی نمودند

سزایران مدار حضرت شکار و فرزندان کامکار سعادت دتار و امرای
 دولت و جام و صد و در ذوی الاحترام و وزیرای عالی مقام و ارکان دین
 و دولت و اعیان ملک و ملت و جمهورانام و قاطبه خواص و عوام
 ممالک محوره صاهنا الله تعالی من الافات بدانند که چون از عهده فرج
 نشسته صبح اقبال و بد و ظهور طغیای کوس عظمت و جلال و دودمان سحر

و با دست گناه فزوده الاولیاء را بعد قطب الحقیقه و الدنیا و الدین در ویشین عیاشیه
 تقدیر و تقالی روح و افاض علی العالمین فتوحه خبا که در ضمن حکومت علیها و مجزوم
 بها کشته وقف فرمودیم و تصدق نمودیم و حکم جهان مطاع اقباب شفیق بنیاد
 پیوست که جمع آنها را وقف دانسته اصلاً کین بار و یک دینار از آنجا نطلبند و نمانند
 و صدور و کاشکان ایشان مطلقاً در آنجا مدخل نکنند در رسم الصداده و حق التولییه
 و صدقه محاصره و غیره آنکس نگیرند و تعرض این عارفه را مستثنی دانسته اصلاً کین بار
 و کین بنیاد نگیرند سر جز کلام علی العموم بنفاد پیوند از آنجا مطالبه نمایند و ممتازند
 و اگر امر ملکی پیش آید که اجرة شکر و فتوئی و جهادی ضرورت باشد از این وقف
 چیزی نگیرند و گاه دستوری از مواضع مذکور نطلبند و اوقات و احوال اتفاق
 خلاف حکم حواله ندارند و نستانند سپیل عال و مباشران امور دیوانی آنکه علی عارفه را
 مسلم دانسته مسکن الوجوه معاف دارند و یکس بار و یکدسار نستانند معززت کربلایان
 مولانا بی اعظم افتخار الحفظ مولانا خواجہ کمال و اولاد و اتباع بوجهی که در ضمن
 حکومت علیها کشته معوض دانسته تیز و تبدیل بقوا عدل آرا ندهند و چون بواجبی
 بدین امر قیام نمایند حق التولییه بقرار حسن از حصه وقف گیرند و بدو رسانند و مشروطی که در
 ذقیبه حسن مذکورست تیز ندهند که در غیب و سخط حق تعالی خواهد بود الی آخره

نشان در باب احداث غلور حرم

چون حضرت منعم کار ساز و خباب مفضل سبزه نواز عم القاهر و جیب جلاله و الزامه اشتهار
 مشکل کشایان مع العمریه انبیت فیض آثار عمیون و ممت کرم شجاع چه مفروض آن حضرت
 را بنویسد جاوید اما من اعطی و النقی و صدق باطنی امید دار کرد ایزده است و آنچه

لوی خیراتهای آن حضرت را از روی رغبت شان و محو مکالم بزروه توفیق
واحسان ان اندکی المحسنین سینه لاجرم بکلمه کریمه میسپدی الله فموا المنة محاربا
دثار همت بلند و خیریت ایشان را خاطر از حبه توفیق بسیاری از بقیع کرد و این
که ضایقت خانم در سیل و مهمل و مترل روزی خواند این سفره نوال واحسان ملک
و منانت موفق کشته قامت نماید خود را بجلوت تشریف انما الصدقات للفقراء
والمکین متصرف و در نی ساخته و بوعون عنایت ربانی هر روزه ارباب حاجات و اهل
در بوزه علی عموم و ارباب فضل و طبقات صوابه انش و کمال مجوصم درین
منزل فلک مانند خط افونی و یغیب اکمل میسند و این موبت عظمی و عطیة کبری یک
فران است که درین دولت فرخنده اثر است ظهور دارد اما چون بت عالی همت
که مصدر خیرات و مہرات است دایم الماوقات مستدعی این بود که این صورت
سمت تراید و تضاعف پذیرد که حضرت در خالبتت و علا مسد کت و تشریح
و سایر اجناس دیگر که ما و دة الطیة بنی نوع است بلندی پذیرفت و طایفه
فقرا و مستحقان ب نسبت کت عد و خلق دار السلطه ہر اہل بی حد و یکس بودند و با
وجود بقیع خیر کہ از آثار احسان میمون احداث و ایجاد یافته چون خانقاہ جمہور
بلد ہر اہل و مدارس سلطانی و خانقاہ سر بل انجیل و مزار حضرت یکم بزرگ و کنگرہ
آباد و غیر ذلک کہ هر روزه طعام بسیار در سر یک مستحقان میرستند و خواتم و مزار
بزرگ کہ نیکان حضرت اعلی روایت مقرر فرمودہ اند و بسی میوں پ تعطل فواید
آن مسلمانان میرسد بعضی از س فقرا و غدغہ تمام داشتند بلکہ عرضہ تلف و صاع بودند
مخاطر نور عمایوں خطور کرد کہ در بعضی از اماکن دار السلطہ ہر کہ ممر عبور و ورود ہر

مانند مثل سزخیان و پیروں در ب عراق یا پیروں در ب فیروز آباد یا پیروں در ب
 ملک بعتہ طرح اندازند و وجہ آن از تقوّد خانہ عامرہ مرتب سازند و مدار آن
 چاک دست انجام با تمام آن بر کارند تا محط عبا و فقر او صلی کرد و در جوان نوال حضرت
 ذوالجلال یعنی بدیشان رسد و رایتہ آن را از غلور و مال و غیر ذلک بنوعی در کرد آید
 کہ در جذب صادر و وارد آید و فاکند و تنفیصی نباشد آخ الا مرحوب محل پیروں در ب عراق
 ہر اہل مری سیر اما کن مذکورہ دارد بخاطر الوز رسید و محاط اشرف بران قرار داند
 تقصیرش آنکہ چون عالیجناب مملکت نیامہ عدلت دستگاہ اسلام ملا و عالی منصب
 عالی ایاب مکارم دشوار کارم شغور زار بیت اسد اطرام بلجی الافرامل بی لانا م
 خواجہ فضل الدولہ والدنی والدین محمد ادم اسد و تقالی اطلال دولتم و عدلت
 کہ از بدایت حال محبتہ مال در برین دولت حقوق ارجہند ثابت کردہ و می کند بسبب
 آثار حاصل ستودہ و شمایل محمودہ از منشی دیوان عنایت عمیوں بکنت شرفی صلاح
 اندیشی و منقبت نبیغہ و فاکیشی کنی و طبع شدہ است ویرکت توفقات
 خدمت بسزیدہ و حقوق ثابتہ در برین دولت سرف ج در یافتہ بلکہ بقافہ سالار
 و سر حاجی قوافل ارباب ہدایت مشرف کشتہ و در ان محل منبر کہ دعای خلود و بقا
 حضرت سبحان تقدیم رسانیدہ بمناسبت توطی آن محلہ احداث بعتہ مذکورہ
 را نمود و کفیل نمودہ و چیمہ الوز از مہر آن بالکل جمع کشتہ حکم فرمودیم کہ در پیروں در ب
 مذکور اول خانقاہی بنا فرماید کہ محط تقاوم ارباب فقر او کسپتہاں شد بعد از آن کہ
 بحسب تقدیر عالی و ماغنی نباشد در مقابل آن مدرسہ کہ محل نشر علوم دینی و فنون
 معنی باشد احداث نمایند و مواری یکبصد و پست دنیا را کہ حال از وی بخشن و راوری

عالمی جناب شرایبہ بزور عرض سائیدہ کہ سابقاً پیش کش مایوں نمودہ اند و چون
تفسیر دین و سال بلند شدہ مبلغی زیادہ می آید و دیگر از محصولات پشم و قند و قندیل
و دودانک املاک خود کہ سابقاً پیش کش کردہ بودہ اند و دیگر از فوائد خدمتی کہ پیش
بطوع و رعیت می کند حجتہ آن عالمی جناب مقرر نمودہ و میان بندگان حضرت اعلیٰ در آن
عالمی جناب حساب میشود چیزی زیادہ قرار دادہ اند می تواند بود کہ مبلغی از روی محبت
بر آورد عمارت می شود از این محکمات دهند و موقوفات آن سردار کار محبتہ آثار عمیول علی کردہ
و این سخن موجب استحسان عمیول کنندہ علاقتہ حدائق سابقہ آن جناب شد و حکم بفرمان
بصدور انجامید کہ عمارت مذکورہ از وجوہ صدر اتمام دهند و در تانی الحال اگر چیزی
زیادہ آید صدر عمارت مدرس نمایند و جناب شرایبہ بخود منفردی و صاحب تمام
عمارت مذکورہ باشند تا از ثواب آن اسد لایضع اجہ الخیر محروم نمانند

نشان موقوفات خواجہ افضل الدین محمد رحمان علیہ

فرزندان مالک رقاب و امرای طفراباب و وزیرای کفایت انتساب و مفرمان آبگاہ
فلک جناب و سادات و فقہاء و ارباب مالک محروسہ عموماً اعیان و امانی و امام جید
و اعلیٰ و عال و ارباب و کلانتران و معینان و مستوطنان ولایت جام و بنبرہ و ار
و تر تیز و زاء و محولات خصوصاً صاحبان مذکہ چون سنت الہی و ارادت قدرت ہمنامی
بر آن جاری گشتہ کہ بہر صاحب دولتی کہ بوعظک حسنہ ما عندکم یفقد و دعا عند اسباب
منوط گشتہ مباد و توفیق المیزان اسد محیی الارض بعد موت سنی نماید و اسعاد نماید
و انفقوا اعمار قناتم بر و علانیہ ریجوں تجارتہ کل بشور در تعمیر نافع و بلا و
و تیسر حصول اسباب معاش و مراد علما و فقرای عباد سنی نماید بنویسند جاوید و امان

که با این سخن که نسیمیکت فی الارض امیدوار تو اندکت و مد الحمد والمته که سوخته
 این توفیق مد حال و بدر رفته امان محبته احوال مایوب بوده دمت بنابران چون
 اتمام خاطر خاطر فیاض در باب رواج و رونق مدرسه و خانقاه بیرون در
 حراق که با بر غیر انجام مایوب بسی و اتمام ناظم اعظم قواعد السلطه و الخلفه مومنین
 الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد وفا کیتش دام توفیق مت اعدا
 یافته درجه کمال دارد و مدعی نیت خورشید انجلا که مواضی که در حوزه قضیت
 درآمده از ثنویت احتمال و ویرانی مصون و محروس ماند حکم فرمودیم که بعضی مواضی
 بنزد و با بر قدیم که در زمان جلوس مایوب جاری بنوده و مواعظ الملک مشار الیه
 از حالصال خود آنها را چنین وقت بقاع مذکور و بنوده برین موجب

مرعی مرعی مرعی
 حواله در ولایت عام و حرم در ولایت و سکی و باغ خانه از شهر سوره از ولایت
 من ابتدای سحاق میل از مال و جهات و سایر جهات و کل تکالیف دیوانی معاف
 و مرفوع القلم دانسته اصلا چیزی حواله ندارند و متعرض نشوند و مواضی مذکور
 داخل جمع و دفاتر بنوده حال نیز داخل حوری ندارند و ندانند تا حاصلات آن
 موافق شیخ و شرط واقف بعرف وجود رسد سپیل مال و صاحب جواں و آرد
 و کلاته آن ولایت مذکوره آن که حکم مذکور را از شایبه حلقه و اندام مصون
 و محروس دانسته اصلا را آن حواله و مطالبتی نمایند و نیز و بتبدیل با حکام
 مذکور راه ندهند که خطاف گشت در موضع مواخذة عظیم خواهد بود و سوره بر و آنچه
 در شان مجدد محتاج ندانند و عموماً اگر بریو غولت و کلمات احکام منبذ

واقع شود این عارف را مستثنی دانسته قرض رسالت الهی را

نشان آیت ولایت نشان نجان نجوا به افضل الدین محمد علی

فرزندان خورشید اقتدار و امای فلک اعتبار و وزرای کنایت آثار و آثار
دایمت دثار و معرفت بابرگاه جهان بنیاد و ملازمان در کار معرفت دستار
و اعیان اصول دعائم رعایا و کافه برایا مالک محوره صانها اسد و تعالی عن
المواهب عموما و سادات و مقنن و ارباب و کلانتران و معینان و مشوقان
ولایت نشان فلان خصوصاً بدانکه تا حضرت ملک الملک تعالی تبار و علم
که حاکم علی الاطلاق و والی ما تحقیق کسور الوصیت است مستور مطور مبارک
الذی بیده الملک طبعی غزای ان الارض یورثها من یشاء من عباده
موقع ساخته است و در قضای دل کشای اقالیم لو اکرم توتی الملک
مستشار افروخته است و در قضای دل کشای اقالیم وجود لو اکرم توتی الملک
مستشار افروخته همواره رایه انا مکنا له فی الارض بر دوشش است صاحب کسوت
نماده که ندای ملک آرای از حکمت بی السائل حکم بالعدل را بگوشش سوشش اصفا
نموده است و تبلعن بیث واقطوا ان اسد محب المقتضین اقدام فرموده
و انجد علی نکاتر بجایه که این عطیه کبری دولت ابد پیوند را ثابت و حال
لاجم شکانه این موبت ماینز رام مقض و لبط مالک و حل و عقد منازل
و مالک را کف درایت و عقد حمایتی جمعی از اجده ارکان دین و دولت و اعیان
ملک و ملت که نجس ای و فاکیش عامه حلائق را نیک خوان و صلاح ایشانند
می شناسیم تا با م عالی در اشکر ولی و لا کفر و لامتثال در برده بنویسید جاو

و کس سکر کم لازمی که مستطهر تو انیم بود تا بد این حال و مویذ این تعالی که درین اوقات
 چون پیوسته خاطر انوز به آدابانی و سر انجام مهمات ولایت سلطان مستوجب بود
 در عیال نیت حجتی که بنوعی که باب و هوامحصول آن بعضی ولایات ممالک محروم
 بخارست بنوعی که باب و مواسم و آبادان کرد که مرید بران مقصود می تواند نمود
 و مردی که سبب فطرات از او طایف جزو پروان رفته اند معاودت نموده زعت
 و حاست مشغول کردند نیز بران نهند و تکفل مهمات انجار از دار و علی و محصلی
 و نسق و ضبط و غیر ذلک بناطلم اعظم قواعد السلطه و الحافظه مؤمن الملک
 صلاح اندیش خواجده افضل الدین محمد و فاکیش که حقوق ثابت او در زمره دولت
 راجح پینال و رقبه امانی و آمال تمامی اهل خراسان ظاهر و لایح است و صلاح اندیش
 و خلوص اعتقاد و دولتخواهی این فاندان و کمال اعتماد از واجبات اعمال او مویذ
 و واضح و تقویین فرمودیم تا جنانچه آثار جید موفور او در تمامی قلم و کلامش
 فی الروح و السور فی المباح روشنت است در ولایت مذکوره نیز بطبع و
 رسند و تقیر و تنبیق مهمات از تمام بهین اتمام خود داشته جنانکه از فرط و
 و احراض او سرز بقدم رسند و دقیقه نامری نگذارد سپیل سادات و قضا و
 و کلان تران و عامه و سکنه انجا که از مروتی و سخن و صواب دید و جارب و بیجا او
 که بر این موافق تمام رضای مایون خواهد بود مطلقا پروان زوند و تغیر و
 تبدیل بعبودت ارکان مصححت او راه ندهند و در کلی و جزوی بد و رجوع نموده
 احوال و افعال او را مصلح صلاح احوال خود داشته ملازمان درگاه و آسب و
 که مهمات بنا انجا رسند مطلقا امری که سبب تفرقه مردم انجا باشد حجتاب

نموده از شکایت او محرز باشند و از جواب نیزین جمله برود ای

نشان تولیت مسجد جامع و خانقاه جدیدی بسم جناب امیر جلال الدین محمود

اعضای سدره خلافت و حجاب بانی و اوراق سحره دولت و کلامی اند
را در آن حمت نثار و اعزّه فرزند آن محدث آثار و امرای ملک آرای بادرین
و داد و وزرای دولت ابد استیناد و اعیان حضرت کرد در جلال و اعانت
لی اختلال با باطن مساطم اعمال سلطان و فارساں موافق اشغال سلطان و زمره
انام از طایفه خواص عوام احسن و تعالی احوالهم فی حصول المرام و لیر انا لهما فی حسن
العواقب و الاحتمام بدانند که جو برفیق سنت سینه الهی و مومبت جلین نامتقا
عادت جمیع و حضرت سیدین عظام اسلاف این خاندان شریف البیاض بران
جاری گشته که بر حسب کلام ملائحت و نثار تبلیغ المرام بالصدق منازل الکبار
هر کس که نهال اخلاص در باغ احشاق بر و منذ کرد اینده بثمرات حسن و فادوق
ثمر ساخته باشد حکم و السابغوا السابغون اولیک المقربون دو حواله حدیثیه
امانی اورا بیابان تربیت و مر اسم عاطفت طراوت و نصارت بخشند لاجرم
رای عالم آرای مایر بر مجال سیرت رفینه و شیوه مرصیه عمل نموده در ابقای
مر اسم مذکوره سعی میفرمایم از جمله آن که چون مرتضی اعظم صادق الاخلاص عن
الخواص و اثنی الاختصاص معتد بر حاده عبودیت مستقیم سید جلال الدین
محمود که من المهدی الی الهدی در ظل عاطفت و تربیت حضرت اعلی خاقانی فردوس
مکانی قدس سید تزیینت برورش یافته و عباده حسن خدمات تاسیه منظور
انظار عواطف آن حضرت ملاحظه حس عافیت و آخرت ایشان نموده بحسب

منطوق این عون فی الخیرات در احیای مرگ اسم روح بقاع حرم کوشش می نمودند اما
 بعضی از جلایل مهم با انظام مثل دار و علی و محاصی کار در بار و املاک خاصه شریفه
 و باغات و نسق میرابی و تولیت اوقاف مسجد جامع بلخ طیبه هرات و بعضی از خواتین
 بلخ و خواتین کار دایره از آنچه با و اجداد او اوست خسته بوده اند و آنچه غیرشان
 بنا کرده و ویران بوده او عمارت کرده یا بعضی اوقاف دیگر معبد آن محل مخصوص
 شده بود و گامینگی مجوزم آن تمام می نمود در پس وقت بر حسب تقدیر ملک قدس
 واقعه نایب بندگان حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی دست داد و صورت
 خدمتگاری و جان بسیاری او با کمال اختصاف بمنبت دولت قاهره ثابت و کاین
 بود و خدمات دینی و احوالی که در زمان فرخنده فرجام حضرت از انواع
 کفایت و اصناف عمارات بطور رسا پدید بودند و خواص و عوام روشن
 و مبرهن شده بود حکم فرمودیم که مهمات مذکوره بنوعی که در زمان خسته نشان آن
 حضرت مخصوص او بوده از آنچه مذکور شد حال نیز بهمان دستور منقذ می گشتند
 آن باشد و آنچه حاصل دار و علی و محصلی و تولیت و حق الانتظام آن شود بنوعی که
 در زمان آن حضرت میگرفته گیرد و حاصل اوقاف را موافق حکم و شرط و تعیین
 بعمارت فزوری و ایاب و طایف و سایر مصارف شریفه آن معروف دارد و
 که در زمان آن حضرت بوده صد و عظام و مسئولان عام و مباشران امور وقف مدخل
 می کرده اند دخل نمایند و برای و رویه او باز گذارند و اصلاح موقوفاتی که در آن
 معبد او بوده حال نیز مغزشت در رسم الصداده و حق التولی عام و مدد معاش را بایب
 استحقاق از ایشان بظنند و از کار و بار علف بمانگیرند و چون مال و جهات کار و بار

بارغایای بالمقرز قرار داده اند از افراحت رسدینش بند و داخل بنجده فرج رسدند
و از محمود احکام حضرت خاقانی که درین ابواب صادر شده عدول بخوبید و مجری
و محض دانسته بغیر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند الی آخر

نشان راه حج مویب لانا انالی شاع

اهلیت انالی سخن طرار و حیثیت افاضل سر برداز که اهله افع و بخت واد که طر
براعت اند سر غل دیوان حضرت و شعور و شاه پیت محمود طبع علی مقصور است
و بر تو عاطفت خاقانی و لئوم مرت سلطان که از اشوه مهر دعوی انور است
و از ششوه مارتبه برتر ک دارد پین شفقت شامل حسن موبت کامل مانند
در صد پی روی مشکلیان قابیه گذار و فیض زمانا سحر آثار بوده است و سینه
ارباب قابلیت و اصحاب فطنت که بشیوه سحر نظامی و فاعل شری کلک
صفت استننا و سکت اعتبار دارند و معوز بجز نوارش حزن و انه کشته روی
کردند و بیامین این کرامت در حال حضرت تکلم پی زوال حاقط و ناصر جلال
و کمال است الحمد علی تو اتر الایه و توارد دنیا به منتهی این شهید و تفریب
این ترتیب آنکه فدوة العسی و زبده البلیغ مولانا کمال الدین اعلی که مدت مدید
که در حوالی مجلس سبوح احشام و حواشی محفل ابراحتام سروانه و ارمعتس انوار
شع دولت باید ارکشته است و باستحقاق و استخوان فطری رعایت و مروت
بادش مانند راه و محمد آمدن دعای دولت این دو دمانرا وجه و شام سظم
و نشر و در جان و سبج جان دارد درین دلاله توقف عرض فوج دانست که برای
عالم آری و لطفون ابابیت العنیق و امر علی نشان و آدن فی الناس

در حال و علی کل ضامه باین فی کل فتح عمیق بکوشش جان اصفا نموده غرمت زیارت
 همیش شریفین زاد نما اند شرفا و کرامته دارد بنا بر تسبول استدعی مشار البه
 اورا رحمت فرمودیم که در حصول امنیت سعی نموده چون بران سعادت فایز گردد
 او عیبه خلود و کامرانی ما در آن محال بنیز که بجز ادا رساند سپیل فرزندان کار
 و امرای نامدار و حکام و دار و عکا مالک دستخطها معبر و مسالک اکتفا نظر
 شتافت ملحوظ داشته از منازل محوفا گذرانند و رعایت جانب اولانم دانند
 اصحاب علم و ارباب نظم مقدم اورا کرامی داشته مراعات او بقدم رسالت
 متولیان و مباشران بقاع غیر و خوالق و شرایط توفیر و ضایف او را واجب دانسته
 رسم صادر و در هر جا رسد او را امداد نمایند تا بفرمانت درین سفر مبارک بمرکز
 موفق آید انشاء الله و تعالی از جوانب برین حمله بروند الی آخره

نشان اشرف خواججه مغزالدین حسین

حون شرف دیوان قل اللهم مالک الملک که به پیراه عدل و انصاف مغزین نبوی است
 وزیر عالی شاگان کارخانه مبارک الذی پیده الملک که بر مایه رفع حوز اعتبار
 مجد و توانین ملت مصطفوی محوای از لوال الناس منار لهم را کمون حمیر داشته
 عوار مستدعی انت که بر جب کریمه و من یعمل من الصالحات و مؤمنون و لا کفر
 لسیبه عمل نماید و بر صاحب جزئی را که قامت اعظام حوز را بجلت کران مایه
 و من تعیض ما بعد فقد هدی الی صراط مستقیم مطرد داشته باشد و در دفتر جمع
 و خرج معاد و معاش و اوراق اوار و حسن سلوک و انانیتش رقم خیز و احسان داشته
 و حمت اهل صفتش بانوار و الباقون السالون اولیک المقربون مؤمن باشند

بدالات عوارف کرمت و برحمت بی نهایت بر طبق لفظ التوسل در بسیار
 بابنها مناسب بلند و مراتب ارجمند راست و نام نامی اورا سر و اوراق دفتر
 روزنامه لیل و نهار و کوشوار مفوده روزگار کرد اندنا در محاسبه ملک
 و مال موازنه حصول مانی و آمال توفیق عدالت رقم حسرت و حلالیت
 ماباقی ماند لاجرم دواعی عمت و سوائق نیت جز بدین شیوه رفیه و شوق
 مرضیه جاری نیت دانک فضل اللیومیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم
 معضود این سیاق و القای این مصداق آن که حون دستور اعظم خواججه
 معوالدین حسین که با عن جداد خدمات اجداد کرام و اسلاف ذوی الاقسام
 مارا بر همین اعتقاد ظاهر و باهر دارد و در زمان تجسسه فزاجم اعلی حضرت خاق
 زدوس مکانی دسترس نرسیده که اشرف از مننه و اجبان بود بلو اوضاع نظار
 خورشید اعتبار آن حضرت مستعد گشته اولاد اورا بمضب تولیت
 اوقاف خاصه خود که معظم مهمات بلبه است سرفراز گردانیده بودند واری
 کمال واعتن و اعتماد که در باره اود گشته اند نام او را در وقفه شریفیه
 بامر تولیت بطناً بعد طس ثبت فرموده و بعد از اعلان نظر و اطلاع بر
 بعضی حالات و سرانجام مهمات اورا بمضب جلیل القدر وزارت که موقوف
 علیه جزوی و کلی بساط شریاری است ممتاز گردانیده تولیت مذکور را نیز
 علاوه آن گذار گشته بوده اند و درین ابواب مثال واجب الائتمال از روی
 انعام در قلم آورده تا آن که درین و لاکه سر بر خلافت ارشاد و استحقاق
 اقدام سعادت احتشام محابول نرمت بدرکت و نظر عنایت بی دریغ شامل

بیرون از آنست که در راه رعایت فرمودیم و نشان عالی شان آن حضرت را در
 این باب بنظر فرموده اند و در آورده چون در آن اوقات حسد مات او خوشنودی بدگمان
 آن حضرت از آن معنی نشان داده بود بیخود در خاطر خیر لایح و لایع نشد منظور
 اظهار عنایت کلیه کنت از لایوی کمال مرحمت بادشمانه و عنایت مویبت خردانه
 که در باره او ثابت است عوض رتبه وزارت منصب رفیع الارکان منبع الپای
 آنست که در ایوان را که از اما جلایل حوزه سلطانی و حیطة خلافت بالوازم و نظام
 آن مدواری داشتیم و منصب تولیت اوقاف خاصه همایون را بر وفق توفیق آن
 عالیحضرت و شرط و قفیه شریفه علاوه آن گذاشتیم تا بخارج احسن اعتقاد و مصلح
 و سداد او نرسد این هر دو را و قفیه رفیع را بپنصل رساند و بر طهرت سیمون و بر
 و انجابت بجل آنست که هر دو پیش برادران کیوان فوت پینما علم و فرزندان کنول
 حسنت انجم چشم و امای جوان بخت کتور کیر و وزرای صایب تدر و قاطبان
 سده کوشش آسا و ساکنان عبثه کمی قضا با سایر مسقدا یا امور دیوانی و مباشران
 عمال سلطانی آنگه او را مسقدا این امور شریفه دانسته دست او را در اعتنائی این شغل قوی
 در مطلق دارند و آنچه سازد و بردارد که هر امینه مستغنی مرام کفایت و کار دانی و دودنی
 خواهد بود بنظر قبول در آورد و امداد اولارم دادند و وزرای عظام و صاحب نوجه و کس
 در مهمات دیوانی مدخل داشته باشند هر سازد بوقوف او سازند از جوان برین جمله روند

نشان اختیاب مولانا سلطان علی

فرزندان کیتی کشانی ملک سرید امای ملک آرای کتور کیر و صد و در مسانترج الصدور و در شمس
 و در برای عالی قدر عطار دینیر و نواب سرارده عزت و حجاب ابواب خلود و حثت

و سایر ارکان سلطت بسبب نظام و باقی اعیان ملکیت ابتدا مستقام رفقا هم الله تعالی فرموده
 و وقایع عن البلیات و التکلیفات بدانند که چون محنت رای دین برود و مجاهدت شرح گستر
 که مخاطب خطاب لازم الاحتساب و امر بالمعروف و نهي عن المنکر است بحکم قاطع و امر
 نافض ان السیطان لکم عدو و فاتخذوه عدوا امر بران شسته صحیفات احوال کافی
 انام و صفایح خدمات آمال حواص و عوام از توایب طلقات معاصی و مناسی و مشایخ
 کدورات مکاره و ملاهی بصیقل اثر جار و مضطر انتباه فرکی و مصنی باشند و سواره
 و داعی بلند و ساعی نیت از تجدید بخاف و عید و الذی نشی سیده لیام دون بالیغ و
 و سنیوں عن النکر اول یقولون الله ان سعت علیکم عذاباً من عنده ثم لتعدوا لانتساب
 لکم نازل کشته در ساحت کردن و قضای دهر بوقیوں صدای جهانگبای و من سجد و
 و بعد فاولیک تم الظالمون در داده کلام دولت انتظام بحسب علی الانسان الصیحه
 و الامر بالمعروف و النهی عن النکر لكل صغیر و کبیر را بر صحیفه غیر اکسیر تا پتر مسطور در
 دارد و داعی نیت صافی درین و لا ارب را سنج و حازم کشت که سنجایر شتر اربع
 دین سپس و مناسیح مجاهدت شرح مسپس بالمصدق مصدق اتبع طه ابراهیم حنیفا
 سنج و رونق داده اعلام اسلام را پس الانام ارتقاع بخش و اصحاب
 بدعت و ارباض ضلالت را به تقدیرات و لند لیتیم من عذاب الادیی دون
 العذاب الا کبر لعلمم ریجوب متر حبر و متاثر کرد انبیده در دایره فافره الامور
 بالمعروف و الناموں عن المنکر منتظم سازد و هر سیه در اشاعه بین اعیانه لازم
 النجات و افاقت عا طوفت سحی البرکات از رزمه که کجبله حدود اجتهاد و سنجلی
 بوده صفت امانت و دیانت را علاوه آن داشته باشند و دفع و منع فحتمه

کاشیعی نمایند چاره نیست تا بر این درین وقت حکم همان مطاع آفتاب شفق
 لانه نماند آن طرف تقاضایت که مولانا ای اعظم قدوه المشرقین مولانا
 نظام الدین سلطان علی که در امر جلیل الحساب احتساب ساعی تمیله اظهار سینه
 و صورت حسن معاشر او مکرر در مجلس رفیع ممالون سمت ذکر پذیرفته با تعلق مولانا
 اعظم قدوه الغضلا مولانا شمس الدین محمد سمرقندی محبت دار السلطه بهر اوقات مع
 مصافات و منویات باشد و ضایحه از کمال وقوف و دانی ای ایشان سزد بلوازم
 این امر قام نمایند و جمهورانام و کافه خواص و عوام را بالتمیز ام خیرات و مبرات دلالت
 نموده از ارتکاب مناسی و طایبی باز دارند و در باب منع و زجر ایشان در ولایت و بدو
 و تارکان صلوات و اجرای حدود و تعزیرات و تعلیم فراغی و واجبات و تعزیر مردم
 مجبور و رعایات و تقدیر اوزان و ذراع و میکان و تخمین اسعار و مایکون من مانی
 کل السبیل حمد مستطاع می دارند و تقویت و تثبیت و توقیر و احترام ایشان را
 لازم دانسته و امر و نواهی ایشان را که بهرینه مطابق شریعتی غرا خواهد بود مطیع
 و مستقاد بوده از آن عدول و انحراف نوزند و در مواضع و محلات محتسبان جلد امین نمایند
 و بر له و طیفه او و میت نفر محبت او بستند و از محل نقد بدو رسانند و خواب برین جلد بزرگوار

شان تدریس در پیشه بدیعیه حتمه امر صدر الدین ابراهیم

برادران کامکار شریعت برور و فرزندان مدارس کثیر و امرای بادش و مصلو و حدود
 معقل و وزیرای عدالت کیش و نواب صلاح اندیش و منشیان پایه سر خلافت و
 مقبضان النوار مشکوه سلطنت و حلالیت و مستفیدان حوزه علم و دانش درسی
 و کتیبان حقه فضل و هنر پروری و سایر انام از خواص و عوام اعلمکم الله و تقی علی

الذین القویم و وقتکم بالعلم علی صراط المستقیم بدانند که چون از راهی رسیده باشند از هر چه
 مجرب طبع خود شناسد و در وقت اقتضا کس را که با دراک علوم و حکم و ارشاد و
 عینک عالم تک نفی مرف دارد و حجره باطن و کاشانه خاطر قدسی مد اطن یاد رشتن
 طلب انوار مصباح هدایه و سراج و مانع درایت روشن داشته که او بکب خورشید نشانی
 غمزه منیر و سراج و مانع درایت روشن داشته که مطالع طواع صواب طالع
 و ثوابت انجم مابت خاطر خیط ما چون ماه ناباں بر موافق طوائف طوبی لهم و حسن
 لایح و لایع است لاجرم عواره رانی طلعت ز دای ما بران تجد و محمدت که انواب نیرایع
 و افعال بدایع معالید مسیری اند فتمو المهند و منافع اجتناب و بهذا الی صراط
 مستقیم افتخار یابد تا رکبات آن متون دولت و اقبال و شروح عظمت و طلال
 ما تجشیه استقامت و توطیة استقامت تصحیح و تصحیح یابد و چون پیوسته منتهای
 کامیاب و مدعی نیت متون بصواب مقصود بر انت که مدارس علم و تقوی و وحی اس
 درس و فتوی که از امارت دولت همدب و علامات آگاهی قلب قدسی قالب است
 از شوایب فتور بخرید یافته بلیغیض معالی و همدب مبان ممتاز کرده و جمعی که بحسن
 قابلیت و رشاد و عین صلاح و استعداد ار استه بکرمه الحمد لله الذی فضلنا
 علی کثیر من عباده رطب اللسان تو استنبود و در وجه مباحث مسئله و مسایل
 مفصله بدعوی بلند انا المد رکون مادیرت تو استنبود پس تربیت
 و عاطفت ما استناد داشته باشند و جواین حصایب در ذات ملکی ملکات
 عالیجناب نقابت بنه افادت و شکاه افاضل ملاذ فضایل شتار قدوة
 العلماء المتحرین زیدة الافاضل المسقرین جامع الاصول والذوالنورین

و در شرح استاد **مستشار العظیم** امیر صد المله و الدین ابراهیم مداند و تقالی فضاییه
 که از مبدع و لایحه آیین ابراهیم رتبه من قبل تا غایب که ذکر فاعرش بر صیغیف سفت
 اعظیم از ملول و اذکر فی الکتب ابراهیم خبر میدهد و مساین اعتقاد و آثار استاد
 در امور دینیه از مسطوق لازم الوثوق ان ابراهیم کا اتمه قاناً بد حیفاً حکایه
 چی کند ظاهر و باهر بود از روی عنایت پی در پی ام ندر ریس مدرسه شریفیه بدیوه که
 نمونه بدیع السموات و الارض واقع گشته بجناب مشار الیه تقویین فرمودیم
 تا در فضای جنت آسای آن افاده علوم دینیه و اشاعه فنون لئینه عموده طلاب
 را محظوظ و بهره مند گردانند بطریقی که متعارف و مسمود شده در ایام تحصیل
 مدرس حاضر شده بدرس کتب متداوله اشتغال نماید مشطرا ان ممکن
 آمله در امداد و اعانت و تجمل و احترام ایشان دقیقه نامری نگذارند گاشته
 متولی و متصرفان امور و اوقاف مذکور ایشان را در رس انجاء داشته و طیفه
 دستوری ایشان و طلبه نبوی که در شرط واقف قرار یافته پی شایسته تنفیص
 و کسور دهند و رساله نشان مجدد نطلبند از جوان برین حله بر و ند

نشان احتساب مولانا پیر محمد

فرزندان کیوان قدر کردون اساس و امرای ملک آرای دولت اقتباس و صدور
 رای خود پیشه و دوزای عقده کشای صواب اندیشه و نواب و نیم سر کرده آبرار
 و حجاب فضای بارگاه سلطنت و اقدار و سایر منتسبان ابواب خلافت و باقی
 منتسبان انوار عنایت از اصول و فروع و وضع و شریف و صغیر و کبر و کبر متعمد
 و غیره در حلقه دولت الوافیه بدانند که چون مطلع طولی ملک

الذی القیوم و ذو القیوم بالجل علی صراط المستقیم بدایتی که چون با ماه بسته از خود
 مخیر طبع خوده شناس و در وقت اقتباس کار که با دراک علوم و حکم و ارشاد و
 عکس عالم تک نفی مرف دارد و جره باطن و کاشانه خاطر قدسی مد اطن یاد رشتن
 طلب بنوار مصباح هدایه و سراج و مانع درایت روشن دانسته کواکب خورشید مشتاق
 علم نیز و سراج و مانع درایت روشش دانسته که مطالع طوابع صواب طالع
 و ثوابت انجم ابیت خاطر خیر ما چون ماه تابان بر موافق طوائف طوبی عالم و حسن
 یایح و لامع است لاجرم عواره رانی طلعت ز دای ما بران تجد و محمدت که انوار این شریع

علم
 نعلین
 نعلین الفیاض
 اول الفیاض
 و نعلین
 و نعلین

له (کتاب) دستور کتابی و تعلیم
 تألیف شمس الخوانی معروف به اسم مستفی
 بر همدستانه الخوانی
 - ۱۲۰۶ -

الذی القیم و وقتتم بالعلی صراط المستقیم درابتدا که چون با او می رسد همه از خود
 مجز طبع فرود شناس و در وقت افتنا کس را که با دراک علوم و حکم و ارشاد و
 ملک با لم تنگ نغم مشرف دارد و جره باطن و کاشته خاطر قدسی موطن مادرش نشان
 طلب بانوار مصباح هدایه و سراج و مانع درایت روشن داشته که او باک خورشید نشان
 غیر منیر و سراج و مانع درایت روشنش داشته که مطالع طالع صواب طالع
 و ثوابت انجم درایت خاطر خیر ما چون ماه تابان بر موافقت طوائف طوبی نام و حسن
 لایح و لامه است لایحه محاره را می طلعت ز دایه مار را تجد و محترمت که انوار نشان

۲۰۰

لم یذکر اسم المخطوط

لم یذکر اسم المؤلف

اوله ناقص و سید اب به معنی نظام الارواح جنود مجنده

نحو تعارف ایتلف و معانکار صفا اختلف . . . ۲

آخره ناقص و سید اب لا اکنون چون ز نام حیاتی بدیندهای

توفیق برده شد امید چنانست از درقه حلال در مملکه

خطه ناک نخلصی سیر کردد و من بعد پای . . . ۱۱

کیوان ارتفاع و مقاصد قف نیت خورشید شمع را که اصول مفصول اجواب و غیر
و دولت و کثرت اوصاف و قایق ملک و ملت است پوسته بتلوح الواج اشاعه
فنون و ایضاً صلح اهل بستی الدین یعلیون و الذین لا یعلمون شرف و مزیجی دریم
و عماره رای هدایت بحر ذکر کفایت اثر که بوسیله در یوزه سبحانک لاعلم لنا الاکث
بمناقب قدس مراتب و علمانه مردان علمای سرفراز گشته بر اجزای مراسم و امتثال
و ایچا در اسرار خیر و استحسان مامورست بدالات حکمت الهی و دالت قدر نامتناهی
که ممتناح تذکره دولت و منساج مقاصد تدبیر سعادت است نهای مدرسه رفیع
و قبه منبع که مجمع علمای انام و مرجع فضلال ایام توانند بود بر ذمه اقدار از واجبات
و فرایضی دانست تا درین و لاکه قصاری نیت قصوی امنیت متوجه آل بود
که از کمن غیب و مطمح لاریپ این رقم بر لوح تحته خاک نکاشته آید و ان
العقل بیدار یوتیه من یشاء و الله ذوالعقل العظیم و بنا برین مقدمات حوال
اعظم جامع العقایل و الحکم مولانا شمس الدین محمد بحر ابادی که مدت مدیدت که بحکم
دقت نظر صایب تحریر و آداب البحت منطق چید تقوی طایفه تلامذه و زمره طلبیه
را بحیط اونی دهره او فرسایده دم از تحقیق طببات الی اعلم و لا یعلمون میرند
و همیشه حس افادت و تقویم و لطف ملاعبت و تعلیم او در بیان معانی سبب عقاید
تکلیف گشته قابلیت تدریس و آفاده از بعضه شریفه کمال داشت معجون و الدین
او توفیق العلم در حیات عمل نموده حکم فرمودیم تدریس یک صنف عالی ازین مدرسه بدو
باشد تا حاکم از کمال مهارت و خدایت او نزد با فاده علوم دینی و دانش فنون
یوتیه استعمال نموده دقیقه از وقایق مطالعه و مراهله نامرعی نگذارد و حکمت را

برترتی و تصاعد مراتب این طایفه کاشته سی و اجتهاد تمام آورد پس متولیان
و مبانی آن امواقف آنکه مولانای مشارالیه را مبانی این امر دانسته مراسم احترام
و قواعد اعزاز و اکرام او بتقدیم رسانند و چون بواجبی بدین امر قیام و اقدام
نمایند و طیفه او و معبد و طبه او را بدستور شرط واقف بدو رسانند الی آخره

شان اجتناب مولانا زاهدی

چون سنت سینه الهی و فیض حلیه فضل نامشای از بدو آزال و مورد اراده صحر
مبین مجال حلت قدرته جهان جاری کشته که فوجی از بر میز کاران که مشرف بفریب
و من سق الله بحبل له محرفا و پیررتی مریث لا یجب باشند و طبیبان عالی شان
الأمرون المعروف بالنسوان عن المنکر و الحافظون لحدود الله رکف عمت از
انداخته سلوک دین پیش و اجتهاد ملت پیش را شمار و دثار خود کرده اند باشند
از دیوان راسخ بنیان فقدهدی الی صراطیستیم بر جوع تفویض مهمان میر
و تفسیح امور علیه در میان اقران و اشتباه ممتاز و مستثنی کردند تا مضمون اعطال
باریها و اتزل الدار با بنیما عبت و لغو نماید باجم درس وقت که مولانای اعظم
ریده العفلا مولانا زاهدی را اقبال و ابر در گاه عالم بناه شتافته منتظر بطرف النفا
یادش مانده کشت و قابلیت سر انجام امور آن و جنات احوال او تعریف نمودیم
حکم همان متاع لازال نافذ البصد و رسوست که مضرب احتساب جلیل الحساب ولایت
اسفراں که از معطاب و امهات ولایت ماسان است مع التوابع و اللواحق
بشکرت و اتفاق شیخ زاده اعظم فلان مد و متعلق باشد و لوازم امر مذکور چون
عقد و انچه و بعض اسعار و تقدیل از آن و ذرع و مکایل و اجزای حدود و

واز که فحشا و منکرات و قلع از باب بدعت و دفع و مسخ استجاب زلات و غیر ذلک
بد و مستحق باشد و به نوعی بدین امر قیام نماید که عند الخلق و الحلائق منکوره و مخبر
باشد و چون بواجبی بدین امر قیام نماید و طیفه احتساب میان ایشان بطریق
منصفه قننت باید سپیل حکام و دار و عیال و غیر ذلک آن که اورادین امر
مضروب کرده ما دانسته شرایط تجل و تعظیم بجای آورند و از اکرام و احترام
او دقیقه نامرعی نگذارند و از جوابت برین جمله بردند الی آخره

نشانی احتساب مولانا نورالدین محمد

فرزندان جوان بخت کامکار و امرای ملک آرای نامدار و دود و در خود پیشه
و وزیرای فیر اندیشم و نواب برکاه جوج اساس و حجاب درگاه دستگاره
کردن قیاس و عموم سکنه مالک جمهور سگان منازل و مساکن حاصل اند نفالی
آمال هم و حاج بالخر و السعادة احوالهم بدانند که چون رجب اشارت و ام الموعود
و از عن المنکر سپر بسته اجرای احکام الهی و تنفیذ او امر و نواهی بر برای شریعت
شمار خود که محبت دار الملک خط اسلام است واجب می دانیم و تمیذ ارکان
دین و تشیید پیمان شریعت پس را بر ذمه رساناد و رقبه اعتقاد و خویش را بر جمله
فرایض می شماریم و مجدداً استد المنقطع که تمت عالی نظام و نیت دولت ارتسام را در ک
آن توفیق عظمی و التزم مومبت کبری با بلوغ و جوی و اکل صورتی حاصل است و مشو
بابت آن رفوکار و حجتت آثار متواصل از جمله آنکه درین وقت امیر حلیل الحساب
احتساب دار السلطنه بهر آن و نواب که فلاحه ملا بد عالم و انودن کنوز علیکم
مال السواد الا غم است بجناب معالی نصاب فضایل کتاب بیتی العیال و الاموال علیهم

سید الکابری الانام مولانا نور الدین محمد دامت قضا علیه که ارثا و اکتفا استخ
 علوم دنییه و فنون معیننه است بطریق بخل و صلاح آن و جناب اعمالش بر غیر انور
 العکاش یافته توفیقین فرمودیم و از یہ اقتدار اس شغل حسین و اعنه اختیار این ام عظم
 بنا نائل کفایت و قبضه درایت او بر دیم تا جناب نماز و نور دانش و داد و صوف جد و اجتهاد
 او نزد آثار سماعی جمبله در این امر نظهور رسانند در رفع مپناں بیخ و رسوم باطل شرک
 اتمام تعمیر نماید و در اقامه جمیع دعاات و اساعطاعات و عبادات لوازم شی
 مرغی دارد و در اقامه خور و دارالاسکرات و کیم فرامیر و طنائیر و زجر و منع بتذاع
 بر تشقیرینامه حد و جید بجای آورد و حکم و مسنیق حد و دادند فاولیک تم الطالو
 ہم نہای ارباب مناسی و ملاسی لازم داند و کسکس موجب شرع شریف مستحق حد و توبیخ
 باشد حد شرعی بر درانغ روی دلکش بپند و تقدیر او دان و یکسال در زراع و غیره
 را بر حسب موزای و زینوا بالعطف اس المستقیم از فزایین نسنه در اج ای حد و د
 شریعہ بیسج نوع ساهده و محاطت موز زد می باید که جناب مشائیر را محتسب
 و حاکم امور شرعیہ دانسنه دست تقدی او را در اعتناق و این شغل متوی و مطلق
 دارند و امداد و اعانت او را در اموری که موافق شریعہ غراس زد و بزراد لازم
 و متحتم شمارند و غزل و لقب او را محنتناں مخصوص شناسند الی احسنه

نشان صدارت سید نجیات الدین محمد صدر

صدر الحرمه دیوان صدارت و احتشام و بیت الفقیدہ واقفان موافق امن
 بیدارند از یہ امر بشیر صدره للاسلام که بخارنن توفیق سعادت و برارنن لشریف

سعادت اند طغرای محاربه کردی که در حوزه مدارس عالم شامش نکته دقیق معلوم خا
نیه الاعمین و ما تحتی الصدور روشن و پیداست محمد اند نفع الامور و بزرگ اند شرح
الصدور و بدر الکتاب مصاحف آفرینش و فضل الخطاب مناسبت اهل دانش
و پیش که سبکه سوری است و فاکتة صور در است است در و در حکمی بنید که در و در
الشفا ررافت کاملش دوی روح افزای و لیسف صد و رقم مومنین ظاهر و موی
و هو الادی مطح الانوار مجتمه و صدر مخزن الاسرار و الحکم صلی الله علیه و علی اله
صدور الوری و بدور الدجی و سلم و بعد بر فمیر غنی سر ایرتجس ان بحار علوم
و فنون خواطر عدشی آتش اهل سبتو ای الدین معلون و الدین لایعلون که خلاصه
اعصار و دموور و صد نشینان بارگاه حضرت علم بذات الصدور و در محجوب و مستور
نخواهند بود که بهج لوی عالم آرای سلاطین دین پرورد شفا رایت ظفر سرایت
خواقین عدل کتر را سر افزاری و عالم افزونی مد و صورت میرست و عروج بر
مصاح استقامت دولت و استقامت حمت بدوام مقصود کنی آنکه بحکم انما یرید الله
لیزینب علیکم الرس اهل البیت و یطهرکم تطهیر اسراج و مانح محبت اهل البیت را
که نوز حدیقه عالم و نوز حدیقه نبی آدم اند در صفت النشرح صدر نون مکتوبه منها
مصاح کرد اینده جراح دین و دولت برافزورند و دیگر آنکه با تبارت بل سوا است
بینات فی صدور الدین او تو العلم انتشار کلمه دین و اعلائی سادات شرح مستی
رادر ضمن تعظیم دانشوران آگاه و مستعملان حوزه علمای امنیا اند لازم دارند
تا بیاسن این دو معنی بقاع نفع فکد ارتفاع ابدان متعالی از شایسته خلیل مصلوح

و علم خلود و کامرانی و سخن مراد و همان باقی تازک اقبال از جرح برین گذراند
 و لایق فوایدی مراد در این اصل تجسّمه فرجام بی توکل محسوس درایه و انعام صدر
 علی قدری منشرح الصدر که بواسطه طهارت لب و نجابت حشمت عالی اسادت
 کبر و اغناط علمای نام داری پیش به استنکاف و استکبار او را مصدق مصدق
 انا اطعمنا و سادتنا و کبر را نادانسته مرجع خود دارند و برزانه رای و متنازه
 فکر عقده کشای تنفیذ احکام اسلام و ترویج دین بنوی علیه الصلوة والسلام
 کاین معنی تواند نمود میسر نیست لاجرم جوابی خصال ستوده و شمایل محموده را وجود
 خسته و رود سیادت مآب افاضل ایاب مرئضی اعظم اعلم اکرم بوعه الامجد
 فی العلامی الاعلام ربدة النبوی بین الانام السید المولی الاعظم عقیدت اللہ
 والدین محمد الحسینی شرح اند صدره و متضاعف بین الانام قدره که از روی
 کرامی بحضرت صدر رسال جوابه دنیا و دین منقل دارد از حیثت حسب
 نامی بجز اوله علوم دینی ثنات فنون یعنی مرجع الیه ارباب فضل و کمال
 مشا رالیه استیال است و حقوق تائیه از خدمات کلیه و آثار دینی و طیرت نا و کشت
 بر ذره دولت از جنبد بنیوت رسانیده و برساند جامع بود و بحکم سابقه و بحکم
 در حاجت ماعلیو ارعایت و مراقت جانب او از لوازم می نمود بنا بر آن بنا بر
 نقدی شغل رفیع القدر عظیم الوقع صدارت عالی بحسب تمام کفایت فرجام سادت
 مآب مشا ر الیه موضوع و موکل رفت تاباعانت خاطر حریت تا اثر تفضی این امر بزرگوار
 نموده موافق حسن معاش خود بعینصل رساند و مأمومت بر او داشته بر کس اقا بیتی
 تعلدی منبغی از مناسب رفیع المراتب شرعی دارند مقبول ان ببادرت نماید و هر یک که

بنظر اصابت ارشش از حید استحقاق عاری در ابر رتبه عزل در رتبه عیش ابر حق
زمان اقتدار از و بار نشاند و تخیف مراتب اکابر اثر اف نموده در مجلس رفیع پیش
مایون جای هر کس مناسب حال و آمال او تعیین کند و اصناف خزان انعام بی دروغ
را از سادات اطراف و علماء اکناف و مشایخ و فقرا و مساکین و معزبان که از آنکه بگوید
و دیار عربیه هر سندی که از رتبه و استحقاق تعیینش نموده بعد از حال از وقف
مخطوط گرداند و در باب استحکام سبانی خیرات از عمارت موقوفات و موقوف
علیها و تجلیل محاسبات و ضبط محصولات و عقود اجارات و غیره ماکوستیده حتمه تمام
آن معام مردم کار گذار اعتبار عین نماید و در روح و رونق مساجد و معابد طایفه
و مشایخ و رباطات و مزارات مساعی جمیده تنقیدیم رساند و مشایخ و متولیان و مباحث
نیز آن اوقاف را در دنیا فتیانه خوانند بملکت سپین انما نطقکم لوجه الله لاریب
منکم جزا و لاشکوه و انا که در اینج از شایسته رعونت و ریاست باجتناب دلالت
نماید سپیل عضون شجره خلافت و فروع دوخته غطت و جلالت دارگان دست
قویم و اعیان ملت مستقیم و حجاب بارگاه غطت و کامکاری و نواب پیشگاه
سلطنته و نثر باری و باقی اعیان و اشرف و سایر ارکان و اکابر و اما جاد اطراف
و اکناف آنکه او را صدر صاحب اختیار و نایب لازم الاقتدار مادیانسته مراسم
توفیر و تعظیم او مرعی دارند در رتبه ابواب دست رجای او را فتوی و مطلق دانسته
در اجای احکام و امور شرعیه شرایط امداد و اسعاد و نظهور رسانند و از سخن
و صواب دید او پیر و زوند و حوب بواجبی بدین مرتب قیام نماید علو و کبریا
دستوری گیرد و بدو رسد از جواب برین جمله بر و ندای ای ائمه

نشانی پستاد قلم محمد عجبی

ارکان دولت عالی بنام بلند آوازه و اعیان مملکت کینی فقنای بسهم اندازده و اصحاب علی
 و ارباب حساب و میانتران امور دیوانی و مستقران سوال و جواب بدانند که چون
 شماره معنی دولت کار ساز و مترجم نطق دلسوز مواجید عواطف خردانه و مراد ^{شانه} ^{شانه} ^{شانه}
 بنیست اصحاب طفت و ارباب مهارت بوده و مست علی الخصوص در باره منوروی
 که در ادوار زمان و طبقات دوران حول صدای الحان ^{سپهر} ^{سپهر} ^{سپهر} کانش ^{نوا} ^{نوا} ^{نوا} بمباح
 مستهان لسط خاک رسیده و چون شغفه از اعمال اضطراریات او تادش کوشش
 نقش بنیان دایره افلاک نراه نشینده دانشوری که بدایات تعلیم هدایت رسان
 کوی مهارت در میدان بصارت از ممکنان ربوده منور کتری که بدایات ^{لمور} ^{لمور} ^{لمور} غنای
 ربانی باره جبراد در مضار منور کتری که بر فضیلت کتری از فارسیان پیدای
 کذرا سیزده معضود از ترتیب اس نشتیب و تقریب اس ترتیب آن که حوز فید العصر
 و وجید الدین نادر الزمان و منقر الدوران نظام الدین قل محمد که در مشکلات
 فن موسیقی که از شکل فنون ریاضی بل ادق علوم حکمیت و مصلحات آن ^{میان} ^{میان} ^{میان}
 توفیقات ابدیه و لطایف تاسیلات سرمدیه عمارت تمام حاصل دارد و از استماع
 نغای طیبیه روح افزایش جالساں مجالس فردوس مانند را حظ او فرود طبیعی
 موثر میرست اسند عالمود که موضعه چهار باغ راز و ولایت فلان که مولد و حوز
 اصلی اوست بد و از آن داشته مثال واجب الاقتضای نافذ کرده که عال و مقصدان
 اعمال لعلت مال و همت و موانع دیوانی تو من رسند و هر از و بتکلی قدم
 و علم کوتاه و کشیده در انداختنای ^{شانه} ^{شانه} ^{شانه} و ایجا ^{بالمسوله} ^{بالمسوله} ^{بالمسوله} حکم همان مطلع آفتاب

شعاع لازال نافذ فی الامصار و الاغصان ترف و رود و عرصه و ریاضت که مخصوص
 مذکور است سپورغال سود بری مشاء الیه دانسته مال و اذ احاطت بطلبند و از کل نکالند و لولوی
 معاف و مسلم و در مغز و دم فاع القلم دانسته بهج و به من الوجوه حواله و مطالبی بنی شایسته
 و ارباب و شکر کار و ولایت مذکوره برین موجب مقرر دانسته از احاطت حکم
 و غیر حکمی رسد شد و مطلقاً فراموش نمودنی فاعشترین حادی الاول ۹۲

تاج خباب امیر شمس الدین محمد امیر سید یوسف

جود ادا ی شکرهای شریف کلام انا افصح العرب و الجم و عبارت حکمت اشارت قدیمی
 پیام انا سید ولد آدم با بلاغ بحر بلع انا برید اسد لید نب عنکم الرحمن اهل البیت
 و بطهرکم تطهیرا و جز سعادت مجر و س یوقی الحکمة فقد اوتی خیر کثیرا اکالبد امید
 نشسته لبان سانه محبت خاندان و پیکر آرزوی هدایت طلبان مسلکه العلم مصباح
 الالبصار و حیوة الجنان را بنزده کافی ابد و حیات سرمد منع دانسته است
 و ناصب لبوای عشق انما رفعتش ارتقا قرانی و روایت هدایت معجز و ایت
 و فانی در ساحت دل پی غل مستو لبان و لای اهل بیت بنوی و عرضه خواطر دانش
 ما تر مستعان تو این شرح مصطفی سخنی بجه سرق قل لا اساکم علیه الا الموده
 فی القربی و علم سعادت پرچم قل رب زدنی علما فرشته لاجرم در سوا ید قلب
 قدسی قلب و زوایای طبع عیان مشرب با کمال محبت در درج سیادت و درار
 برج سعادت که یکی عبارت از اولاد امجاد و احفاد و اجیار حضرت سید الا برار
 و دیگری اشارت بعلمای دین دارد و فصلای در است شمار تواند بود مگر کوز
 و گمنون است و لشکر ادراک این هدایت عظمی و مومبت کبری همواره در دست

مفاتیح الحقیقه

بدین صفت عالی تکمیل این دو طایفه بزرگوار و این دو قوم نامدار عالمیقدار مستحق شایسته
 و در آنچه همدرستی بدان گراید و ارباب نیاز را از دست براید هر یک ازین دو طبقه از چند
 فاعده اخلاص مرعی داشته الحمد لله علی آثار توفیق و جوی سیاح نظر صدق آثار
 بطلب اسرار و حیثیت درکت و بوی و حبت و جوی است چون مجال برود و معنی را امر است
 خورشید صفات یک صورت مشاهده می نماید پی شنبه پی بطلب خود برده در مواد
 اعتقاد می افزاید تقریب این مثال و تشبیه این مقال آنکه عالمیجناب سادات بنانه کارم
 در شکار افادت شمار فضایل دثار دقایق آثار ربه العالی المبرهن قدوة
 العفلائی المبحر دین افضل الاماجد سلو العقب الفخر الاجد الاکارم کسب الحجب
 الزاهر جامع الاصول و الفروع ناسخ المعقول و المشرع و بین فرائض العلم و الکمال
 بدون تدوین الفضل و الافضال کف الانام مرتضی ممالک اسلام السید السقیب
 المحجب و السید الحسیب السیب المنقض بوظائف الملک الصمد سید شمس الله و المحقیقه
 و الدنیای و الدین محمد ادم الله و تعالی ظلاله و اشاع بین الانام افضله که با وجود
 نجابت حسبی و صفات موردی و کنتیسی اقسام فضایل و انواع حسنات فضایل مستح
 آنده و مدت در تحقیق دقایق علوم و تفتیش حقایق فنون چه مستطاع مبد و لا آینه
 مدارح ترقی و مدارج تقاضی فایز آمد و از علمای کبار ممتاز و بر جمله فضلائی
 روزگار سرافراز کشته اکثر اسطایفه تزییف ایشان را بنسبت خود در مقام تقدیم
 و خود را بنسبت ایشان در دایره رخص و تسلیم می دارند و بر صحیفه خاطر علمون
 آنچه جو بابل در دارند و نتوانند اداری می نگارند و مع ذلک سر رشته خلوص

اعتقاد که از مبدی احوال نسبت والد حضرت شکار و عم ولایت آثار ایشان
محلک بود در باره جناب مشارالیه با مصفاً مضافاً سمت وقوع دارد و جناب که
ارتباط و اختلاط عالیجناب مرحوم نسبت بصحبت ما یوماً فیوماً در تفاسف و در
و شیوه حسن اعتقاد و شیوه انحصار و اعتقاد مادر باره آن عالیجناب مرحومی
در نزد آید باشد تا بجای که بدین واسطه رای انور مستدعی آن بود که عمو آن
از جناب آن عالیجناب بهره مند بوده ایشان را الهامس فایم که چون اقبال ابد سعادت
سرمد در حضر و سفر هم نشین و هم رکاب باشد تا بهیاسر الهامس اثر یغی ایشان او محبت
طببات استماع نکات و دقایق و اصغای فواید و حقایق معروف کرد
اما چون رنجیز منیر مژگن شد که جمعی کثیر و جم غفیر سر در بلکه مسامتت بحال است
آیین در آن عالیجناب حاضر گشته مستفیدی کردند و فی الحقیقه این صورت سنیز
از موجبات دولت و علت و مستقیبات حتمی بی قلت می تواند بود از آن که
تکلیف بویزش فرمایم و مرکتب مشاق اسفار و احضار کردند که شسته معانی
و نمودیم تا نوانت خاطر و حجت باطن و ظاهراً بنشر علوم دینیه و در رس
فتوای عینیه اشتغال فرمایند و در خلال آن ابواب دعای خلود و کامرانی
ما بر روی شواهد اجابت کشانید و در ساله دیوبانیاں عالی بطریق نذر
بلغ مانده هزار دینار از محل القذی شایسته حضور و انکس بر بدیشان رسید
در ایصال و سرانجام آن نهایت سعی لظهور رسانند سپس امرای مادر و دیوان
نیاں عالیقدر و مقصد این اشتغال سلطان و متر فاعمال دیوانی که در باب

حلیل و اکرام ایشان مقصود بود و بعد سلوک ایشان شسته شوی عمل نمایند که شکر بار بسد

نشان مولانا عبد الله کرمانی

پنج سال سده خلافت و جهان بانی و اوراقی سحر سلطنت و کامرانی از فرزان
 بیکیزه گوهر عالی نژاد و امای دانشور ماس و داد و ارکان دولت ابد انضال
 و اعیان حضرت کرد و جلالت بار فرقه شریعتی نقیبتی ایام و نجای اولک سیدانام
 و فضاة شریعت شکار و علمای توی دثار و اکابر و اعالی و اصول و امثالی ملک و ماس
 عموماً و سکان دار السلطه نهاده خصوصاً بدانند که چون سده رفیع النبیا سلطنت
 و شریاری بیبمن احکام شریعت غرا و دین داری یا خروج فتنه را از حد دار الملک
 امن و سلامت یافت و جبهه فتح و ظفر از اینینه شمع غر و جهاد پیر کاب صقیل
 دین و داد در عالم و عالیان لاج و لاسع لاجرم فطرت کامل جزب سماویون را که قانع
 قوت اندوه و قانع آثار حفظ و سهوست جعلت کرانایه و الا امر و بالمره و
 و النامون عن المنکر و الحاق فطون محدود اندر رقابت استقامت براننده اند
 و عده اند و زبده اهل خیر انجام آنکه احکام و رع و بر بنیز کاری بر نسبت جاری باشد
 که رضای حضرت آمر و النامی و او فوالکسل و لا یتحسب الناس انهم یران منطبق نوزاد بود
 بنابعد دروین وقت حکم جهان مطاع اختر شده لازم الاتقاع لازال منقذانی
 الا فطرد و الارباع بنفاد انجامید که فضایل مولانای اعظم بقیبه الامام عبد مولانا
 شهاب الدین عبد الله کرمانی که و جمات احوالش کجسفال ارسته و منابع آگاش
 ما شریار ارسته و نجابت جسمی و نسبی و فضایل موروثی و کتب علمی علاوه منت و رع
 و احیاً طرد نام احتساب حلیل العز و الحجاب بلوکات دار السلطه نهاده و ولایب شریخ

شریعتی

که از سعادت اعمال توابع دار السلطنه بر انت بزرگت مولانا محی‌الظلم مولانا کریم
 الدین علما الدوله اشتغال نمایند و آنچه مخصوص برین مهم شریف القدر بشکرت الیه
 منسوب است و مضافات و ملحقات آن امر را جو بدفع و منع مجزه و فسخه و ارا و امور
 و منکرات و ارا که مناسی و منکرات از کسر ادالی و مزایم و طایر و نادیب اهل
 و بر انداختن رسوم باطله و تخفیف معاش لو اید و ایام و تعینش و تقذیل کیسالی
 و او ذان و دزاع و بغیر سوار و اقامت جموع و جماعات و تخریص مردم بر
 و ظایف عسادات و طاعات بر ذمه کفایت خود لازم دانسته سعی کا بینعی
 بجای آورد و از عداوته و میل اجتناب و احتراز لازم دانسته و در اجمالی
 احکام شرعی که بحال حمایت و تمردند و بدو بسوئی در تنفیذ ای امر جدید
 که عند الخلق و الخلائق مستحسن باشد و بهنگام سوال از عهد جواب پیروان تو اندامد
 سپیل حکام و دار و نغان ملوکات و ولایت مذکوره آن که اعداد و اعانت بشمار الیه
 را وجت دانسته صح نوع در ثنوت و منشیت مهمات شرعیة کاسل و تغافل نوزده
 و کسری بحال عناد و سرکشی مذمذ از جوات برین جمله بردند کتبت بالامر العالی

تشان صدارت مولانا طهیر الدین محمد طیب

صد و رحمت کا مله خطاب حکیم صادق و طمو قدرت شامله حضرت شفقت خلائق جل
 و بهره بر مانه که صدر الکتاب اسباب و علامات ایجاد و ابداع و فضل الخطاب کلین فانیون
 انشا و اختراع است معتقدی اطهار و مستغنی انوار حمد و سباس و شکر پی ش حضرت او تو اندامد
 طبع عظمه و علت کلمته لاجرم خامه سپان که فارس کسانت طی آن مسافت می نماید جو امجدی
 که ترکیب افراد آن نوشتن در وی دلمای رجور تواند گشت و مع شکری که نسایم نجات

آن بر سبب اینها متعارفان فی الصدور توانند گشت تخمیناً بارگامی که سجود عمره نیز دلیل مسعود
 بر صحیح و دلیل است صنع جهان فریشتی و پواسطه کام و زبان با هر موج سپان کس ترکیب عناصر و ارگان
 ساخت و قدرت استبکینیش لی و سیده یاده و مده طبایع ماهیات را برادر التفاد وجود آورده
 ازینو المراج سافح عدم پرداخت تعالی شانه کانیقول علیکو کبره او در و نامعد و دشار جان بخشی
 که الفانس روح الیهش از داروفائنه و لیتف صد و قنوم مومینس علاج بیماریان است فرمود
 و صلوات صلوات نامحسور و نامحدود و اینارسی لغتی که لعل در بارش محمول نطق تسکینها
 و مایطقی عن الهوی آیین زنادقه و فلاسفه را منوح نمود لویده و منزل من القرآن ماهو
 شفاء و رحمه للمومنین و لا یزید الظالمین الا حساراً بر زبان عذب الپیان جاری است
 و در مضای میدان سحرات لواء قلس اجتمعت الالبس و الجن علی ان یا تو مثل هذا القرا
 لو لا یاتون بمثلده ولو کان بعضهم لبعض ظمیر امی افراشت صلی الله علیه و علی آله و صحبه
 و سلم تسلی کثیراً کثیراً او بعد رضایار با یقرت و خواطر اصحاب نطق مسور و محبوب
 بیت که بر کافه آنام بلکه زمره یعنی آدم لازم و صحیح است که سر کلام صحیح حکمت انجام الوی علیان
 علم اللبوان و علم الادیان در البغای صحت بدن کو گشت نموده پیکر حمایی را که مرکب روح لورا
 مستعد ارا را که عبادت حمد دین که رکن اعظم اعمالت دارند اوقات حیات مستقار را
 از حاشا گشت زار آخوت عاطل نشمارند و بهر نیه سلاطین کامکار و خواصش عالم بقدر
 بدین خطاب از که فواد اولی الالباب اولی و انب اند لاجرم سر ذمیه بت خردانه که تقراط
 و جالبینوس شفا خانه خلافت و علم الهدی و مجال دین قریه الاسلام سلطنت است و
 جنانت که بحسب اعطال مومنین بر هیما و انزل الدار با بنیا انتظام مهمام معام لجات
 مرض ریاب انتقام را بر برای صایب مسیح آتاری گذارند که از مقدم فرخنده ارشش

طابع برابری سلیم نامند و تمیز قوت اند شرح حضرت سیدالانام ^{سلام}
 شریعت و تازی سبازند که از مفیز خاطر دین رویش منابع ملت مصطفوی ستم بشد و چون
 ناکبید معانی و تشبیه سبانی اسبورت در خاطر دریا معطر محمد و موکرت ^{رکعت}
 این طریقه مرضیه را از لوازم می داریم و مراقبت اسبنت سینه را از فرایض می شماریم
 و چون استحقاق این سرد و امر شرف القدر عظیم الوقع را ذات نجابت صفای
 جناب فضایل عباد خدمت انتساب مولانا ای اعظم جامع اقسام العقبایل و ای
 المستخ کالات الانسیه المنصف باحلاق القدریه المحقق و باعطاف اسدالمحب مولانا
 طهیر الملکه والدی محمد طیب رفع اسد قدره و شرح بالغایه السامه صدره حاصل در
 و با وجود آن که بموجب اولیک آبابی مخفی بمنظور از دیوان اعطاف و مراسم اجد
 عالی ترا دما توفیق صدرت و محرمیت حاصل موهرتبه طبابت باخفصاص
 ما سبم آبار فرخنده فرجایش مقوم بود خدمت درگاه فلک استنبه که سینه خبان
 بتقدم میزند که وجبات قابلیتش از عالم مومبت قدسی ندای الم الترنج کنگ
 صدرک میرسد لاجرم ایادی عنایت و اشفاق باویشا مانه منقنی آن کشت که مقب
 صدرت عالی مراتب را که از اعلاطم امور دین و دولت و امهات مهات کارخانه خلا
 بدعای رب اشخ لی صدری نیز چیسته بدو توفیق فرمودیم و حکم شد که این منصب جلیل
 القدر را که موقوف علیه انتظام مشاغل خلاصه دین و دولت و نفاوه اصحاب
 ملک و ملت است بدو معزز دانند و او را درین محل جسیم و امر واجب التکریم بحسب
 کرده و تعیین نموده ما دارند و آنچه از لوازم این امر است کجول و لفضیله
 و خطبای وایه و محبتان و سایر مناسبت تشریف بر برای درویش او موقوفین باشند

سلسله این مختصات الجبرال و بعضی استبد و بعضی و تغیر و تبدل متولیان
 خاص و عام باراده او که بر اینه موافق شیخ و حکم خواهد بود منوط و مر بوط
 باشد و بر ظهر نشان محل توفیق کشد و چون بواجبی بدین امر قیام نماید علون و دستور را
 تحمل خود بکند و بدور است پس از آن نامدار و فرزندان کامکار و امر
 در کار دولت و اعیان ملک و ملت آنکه اعداد او را از واجبات شمارند از جوانی بر تلبه رود ای راه

نشان مولانا تمیز الدین محمد بجا ابادی

فرزندان کیوان قدر کرده و سلسله امرای ملک ای دولت اقباس و صد و صفائی های خود
 و وزرای عقد ه کشی صواب اندیشه و نواب هم سر برده اسرار و حجبی صفائی بارگاه
 سلطنت و اقتدار و سایر منقبسان ابواب خلافت و باقی معتبلان انوار عنایت
 از اصول و فروع و وضع و تشریح و صیغ و کپه مستقیم اعدائی بدوام العافیه فی
 خلوه الدوله الوافیه بدانند که چون مطالعه طلوع ممت کیوان ارتقاء و مقاصد صرف
 نیت خورشید انتفاع را که اصول فضول ابواب دین و دولت و کشف اصناف
 و قایل ملک دولت است پیوسته تیلوتج الواح اشاعه فنون رالیفاح مهل
 سیتیوی الدین لایعلیون مرفه و مزین می داریم و عمواره رای هدایت تجز و فکر کنایت
 اثر که بوسیده در یوزه سبجی ملک لایعلم لنا الا ما علمتنا بمناقب عدنی مرات و علی
 مر لدنا علمی سر فر از کشته باجیای ماسم و امتنان و ایجا مدارس جز و احسان امور
 بدیالیت حکمت الهی و دولت قدرت نامتناهی که معشای تذکره دولت و منساج
 مقاصد تمذیب معیشت است نایب مدرس رفیع و فینه منبع که مجمع علمای انام
 و مرجع فضلا ایام تواند بود بر ذمه اقتدار از واجبات و فیاضی داشت تا در

که نصاریت و قسوی امینت متوجه آن بود که از ملکین و مطمح لاریپاس رقم
 تحت خاک کاشته اند و ان العقل پیدا بود بی تیره من شیکه و اسد ذوالعقل العظیم
 و بنا برین معذرات جون مولانا ای اعظم جامع العفایل و الحکم مولانا شمس الدین محمد
 بحر ابادی که مدت مدید است که حکمت وقت نظر صایب تحریر و آداب الجث منقول
 چید تقریر طایفه غامده و زمره طلبه را بجز اونی و بهره او فرسایده دم انجات
 طببات الی اعلم مال التعلیم میزند و همیشه حسن افادت و تعظیم و علاقت و تعلیم
 او در بیان معانی سبب عقاید ممکن گشته قابلیت در ریس و افاده آن نوع شریفه
 بحال داشت بجز مومن و الذین اوتوا العلم درجات عمل نموده حکم فرمودیم که نزد ریس
 یکی ضو عالی ازین مدرسه بدو منقول بشده تا چنانکه از کمال مهارت و هدافت او نزد
 با فاده هر معلوم دینه و اشاعه فنون بینه استتغال نموده دقیقه از دقایق
 مطالبه و مزاوله نامرعی نگذارد و مسکنت را برترقی و تصاعد امر انت ایرط
 بوجوه کاشته سعی و اجتهاد تمام بجای آورد پس متولیان و مباشران امور اوقاف آنکه
 مولانا ای شار الیه را مباشرت بر این دانسته ماسم اقرام و قواعد اخرازد اکرام او بتقدیم استند
 و چون بواجب بدین ارفیام نماید و طیفه او و معید و طلبه او را مستور شرط واقف بود و بر سر
 نشان بخش نامبردار قشور به تمام جناب خواجه محمد الدین محمد

فرزند ان خورشید قدر فلک افتخام و امر ای ملک ای عالم بقیام و صدور رفیع الشان ذوی الامر
 و وزیر ای صاحب ای کنایت فرجام و نواب سرارده خلافت جمال بانی و حب
 ابواب عظمت و کثورتی و سایر ارکان دولت بلند و باقی اعیان مملکت از حمید
 و همسوزکنه و مجموع سندنه خاک خراسان لیراند و تعالی مقاصد هم فی جلود الله

در سلطنته بر آنکه چون غلبه یست کیوان منزلت پیوسته کند تحت عالی همت ابرقته
 عظام دولت و قبه سبج سعادت انداخته در عرصه دوران وساحت اسکان لوی
 فلک در سای ان اندام باعبدال والاحسان افزشته و سوار به مقتضای فطرت
 ماجرت و حبلت پی علت مضمون صدق کلمه الحق دلالت خیر که بوسیده و نخواست
 که محیفه احوال و جوده آتش اشتیاق داعیه و عرض مصفی و مبرات بر حیفه
 رای عالم آرای ثنوت پیوسته لاجرم شروع در ان از فرایض میدانم عرض از لوت
 این تمیید و ترتیب این شیب آنکه درس وقت معتد السلطنه خواجه محمد الدین محمد
 بنزوه عرض اسیند که در زمان حضرت خاقان مغنور و حضرت سلطان سعید شهید
 انار اسد بر مانه سرگاه که جنبه دفع اعادی ملک و قلع و قمع مخالفان لشکری واقع
 می شده جمعی از اعیان ولایات با هم بر دار وقتونی گویان عوار و لشکر بیرون
 می آورده بآن که آن مردم را معاف داشته از عوض گرفته بسیاهی میداده اند
 و در سالی که لشکر صورت می شده مطلقا بدین جهت هیچکس نقرض ننوده و نمی گرفته
 و در ایام فرخنده فرجام میسول چند سال که نظام الملک و افضل که مهمات دیوانی یک
 محروسه بعد از ایشان بوده بنا بر حصول رعایات خود و حایت مستغایه و کلان ان
 مال دیوان را برایشان تخفیف کرده و عوض آن نامه دار وقتونی را سال سال داخل
 خارجیات کرده از رعایا و حجه بطریق ظلم و تعدی میکردند و در بعضی
 ولایات آن وجه را سر شمار کرده از رعایا و حجه بطریق ظلم و تعدی میکردند
 چه سبب تفرقه انانی حواس گذشته جمعی متفرق شده اند و الهامش ننوده
 که اگر بدستور از منزه سلطین ماضیه علم ننوده شود سبب رفاهیت و جمعیت حال قنور

رعایا و عامه بر ایام میگرد و کلاف ایام گذشته در مهاده امین در وقت مستظهر بوده
 بدعای دولت روز افزون قیام می توانست نمود چون نفع اخص را بر ابرام
 و مرآت بر محک امتحان و اعتبار زنده روز بروز صورت دولت خواهی در یک
 اندیشی او بر غیر منیر همیوں و اصحرت و صدق خدمات بسزیده او بزنده دولت
 ابد الکرثابت ملتس او را مزدول داشته حکم فرمودیم که نامبردار فتوای فرستاد
 مدام که رایت همایوں حجت فروری بجانی تو در کفرمانید مطلقا نطلبند و اگر
 مرورت پیش آید بسوزر نام حضرت خاقان مغفور مردم را نام نویس کرده
 بر قابل لشکرانید بشکر پون رود و مطلقا ز نطلبند و هیچکس تعرض رسد

نشان قاضی عیاض الدین محمد شایسته

چون حاکم دارالعضای اذ افضی امر افانما یقول له کن فیکون و امر محکم فیج العضاء
 و من حسن من اند حکم لغوم یوقنون صحایف اعمال کافرانام و صفایح اهل جمهور
 و خواص دعوام را بسورد داعی و صور داعی قاطبه انسان که عبادت انجبار
 معاملات ایشان است سجل گردانیده حکمت بالغه ربانی و قدرت شامه بزده
 مقتضی آنست که انعقاد مرام زمره بنز و انتظام مهام از خیر و شر برای جیا
 و فکر ثاقب ارباب صیانت و اصحاب دایت که حکم میرم و امر محکم و لا یلبس
 الحق بالباطل و کمتمون الحق و انتم تعلمون رد دثار و شکر خود شناخته باشند
 مفوض باشد و ما هذا الا قضا رسیده الملکوت و مبینة من الهیة الکتاب
 الموقوف نقاوه ال توفیل و جمل و خلاصه تقریب این عمل آنکه بر مرآت
 غیب آیات ضمیر جناب لایع کشت که در ساحت جهان کردار و نوحیت جنبت نمودار

الحکامه سزا و توفیق که اعظم بلا عالم و اوسع اماکن بنی آدم است و فی الحقیقه بمن
 دولت روز افزون ماصدی معلوم سواد اعظم کشته روح دین قوم احمدیست
 درونی شریعت محمدی بدرجه ابیت که افزون بران دریناده از ان منظور نمی تواند
 بود و الحمد لله و مه و حول کمال آل دیار بیشتر آثار اگر مذهب عملی نمایند
 رفع مضاف یا رند مذهب مذکور نمی نمایند و بسیاری از
 خدایان که بر حادّه مذهب

که جنبه امور این طایفه یکی از علمای دین دار و فضیلتی بر سر
 کار که بکلمه روح و پیرانه نقوی مری و تجلی باشد و متقیان گردد و مراعات را موافق
 مذهب مذکور بقطع رساند بنا بران مقرر شد که مولانا ی اعظم جامع الفضایل
 و الحکم مع الاصول و العروج بحر المعقول و المشرق مولانا عیبات الله و الدین
 که فارسی میدان شریعت و با وجود کمال و درجه نقوی و برین کار ای اضاف علوم دینی
 حاصل کرده با انواع و انوار هدایت صورت تندیب اخلاق که عده شریعت
 اسلام است بر صیغه خاطر محرر دارد در دراز سلطنت مرات و تواعی فاضلی نامین
 باشد و معاملات این طایفه را موافق شریعت سر لیف بقطع رساند و آنچه بدین امر متعلق است
 چون رفع مخاصات و کتبت شکوک و عقود آنکه مع الوبی و سره متعلق بدین امر داد
 بد و معوض دانسته غیر را با وی شریک ندانند سپیل فرزندان کامکار و امرای
 نامدار و صد و عالیقدر و ارکان دولت علیان را عیال عظمی و سایر بران عامه
 علیان که او را درین شغل عظیم و امر جسم مقرر دانسته در امداد و اعانت و شرایط
 سی بجای آورند و دست او را قوی و مطلق و تحمل و اعزاز او را از واجبات شمرند

نشان صدارت خواجه سلطان محمد

فرزندان صاحب قرآن طهر فرزند و امراى سعادت نشان صدر شمس و صدور عالیقدر
زرای منشرح الصدر و نواب عبثه که درون قباب و عجاوب سده بسجده حساب
ارکان دولت علیا و باقی اعیان حضرت فلک ارتقا لیر اعد تعالی اناکم و فرمای
مالعاقبتی فی خلود السلطنة احوالهم بدانند که شفقای کردون اعتلا و ارتقا فی
نیت خورشید بخلا که صدالکتاب امانی و آمال حمود و مصدر باب معلم فالعین
و ما بحی الصدور است زبان جمله صادر و وارد کشته که ترکیب از عقوبات انوار و
آفتاب سپها و متاسنان طلقة خیر عرش و مسابینت هدايت نادى توفیق
و سعادت عنایت فایده ناپید راه لبر منزل انفس شرح اند صدر للاسلام رده
جرايد معاش و انتعاش تیا تمه کتاب احاطه مصدر داشته باشد در صد حوزة
و رفعتنا مکانا علیا ثبت فرایم تخصص انانی که لبر شمسای مشکور هر دو دولت
و جنة عزت اولاد کاکار و احفاد نامدار را ابقا سم الله تعالی فی خلود العز و الجلال
بائسرف آفتاب سعادت بر توکل سینوی الدین سلیمون والدین لایعلون در ارضان
و نور افشان کرد انبیه اند و بحکم طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة تعیین دولت جللیه
اکرم السبب حس اللادب را علاوه ال ساخته سنا بران و حون فضایل پایی خواجه نظام
الدین سلطان احمد که در ابواب نادیب و تعلیم و تهتم فرزند ارغرا حید سعادت یار
منظور اظاف عنایت حضرت افریده کار المحقق ابو اهب الملك الاحد غیث الدوله والدین
والدین حیدر محمد هما در طول اند تعالی عمره و دولته دقیقه از دقایق ارشاد و احتماد
نامرعی کند داشته و کتب آنی بوعلم زمالا بقلول کجک استغداد و انامل اسحقاق حرم کبات

سرحدات قابلیات بلند و صفای ادراک از مجذبات غیر فرزند
 کاشته و حقوق خدمات بلند او در وجه ظهور دارد که فرمودیم که مصف عظیم الشان
 بحدارت فرزند اغراض الیه راید و معوض دانسته آنچه از لوازم و مراسم آن شغل
 عظیم و امر مهم باشد و معوض و مخصوص نمزند و در تعظیم و احترام آن که هر اینه
 که سبب صلاح خواهد بود دقیقه از دقائق اجتناب و نا امر می کنند پس بر
 نزنند و عدول و انحراف نوزند و چنگ بر در این امر با او شریک و سپیم نند
 و از جوانب برین جمله بروند الی آخره گفتت بالامر العالی

شان تدیس مولانا قطب الدین لاری

سادات و قضاه و اکابر و ائمه و اصول و معارف و مصنفان و مبشران
 امور اوقاف دارالسلطنه نرات حمیت عن الآفات و العیایات بدانند که جو محقق
 فطرت جواد و مدقق رای هیانت اجتهاد که غلام مذکور در سن و فتوی
 و موجب مباحثه معالم عوالم العلماء و ورثه الانبیات با علای لوی عیش فرسار
 شریعت غرار و استغلائی قوام سعادت لوازم ملت را هر موید و موفیق کشته پیوسته
 علومت دیانت دفت و سمونیت خویشند رویت بر ارتقای مدارج علما و انتمای
 مناصب آمال فضایل مقصود و منظورست و تزویج و تیسرایی خیرات و تهنیت مآثر
 میرات که از شایخ عمو و اخلص و خلوص اعتقاد و اصحاب خیر و احسان و ارباب خود و ائمه
 بر صیایف روزگار و صفای لیل و نهار ثابت و حاصل است از فضایل توفیقات سبحانی
 و مواهب تشریفات یزدانی میدانم نباران در بر وقت حکم واجب الاطاعه و فرمان
 لازم الاثامه بر این جمله وار کشته که مولانا ی اعظم اعلم مولانا قطب الدین محمد لاری

برین بجز در پیله
 ایامی باشند انداخته شجره ایال ایشان را بنوی از بر تو عظیمت و سایه مر
 و نمود و نحو آنست که باختصاص اصلمات و فرمائی الهام منقوت تواند گشت
 در ذلک فضل الله بوجه بسیار و اسد ذوالفضل العظیم خصوصاً بموفقی که ایگار
 سوابق خدمت و ثمرات خلوص عقیدت برین صفات و طایف طاعات
 و محابد عبادات افزوده پس انعام عام الذی احلنا دار المقامه من فضله و یام
 ساطع و لیطوف بالبعیت العقیق بترتیب تقییل ارض معدن و وادی اقدس
 حرمین شریفین زادگاه اندیشه و کرامت و سید محاسن و انفاش خود را
 بر پیشین شرح پیش و سنن حضرت سید المرسلین ستیم که در آینده باشند مصدوق
 آن منطوق و مکتوب آن معقول آنکه حاجی طایمین سالک سالک الطریقه خواججه نظام
 الدین عبدالحق تنکیجی که بدین حال منجلی گشته مدت مدیدست که قدم عزت دراز
 دیال طاعت چیده بدعای دوام دولت استغنی دارد و نیز عمده میتواند ای
 گذشته که مرصه ملوک او بوده از صیغ و عقار و غیره بجز ندم حرم خود حواجر
 الدین محمد تنکیجی تمکیک بوده درین ولا بمقتضی نزول حوادث و حدوث نوازل
 بحکم بخواند مایشاء و بیعت فرزند مشاء البیر عرضه گشته استند عالموده که بنوی
 که در ایام حیات مشاء الیه او را با مشاغل و متواغل دینیوی مهمی نبود حالاً نیز بدو
 رجوعی نباشد ایجاباً بالمسئله و اعتبار لسانه حکم فرمودیم که او را منردی زاویه انقطاع
 دعاگوی این دولت دانسته او را بحی رفتنی حرف نگردد است و علت طلاق و اسباب
 و مرصه مشاء الیه آن محب گشته مدخل ندارد و متعرض احوال او نشود تا از سر غیبت

بنو طایف عبادات و مراسم طاعات استغفار تواند نمودند کتب انزلت
مبارک لیدر اول آیات و لیدر و اولو الالباب والسلام علی نابع الاله

نشان بنام امراء عظام خطه محمد

مکرم

رکن سلطه و الخلافه شمس الدین محمد درویش محمد ترخان و شیخ الدین احمد حاجی
نوفور اعطاف بادشاهانه مخصوص بوده بدانند که هنگام موبوب ریاح غایت ارتلی
و او ان ظلم و ستم را هدایت لم یزلی که لوای عرش انما حضرت صاحب قرانی خود
مکانی انار سد برمانه ظل لیسر بر سموره همان انداخت و علم معلوم و جاهد و انی سبیل
حق جهاده در فضای معرکه دوران افراخت بعد از فراغ شکر جهان گیری و کیتی
کثیری و حصول جهان بانی و فرمان روایی دار الملک که قدر که آنجاء طبعیه ملت
زهر و نمل اقبال شریف غرا که بصفت عالی منقبت اصلد ثاب و فرعمانی
السا موصوفت در ریاض ارم که در آل خط صیف آثار نشو و نما یافته حتمه معزز
وستقرایت خلافت معزز گردانید و آن دیار حنت دنا را بر بنف قدم لغز
از سایر اصقاع و احظار و مدن و امصار امتیاز کشید و منسبتقا بوجود اشرا
آن حضرت ترسین اثنائالی آن ملک و تمامی مالک اهل اسلام در حیطه دولت سیمیا
احترام آن حضرت آسوده دست اقتدار اختیار و اجابت از دامس کامکار و جهان
داری آن حضرت کوتاه بود و چون کسب اراده ایزدی با حاجت دعوی اجمعی
بعالم بقا و امید دار الملک که قدر بر یکر دوں میجر اولاد آن حضرت منرب بود
عرض از بین معالی آنکه تا غایت فیه الاسلام مذکور را از میان از زمان حضرت امیر
مهبط انوار دولت و مرجع اجبای حقیقت آن دو دنان بوده و غیر مدخل انداخته

در اوقات حیوات زار در مغفرت دنا را بقضای مروت دانی و ادعای مرحمت حبیلی
 ملاحظه آن جناب مغفرت تاب در آن ملک تا آن مصایقه نمی رفت و چون از ویر در
 مرحوم سلطان محمود میرزا انتقال یافت عام معنی مخطوط بود و اکنون که واقعه ثانیه
 در و محقق انجامید و از سراد رحمت شکار کی حرات آن ملک بواسطی عنوده از عمده
 تعرض ظلم و استناب جمعی از اعدای ملک و دین که در ار جان و انجان آن دیارند
 بیرون تواند آمد نسبت رعایت اموال و دمای مسلمانان و لغتد امور در آن ملک
 حضرت امیر صاحب قراں که فی الحقیقه تخت موروثی این جانب است تمت عرض
 منزلت را از لوازم بیناید اکنون مرضی خاطر انور میمون آنکه تا رسیدن میوکب
 حضرت انا و ظفر اقتدار میابون آن فتره الاسلام را که کجاست و ممانت شک
 حصان فلک نیل فام و غیرت قلعه سحر عالمیقام است از دخل و تصرف اعتبار مخوفه
 داشته شرایط اتمام مرعی دارند که بهر سعادت که لشکر ظفر مجز را به انجا باید سپردند
 اشعار غانید اولاد و اولاد عالمیقدار و اخلاف نامدار و فرزندان اعراف مجتهد سلطان
 بدیع الزمان بهادر و مظفر حسین کورکان و حمید محمد بهادر را با سبایی کران و حشی
 پیا کران و نشتاده ریات حمید سعادت آن نطل مرحمت بران دیار اندازد و با آن
 که کوای فلک منسای بر حال متوجه آن حد و دست رعایت این معنی نیک نامی برو
 آمال و صفات احوال ایشان ثابت و موکد مانده که برین منوال صورت دولتخواهی
 بطمور رسیدن نتایج آن برزور کار ایشان و اولاد و احفاد عاید کردد و اگر بر
 خلاف آن معنی مبتلط جمعی از اجابت با غیر ایشان که استیصال سلطنت و ملکات
 نداشتند باشند رضای آمانی و آمال ایشان معز و پشند بهر اینه اولاد بدین

صورت برنامی و دو خامت عواقب موجب ضرر و وبال است

نشان مولانا سیفی

چون حضرت فیاض خود بخش متعال و حجاب و ماب کار ساز لایزال حلت عظمی
و علت کلمه کماله در محافل اقتدار و اجلال و مجامع اغرار و افضال ماکه عمو
صواعق قدس و خلاصه جوامع انسانیت پیوسته اصحاب فضیلت و کمال است
بصیرت و افعال را بجلی حلال رفعت مدارج و نایبی بی ظل مرآت کسوان
سوارج فایز و عاریج دارد و عواره نظر خورشید تجسس تنزیه و تفریح طبع
صایب به تنبیه کاشته تو غیر احترام و تبسیر مراد و مهم مرام اهل دانش
و پیشش و زمره فضلا که زبده آفرینش اند و واجب و ملختم می داینه اران
جامع العقیل قدوة العقیل اسوة العرفاء و العضا مولانا سیفی است
فضایده که شیو سخن وری و شمه فضل کنیزی او بر ممکنا حجتی ساطع و بر ما قاطع است
و عواره بجز منادمت و محالبت مجلس عمیوں سرفراز کشته با بطار عنایات خردوانه
بر استباه و امثال امتیاز دارد درسی و لا بزروه عرض رسانید که مدت میاست
که از وطن لوف و موطن مهد و صحبت اخوان و حلاز که آشته ساکن اس دیار است
و از آن حد و دلمتمات اصحاب و احباب او مشتمل بر استند عای حضور او بد و میرسد
ایجاباً لمیوه حیدرگاه او را حضرت فرمودیم که حمت رعایت جانب آن جماعت
بدل بخار سیده برودی مراجعت و معاودت را لازم شناسد سپیل حکام و دار
عنان و مستحفظان ساکن در مراحل و ایلیجاں و آسینده و رونن و غیره و الک آنکه معتمد
اور عزیز و کرامی دارند بقواعد نوظیف و تجیل از بجای آورند و از منزل رسید که خود

باید بگذرانند و مزاجم و مقروض نشوند و چهار بایان و مردم او را لایق
 زکاة چنان بعت زکاة نعرض رسند و مراقت احوال او را واجبند

مکتوب حضرت اعلیٰ بر پستم بیک

جهانجنت سلطنت باب احوث انساب سعادت شفا بصفت آثار نوبه و دوما
 عظمت و کامکاری نفا و ده خاندان دولت و بختباری حلال السلطنة والدینا
 والدین پستم بیک رفع اعد و تقالی فی الاسلام اعلام و نقد پس الانام او امره
 و احکانه زواهر حوهر بختیابی که از طیب بخت شکر سای آن را جبرین باض انس
 بکمت بدزد و نفا بسع ایس نعمانی که از اشته انو طلعت عالم آرایش زاویه
 و داد فرغ گیرد الملاح داشته عوالی عمت کردون اساس و عالی نیت
 خورشید اقتباس بر ارتقا مدارج جاه و جلال و اعلای مراتب عز و امتثال
 مع و منت و منتظر آنک مسامین تو نیتات ایزدی محی فطره حال و هیچ آمال آن
 بقره خاندان جاه و جلال بوده ارتقای دولت بدراج سبزه و منازل همیه
 دست دید انم قریب تجیب هذا انمای رای ملک آرای آنکه بر عالم و عالیان
 ظاهر و ماهرست که صورت التجا و ابتاط حساب سلطنت باب محمد مبرور حسن بیک
 که بمنت این جانب از کمال اشتهاد حکم معانی سبعا شده اد داشت بر چه نفع
 منتفی گشت و اخلاق مغفرت شمار حساب مشار الیه رعایت قواعد اخلاص
 نموده سلاسل اعتقاد را به گونه مستحکم داشتند خصوصاً برادر عفران دثار یعقوب
 بیک طاب نراه که عمده خلوص اعتقاد گش نه چنان مورث نشیند مسالی انی و کشته بود

که کلک سوکوار و خامه غیر اعذار از عمده تحریر و تظیر آن پروا نواند اما در این
 که نوبت همان داری و در مان رویی بر حسب نوید عاظمه و نجعلکم ایله و نجعلکم
 بدان جناب سلطنت مآب انتقال بدر فرشته حکم منطوق الطب بتوارث بر ذمه است
 میمون لازم و محتم است که مراقبت و مراعات طریقیه سابقه بر حال مرعی و سلوک
 مانند نصفت دنار از جلوس شریف بر وساده سلطنت و نزول و افشای نایله و حا
 دثه نماند را در عرفان شمارا که مه تا غایت مدت متقادی متخلل شده اما چون مر کم
 تنیه و تقریر را بر وفق سنت سلاطین هم جابه و خواقین حرمت و دستگاه ناصره و توفیق
 محذوف حضرت و در رس مدت بواسطه سولخ روز کار در عقده توقف مانده بود
 معنی الخواص السوابق فی سفار الاختصاص ساربان علی را که از عمندان خدمتکار
 و مخصوصان قدمت آثار شرف محرمیت تمام امتیاز دارد در دست ده ش تا مر اتم نیت
 ملک موروثی و فروع لغزای اقربای نامدار کامکار را بطه مودب را استناد دهد
 مطروح اک جوی طریقه سابقه بت بین الجانین بنوعی رسوخ یافته که اندام پیمان
 آن از قیل ممتنع است مس بعد راه و رسم مغایرت طی فرموده مراعات طریقیه مولات
 و موافقه را لازم شناسد و در صوادیر احوال اعلام و نیام سلوک اند مواد نصفت و در تصاویر

مکتوب حضرت اعلیٰ بی سلطان احمد میرزا

بجناب اخوت مآب سلطنت انساب محمد قواعد السلطه و الایاله تشدید مباحث
 العظمه و الجلال الموبد تبادات الملك المنان مع السلطه والدنیای والدین سلطان احمد
 کورگان بیدم الله تعالی ایام سلطه و ضاعف کل یوم مقادیر حرمته و شوکت نواج

روح سلیمانی که از سبب هدایت نسیم وفا و وقایع منتجب شد و شایم نسیم دعوت
 از منت رعی نسیم اتحاد و اتفاق منبعث آید الماغ و ایداکردانیده پسر ارشد
 خاطر برتضاعف موجب دولت و کثرت اسباب خمت معروفست و اندر دوام
 پدا انهای رای ملک آرای المکه درین ولا حیان بخاطر از سر رسید که خمت حدوث
 واقعه نایله و وقوع حادثه نازله عالیجناب ولایت مآب حقایق انتساب
 قطب الاقطاب فی العالمین حجه ابد علی اهل الارضین عواض بحار الحقیقه تبایده
 الماز لیه کشف مفضلات السرا یتوفیقات الابدیه المسترق فی بکار رحمة الله
 ناصر الحق و المحمديه و الدنیای والدین حواجه عمید الله قدس الله تعالی روحه
 فی فرادیس الجنان و رضوات الرضوان یکی از مخصوصان عنقه مرتبت
 را بر اسم تعزلی مدان حاب و شتاده شود دنیا بران مرتضی اعظم زنده السادت
 سید حلال الدین حمزه صدر را و شتاد و شد که مراسم شش آن احوت مآب
 سلطنت مآب را بر تقدیم رسانیده غبار تختر و تخزن از عایشه اعتقاد می
 سمات بتسکرت و تسکین محو کرد اند و بعد مراسم تعزلی با ولاد کرامی و احفاد نامی
 آن حضرت که بعتیه دودمان ولایت و ثمره شجره بوستان هدایت اندر ساند
 در ذیل آن مقدمات جذب کلکه دیگر از هر نایب حواله بتفریضه الیه رفته
 و مباح حلال خواهد رسانید بنیان سلطنت بتشید مبانی خلافت شید باد

مکتوب بحضرت مرحومی نورا در باب ایف بهارستان

رتیب بحاف فضل و افضال و قطرات غام و کمال که در ریاض بهارستان العاط معالی
 و کله از نکارستان آمال و امالی را سر نیز و تیراب کردانیده بود اعنی کاشته خامه

خانه سحر برداز و فرم زده کلک مشکب طراز عالیجناب هدایت تاب و علامت
 عرفان و تار حقایق آتار مظهر الطاف ربانی مظهر آیت سبحانی کاشف اسرار
 الطریقه مہبط انوار الحقیقہ المخفض بغایت الملک الحان مولانا نور الحق اللہیابی
 والدین عبد الرحمن القاہ اسد تقالی علی معارف المسلمین المخلصین والمعتمدین
 موسوم ہام ہمارستان کشتہ سمت ارسال یافتہ بود معتقد خاص خواجہ محمد الیوس
 محمد کہ نمیشد دم صدق از او ان آسمان قدس اشیاں می زند مجلس ہمالیوں
 آورد و با وجود آنکہ از حمت قوت صوف و صوف قوت طپعت از اصغر
 الفاظ و اقبال معانی غافل و غافل بود مضطر وار بلکه فی اختیار معتقد خاص
 مشار الیہ رہا در بعضی از روضات و لطایف و غرائب آن امر فرمودیم
 و استماع آن موجب صحت دلغ و جمعیت فراغ گشت و چون اکنون ہم عالیہ
 سیاط بیماری بہ نشا و کامرانی بدل گشت معزز جہانت کہ خواجہ مشار الیہ من
 اولہ الی آخرہ بحسب اداد مجلس خاص بدفعات تعرض رساند یعنی کہ موجب
 زیادتین بہجت و مرت خواہد گشت ارشاد بنا تا دریں ولا از فوارہ جہان
 کہ عمیت فرمودہ اند کہ دیگر بارہ نحت افامت را طی کردہ مسافت راہ حجاز گیرند
 بنار ان کہ مساد کہ این تردد در خاطر شریف بودہ شد اجاب را خاطر در تردد
 التماس آنکہ بزودی کیفیت اعلام فرمایند و پیشتر بہت عالی نماد اداد فرمودہ
 ضمیر انور محفوظ نمایند ظل ہدایت و ارشاد بہ معارف اہل اعتقاد محمد و بابی والالامجاہ

ایضا بحضرت مشار الیہ

بعلیجناب ولایت باب ہدایت انساب سیاح مضمار الحقیقہ باز مرہ التحقیق

وادقایق بسم الرتبة المرنی صحیف الدسراسمه السامی مولانا وسینا نوز الحق والحقیت
 ووالدسای والدیب عبدالرحمن الجامی رفع الله وبقالی اعلام الدین فی ظلال برکات
 محکمات رانجات عطر سای صدق و صفا و فو حات مشک آسای عصیت و قبا
 کمت رابض اخلص آمینت از نخت قضای انقضاض ابکینتہ انخاف والملاع
 میکرو اند و پیوسته جمعیت ماطل حقان موطن را از مر صد غیب و مکمل لاریت
 می نماید آن فریب و تحیب مدید امر منوع استنای حدیثی آستین آن که در این وقت
 که سعادت صوری و مهاجرت فروری سبب همان از مواید فواید محمد عالی
 کشته ملاحظه نقویت مدد شرف نزول بکده باب جننه کویان دست داد و پیم نوبت
 ایزدی آن محالیه مفع افق دو بعینت اند تقالی احوال و اخبار جوانب و اطراف
 موافق خیر و صلاح امانی و آمال است و اینج ممر و ریکذر خاطر عاطر را دعد و حکم نکر
 بینر القرف نیت و امید جاننت که بعد قضای ربانی درس زودی عنان رعیت
 بران جانب العطف باید المی شانت و استعدا جاننت که در او فانیس
 ادعیه را جانب مخلص صادق العقیده منفرد دارند که هراینه شایع آن روزگار
 ممکن و جهان همانیاں خواهد رسید شجره اسلام بر شجای جوی بار هدایت بار و رساله مکر

اسباب

مکتوب پنجاب خواجہ عمید احمد قدس سرہ

مر اص صوامع ملک و ملکوت و محافل مجامع نام صوت و لاسوت بقنادیل بو افرو
 ولایت و مصاح طلعت سوز ہدایت کہ مظهر انوار غیب و مظهر اسم ار لاریب است
 روکش مرنیاد و سرکار ظلال شجرہ عرفان و ریحان زلال سر حتمہ ایقان بر سکنہ

ساکن اسکان و سکنه اماکن عالم و عالمیان ظاهر و سایر نجی محمد و غیره و ذوی القربی و اهل بیت
و العقب الظاهر بعد از عرض دعای پی ریا معروض موافقت قدسی تکلیف کمال امتان
تلاک اشیا آن که در غیر اکثر تائید واضح و روشن و معزز و مبرهن خواهد بود
که این مخلص صادق العقیده و معواره مرایای اخلاص را از ثنویت زک تبصیر مفسد
پسوسه خود را محکوم حکم نافذ و مامور امر قاطع آن حضرت دانسته و میداند خصوصاً
در باب موافقت بین الحائض که نابدان ماکور شده حلاف آن امری تحقیق نمیشود
و سرگذر دم استغلا و استیلا زده تا درین اوقات که جمعی از مردم آن طرف آب که غالباً
انتساب لوقری بعد العلی ترخان دانسته از آب آمویه عبور نموده بعضی از ترا که صحرا
نشین تعرض رسیده اند منهب اموال ایشان پنجه لودی گشاده اند ازین جانب
فوجی از جوانان سباه لغت دستگاه که مدفع ایشان نام داشته بودند بنا بر رعایت
انعاس مبارک آن حضرت حکم داشتند که حجتی دفعه او بوجاراروند بنا بر این فتنه
ایشان منقطع نشده اکنون استدعا از خاطر قدسی آید آن که شخص کرد و عبد العلی ترخان
که حمد و معاون ایشان از آن جانب تجویزی یافته یا آن که بخود مباشر این فتنه
اگر خباخته حکم یافته باشد ظاهر کرد که تا عاقبت ازین جانب رعایت و ملاحظه تمام بوده
و انکیز حلاف و جوال از آن جانب است این مخلص پیش خدام آن حضرت معذور خواهد بود
و اگر عبد العلی ترخان بخود محرک سلسله فسادت او را نیتیه باید کرد و اگر تادیب او از آن
جانب لغز داشته باشد پس امت عالی آن حضرت ازین جانب بغایت سهل و آسان
نشسته از آن علام نمایند عرض آن که دفعه وضع او کرده بشود و عیبت که درین باب رای ملک آبی
و غیر غیب نای بهره صلاح ملک و ملک در آن باشد حکم خواهند فرمود نخل عسلی

برصهارت اعظم و اعیالی استرام با دمج و آله الاحی و کتبت بالامر العالی

کتابت همایون نبوری علی پیک بایندر

ایالت ماب حالات انتساب امیر اعظم زبده الولاه و الحکام من الامم شیخ الحد
عز علی پیک رفعت مدارج ایالته باقیما بس بر تو مصباح غنای استفاضه انوار
شکوته فی غایت که دلیل سپیل پیدار سعادت مذللت مستود کشته تصور
نماید که پیوسته بر حرآت غیب آیت خمیر منر صور هدایت بحر دافوا بالهد
ان العمد کان سیولا مرقوم است علاوه اعتقاد بجانب اجمالی دولت ارجمند
و اعلامی محنت پی کرند حکم ممالی سبباً شداد در دستا هصدق این سخن و مصدق
شاید این معنی آنکه چون خمیر انور را بموجب الجب نیوارت بجانب سلطنت ماب حر
بیتوب پیک رابطه موالات و مضافات مجزی بود که شغقت خردانه در باره
منزه اولاد اما حد او سمت مدارج دارد و بعد از واقعه جناب شاره الیه و لکن
اونبار عایت مرام خلوص الود من حسن العمد مزنی عطوفت پی در پنج فرزند
دانسته از عزیز در خلافت می نمر و تا آن که بسبب جلال رسید که رسم
پیک که ناعایت در زاویه زلت و سوان امیر فایده خدلال بود و بعضی نصد
فوجی از کفره بی دین دم استقل و استید اذده و چون فرصت یافته آن
زبده دو دمان خلافت را بعل رسایده و در بند قلع و قمع بعثه آن خاندا
بنا بر صورت سطوت غیرت سلطنت از تجویز اس معنی محرف کشته دواعی
سخت بران حاکم کتبت که جهت تذکرک این کرده که سبب امید اس دولت
خوار نانت اولاد فرزند اعزاز جمند سعادت یار منظور انظار عنایات

آفریده کار الممدوح مساب الجعد و المرسلان برین الزمان بهادر را با خشمی که از
 دشمنی که بی گران محاب تمزکاتشان و بعد از آن و یکی را از آلی اصداف خلاف
 را با بسامی که دستگاه بجانب کرمان و یکی دیگر از اولاد ایجاد را با طبع
 از طنی دیگر فرستاده شود و در ایام مسمیوں متقاب بعفس نفیس حرکت فرموده
 بدفع دشمنی نایره او توجبه نماید و عینا بر استوب او را بآب محصام بهرام انتقال
 فرود نشاندن است و بعد از عزیز اکسون بران قدوة الحکام نیز متوقف ظاهر
 خواهد بود که رسم متنازیه بعد از فرغ خاطر تمامی اتمام بر استیصال او و
 تصفیة او مالک یار بکر معذور خواهد داشت و اندیشه براتی سیر آن خواهد
 کاشت و بر برای صواب غای حیاں ساج میکند که آن ربه الولاة نیز
 سمت بر دفع مخالف حرکت لازم داند که جا و اثبات که حوازی سرد و جانب
 خایف و متزلزل باشد در مسایة عمره ضیاع کرد و تلافی جرات او بر
 تقدیم باید که بر صحیف ایام وجود احوال انام مثبت ماند و مکتون ضمیمه
 جو این شیخ نامی میر کرد و آن ربه الولاة طریقة دو تقوی که یکی حتی مرعی
 داشته باشد مالک دیار بکر را با اصغاف آن از بعد از او و غیره هر جا که رضای
 او بدان مقبول باشد بدو سلم داشته در تبع الهی و آمال او بنوعی بقدم و ما هم
 که مریز بران معذور نباشد **مکتوب حضرت اعلیٰ بیستم یک**

بجناب سلطنت باب اجوت انتصاب حجت انتصاب شوکت آثار خلافت و تار ممدوده
 نقالی قوایم السلطه با عده دوله لظا مجد و ایسات نفاص مصافاتی که گت آن نفاص
 آن از ریاض نسو استیصال مسنی در اول مصادقانی که برنت ایستیم آن از ریاض است

طیب از نارباغ بلخ نخر باشد ارسال داشته همواره مقارای نیت و قصوی است
 بران و بادی مواد سلطنت و حلاوت دارقائی لوی حمت و اباب مقصور و منظور است
 و ذالک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو العزیز العظیم هذا التصور غیر نیزه ای که چون
 از دیده حضرت فادرلی مانع مقبل لی صنایع حلت قدرت بقوله وقع جمعی از کوفه
 نعم و لولسط الله الرزق لجماده لیغوی فی الارض تعلیق پذیرد بموجب از اراده
 شیبا هیایر اسباب نیزان مثال وجدال میان جمعی از دشمنی کرده که بصحسام انتقام
 یکدیگر ساحت طول و عرض صحنی ارض را از شر و ظلم و اعتداف مصنی کرده است
 شسته التي قد حلت من قبل ولن تجلسه الله تبدا یا مصداق این مقال و مثال
 این اقوال قصیه سوانح احوال و شداید احوال عراق و آذربایجان است که بنجدید
 بر سفسه ظهور جلوه کرده و تفسیر آن واقعه جنانت الی آخره

مکتوب حضرت اعلیٰ نجاب یعقوب پیک

عالیجناب سلطنت باب احوت انشا ب نور حدیقه السلطه و الایاله و الی اقالم النصفه
 و الحداله منظر آت الله علام العیوب منظر آثار و یتیم نعمه علیک و علی آل یعقوب
 خدا مدد و تعالی سجده فی سرر الخیر و الجلال مکه و سلطانه را مجد در و احوال نجاشی
 که از ریاض حدیثی یکا کنی منبت شسته بر لال جلال حوی بار احسنقا صحرک
 سلسله انخاد تو اند بود و جو اسر کتانی که از کنورن معادن یک جتی وارد شده
 از دار و خانه احلاص مسوز دیده اعتقاد تو اند کشت مذکور مجلس درس آیین
 و صحبت فلک تهنیس کرد ایزده همواره از دید مواد سلطنت و اقبال و ارتقاع
 در ارج جاه و جلال از حضرت ایمن سفال استدعی می باشد انیس و کجب هذا

اعلام رای عقده کشی و انهای غیر صواب نای آنکه سپوسه
و تاسی نیت بدان منظور بود که مضای قمر رفع البنا و داد و نموای ساحت نرسد
اتحاد که نسبت رایش امن و امان و تحب رایج بل جوار الاحسان الا احسان است
از شایست عبارت طلبت آثار مصنی و مجلی باشد و همیشه رابطه ملاقات و مقالات
را که بادیکران میکوشن تا بشنوم آواز تو بواسطه جمعی از محبان که بایس سنده
اساس رسیده کردون قیاس خورشید اقتباس که پیمان بودت و زمان محبت
اشتهاد و امتداد از ایشان دارد مرعی و مسلوک مانند بریل یادت جز نوبت بعضی
از مخصوصان در گاه کردون بنیاه را بحکومت و پیشوایی بلاد و ولایاتی که بمالک
محو شده در حیطه صحت دولت آن دو دمان و سلطنت آن خاندان عظیم
الشان است شرف حوازد دارد و شناده شده که چون مضمون خلوص
الود حسن العمد را پس الحامینس که بعد از می مایه کرده اند در از دیار
مواد یکدی و موافقت و یک جتی و موافقت کوششیده لواء ملک ساسی
که صفت اصلها ثابت و فرمائی السار دارد در ساحت کسیتی برافزارند و در
اطعای مایه ارباب حد کوششیده ششمان افلاک از بر تو مشاعل انوار
مودت جهم و کینه مونس زند اما بموجب الارواح جنود مجتبه نماند
منها ایتلف و ماتنا که منها اختلف از ارسال بعضی زبان زمره سم این مراد
بر هدف تقدیر نیاید و قضیه معتمد الطواص حلال الدین ساربان چینه ها در
که نسبت امیر اعظم حلال الدین در واقع شده موید این معنی است
العقده حمزه این مملوک و لغوه این مقصود در جبار تراخی و توقع هم بود

ان صفت له بر خاطر در بایم قاطر از عالم غیب فایض و ساح کشت که چنین امر عظیم الشان
 مسح البیان را یکی از محرمان درگاه کینت بناه باید که با وجود کما عقیدت و اخلاص نسبت
 بمرجه قربت و اخفاصن کجایه تمت بلند از همه پیشش و بر نیت دولت از جند از همه
 پیشش باشد و الهی موصوف بدین صفات محبته سمات جو محرم اسرار دولت
 استوار و مستدین حلت بار کارگاه کردون قرار رکن السلطنه عند المملکه مغز
 الحضره السلاطین عضدالدوله الخاقانی نظام الدین امیر علیشتر که هر اینه صفات
 ملکی سانش بر خبر دولت اثر مخفی نماده باشد و کبری بنود با وجود آن که بر توانست
 این دولت و لمعات اشعه صبح اس حمت از افق فیروزی طالع کشته از صحبت در دوس
 امینش لحظه شکیبایا نموده و نیت اما بنا بران فایض عظمی و عنایت کبری که تمت
 در کایت ابایت ان حد و در اتمام در مقبضه لطف و حیظه صبط امیر مشاء الیه آورده معتر
 فرمودیم که روز بروز سلسله دوستی و مافتت را متحرک داشته موجبات یکی حتی و موافقت را
 منقاد و منتزاید دارد و از امور سابقه که بر سفینه وقوع است مملو را پد مضمون لا صواب مع ترک
 المتوراة را منتظر داشته در ان باب ابواب مکاتبات و مرسله را بین الجانبین متنوع دارد چه
 بر مشاء الیه تکفل و اعتماد لازم دارد بی شبهه صلاح دین دولت و کماح ملک ملت در ان خواهد بود
 و بر صباط کشتی رسد و عمل نماید بر غیر از ان با نزع عین جان بد نمودن شوق جهان بسلطنت اقطاع و انحصار مملکت

مکتوب مقرب الفرت که پادشاه فرخ یسار و الی شیروان نوشته اند

لمعات اقبال دولت از جند در شحات سحاب حمت پی که ندر بیامین اشاعه انوار و محاسن فاضله افکار
 تحت عالی سمت اعلی جناب سلطنت آب معدلت انتساب نطل اند فی العالمین صرف الایمانم

و عیس المسکین ما یک ملوک الارض شرقاً و مغرباً عزایم ارثت بر بزرگوارک مظهر
اسرار السلطان ظل ابدنی الارضین مطلع انوار و بجله امیر و بجمل الوارثین منظور
انظار حضرت آفریده کار معین السلطنه و العداله و الدنیای و الدس فسخ سید
اعزاز سریر الملک بر جوده و افاضه علی الانام تا عادل و جوده در فضیلت
جهان و مساحت دوران ظاهر و سقا ط با دو وجه مرام و روضه دولت و احتشام
ما بقطار امطار عنایت ابدی و هدایت سردی نزه و ناصر محی البنی و عمرته ذوی
الحب الطاهر و العنب الزاهر بعد از تمیز قوت اعدا افتقار و تبلیغ ماسم انکسار مرفوع
مواقف عینی لطایف سده نینو و معوض مفاصد حسی موارد عقبه رفیقه آنکه چون بر
مساجد شیناً و جب له جب کل ما یسنب الیه جبل مبین خلوص نیاز مندی ما رکان مبنای
دولت علیها استقام دارد مدلی که خدمت مولانا ای اعظم جامع العضایل و الحکم بده ارباب
کمال ثنوه و اصحاب العفصل و لا افضل مولانا ای انان الدین که از وطن مالوف و مسکن محمود
دیار را بچین قدم و مرت لر فوم مرتف داشته ستندت نخلطت و مصاحبت
ایسید سید را پیر ایانس و استیناس کرد ایزده بود اکثر اوقاب در بعضی ای
که بجهت توفیق خاطر اصحاب مسم این مخلص را توفیق احداث آن دست داد
در مزاوله فنون و عمارت علوم اجتهاد قام نمود و باندک دستتی صفت تقدیم نمود
او بر فوجی کثیر و جمعی غیر لطنو پوسته استحقاق رعایت و استیصال ترتیب
از وجبات احوال اولایح کشت اما جو بر طبقی که می ان ایسا ایایهم امارت سعادت
جب الوطن من الایان را در سویدای باطن غالب یافت سر جنب عنایت بسیره و مدراج

بهبه که لایق حال اهل کمال تواند بود در عیب یافت طواف کعبه استن موثبات ایشان را
 زبان راجح در شنیده در تقیم عینت سادت نمود در جاداش و اصل صادق که چون تمام خاطر
 خورشید باشد بر آفتاب مدارج معارج اصحاب فضیلت نمود و انما کاشجره الانی شاعر المیه
 خصوصاً در حد کمال دارد با بلوغ و جهی مراعات و مراقبت جانب او تو قدیم باید و نسل مرات
 و ممولات پیمین عت عالی نعمت تفسیر بدین در ایض کرمست و احسان متبوض عنایت ملک متعال کرمست

کتابی که حضرت اعلیٰ خاقانی بولانا نورالدین عبد الرحمان جامی نوشته اند
 جناب ولایت باب هدایت آریب جمعیست شعرا طریقت دنا رکامت آثار حلال مشکلات الوداع
 کتاب موفعات الحقایق مظهر انوار الاهی مظهر انوار دانشانی الوداع نور بولایتیه ریاض الجنان
 مولانا و شیخی نور الحق و الدین عبد الرحمن ابدل الله و تعالیٰ نطلال برکات علی معارف
 العالمین و المرشدین راجح و استوار هدستیهائی که از جسم قدس صبره کنایه و صوت بیجا
 که از کشتش انس رخ نماید حافی و ابلان نموده پیوسته در مانع جان و موی باغ جنان
 از کنت العالی عسوی قیاس که از جانب لاینا سوا من روح الله و از دست موطر میگرد
 رجا و اتق و اصل صادق که در اوقات بارکات و احوال مستهال بهم علیه امداد
 و نموده رجوا شمس خیمه مرات نظر نحو نفر مایند از رفته اف موعظت جانب حسن تقسیم یافته
 بود در ایصال خدمات و اعلام حالات مصحح کشته الی شمس فایده نماید بطل هدایت ممدود و مستدام باد

کتابی که حضرت اعلیٰ حضرت شاه دین پناه سلطان شاه ایجمیل نوشته اند
 عالیجناب سلطنت باب خلافت نصیب سیادت انتصاب عدالت شرافت آثار شریفه
 ارکان العظمیٰ و الجلال موسس بنیان العادة و الاقبال مهر سبوحات و کامکاری در بروج
 رفعت و بختاری کوه زنج سیادت اخراج فرشت در در بای سعادت خرد و عالی ستار

در حرم ملک عزت کام یاب و کام بخش بر فراخت دولت کام آتد و کارها را مختص اجناس
الملك الجليل مطرف السلطه والدنياي والدی شاه اسمعیل ممد الله عالی قواعد المعدله
پدوام دولته را محتسبی که روح مسکینه العوانج آن بجور محرم ارواح اسرا نکمست
افزاید و تسلیجاتی که لغات مشاعل خورشید محاسن فرج شوشه انوار قدس را
امداد نماید منبئی از سوای مودت فزای یکیم و بچگونه دستنی از لال ساغر ملامال
اجبو اهل مینتی لمبی سمره مسج اخفصا ص و رفیق طریقت مودت خاص کرد اینه
اطباخ میر و دو اراد که خاطر حدیسی مت و داعی نیت عالی نمت بر اهل است
که میس آنرا رنجت پیروز و انوار دولت ملک افروز توفیق اشعه عدل و داد
و تابید افاضه حس معاش و معاد نیست کافه عباد و ملا در رفیق حال و فرین
آمال دولت مال باشد و ابد بیدی من ایشاء الی صراط مستقیم بعد هذا الصوب
خیر خیر دانهای رای میر انکه کاشته فائمه نوادر سپا در قم کلک جواهر نشان که موجب
فدوة الامثال و الاقراق یعقوب آقا ارسال داشته بودند در واسط شهر بروج الادب
رسید و بو اسبکه حس تقیر یوناب عطار و نظیر نحوای مودای آن مجل رفیع معترف کرد
اشارتی که بتوارد صفایات و تواتر رسائل در مسلات پس الحابن رسفته بود و چون
مقتضی رای شغفت انتماس الممدالی العمد در مراقت حال دوستان موافق و نیک حال
صادق محبت در عالم و عالمیان طاهر شد باشد که مراعات جانب سلاطین عظام و ولایه
و حکام ولایاتی که با ملک محرم و مروت جوار دارد در زنده سایه و لاجه محرم تبه فرمود
مرا نیه بسبب آن عالیناب که تیرف امیاز نسبت بنوب بخاندان نبوت و محبت دودان است
و ولایت منتر باشد اصناف الآف آن خواهد بود و تیس است که چون آن جناب مستدعی آن باشند

این سخن تا بکل درجه صورت پذیر خواهد گشت تا بنا آنچه در باب عطوفت و استنطاق
 بنسبت حال خسته مال فرزندان ارشد سعادت یا منظور انظار رعینا با حضرت
 آفریده کار مهر سبب رفت و شیر باری اختر برج سلطت و کامکار را المودعین
 البین المنان محمد حسین هماد برهان مرقوم رقم اخا دسته بود بجمع از قان قبول و تسکوت
 شد صورت آنست که مسموع مسامح اقبال شده باشد کردد ایام سلطت از جیند
 بر زیاد بران و فرزندان و خویش و پیوند و امرای عظام و غیره دایم اگر سموی یا تویم
 بظهور پیوسته است از انظر اعتبار ساقدار شده گان لم کبکی شیانند کورادار شده
 ایم و محنت و شفقت عظیم در باره ایشان نقصان و زوال نیافته و نسبت فرزند شایسته
 مان فاعده مرعی داشته بلکه در قلم لایب ممالک محدودیه به بعضی اولاد اتحاد ملک
 استر اباد که منظم ملاد است با بعضی از ولایات دیگر بدو از نزل داشته ایم در جمعی
 که فرزند اغراج سعادت پادشاهان نیز رضا طلبی و فرزندی زایر سعادت دار چندی
 محمد حسین هماد بواسطه نقاری که میان راداران و انانای حسنی باشد متوجه خوب
 استر اباد شده بود در جلالین جلاله ممالک و مدد نمود ما نموش درجه قبول نیافت
 و منع بسیار فرمودیم و اکنون آن عالیجناب قدم استشفاع در میدان رفیع حجاب آن فرزند
 هماده اند و صحیفه و داد مشتمل بر شمارش اینستاده بیست که آن مستفود بود از حسن
 غیب جهره نماید و فرماشته شفقت و التفات در باره آن فرزند امری دانستخواهد بود در مشورت
 آن که سوختی که اراده فرموده اند پیوسته حدائق محالعت و با بر مصادقت را در شحات
 جوی بار مودت سر سبز و پیراب کرد اینده الواب مر اسلات منسوخ
 در این صفحه مجدداً اقبال از تنوایب غبار زوال و نکال مصنی بود ۲

کتابت حضرت شیخ الاسلام بسلطان دوم

قمة شاه دروان سلطنت و اقبال و بته مارکا چنت و جلال از ستغنه مبه کوه ای ظلمت
زدای و اندیخیز بر حقه من لیشاء و اند و اسع عیلم در خشنده باد و فرق و فرق
سای خلافت پی زوال و تارک فلک بجای دولت لی اختلال کوسر تاج اهناسج
وان العضل پید اید بویته من لیشاء و اند ذوالعقل المعظم فرزند اعنی اقباب
جهان تاب دولت دوشمن گذار و سایه خورشید بایه سلطنت ابدطراز سکنه کرباس
سده صبح اساس هر گاه عرس التباس علی حضرت فلک رفعت ملک صنوت
کیوان سطوت بهرام صولت خاقان کبر اعظم خدا کجاں عرصه عالم آفتاب عالم با
اوج و رفوناه مکانا علیا بدر عالی قدر برج و اقد اصطفیاه فی الدین تاج خورش
سلططیس کا محار تخت نشان خواجهن عالی بقدر استوار میدان عرصه خاک فارس
کیان کره افلاک عامر مسانی اسلام مادم قواعد صنام کف التفکیر ملاذ البریه فی
الحافقین الذی انبته مسل السایس الی بایه و احضرت راضی الا بلیس بعین سجابه محمی
مرام العدل و الاحسان قانع مآثره الطم و العدوان منور مصابح العلم با بوار الکتب
مجل نشایر الفضل با صاف العلی موکتمش فی افق المعالی و بدره و کل موک الا ص
فدرا کاکم و عمر وجه الارض عدلا و نایلا و راعی عباد الله من غیر ما تم محمد
ارکان الخلافة بالعدل و الا لضاف مشید پیمان السلطنة بازاله الجور و لا عنق
حامی ارباب صدق و سداد ما حی آثار فرزد و عناد شاهی که زمانه تابع دولت اوست
آفاق گرفته سر حرمت اوست بر اوج سحر نوز ماه و خورشید از بقیه جز آسمان صفت اوست
حکم احکام و لا یلبس الحق بالباطل و انتم تقولون حاکم حکم علیه یعنی الحق و من یلبس الحق

واقف اسرار و علوم و حکم کاستف استار که میوه و علم انسان مالم یعلم **سیدمانی** که
 پیشتر تحت او شامان که بسته . جو مورانه سپین به تحت سپینانی . سخن و ت پند
 یا ذالی عدلش که در عالم کدایان بر کج خود یعنی یابند ویرانی سلطان بن السلطان
 کس سلطان مغز الحقی و الحقیقه و الخلاقه و السلطه و الدنیای و الدین سلطان
 بینه در بهادر خان رفیع الله و تقوی و توفیق با بفتح اعلامه و سبط فی سبط الام
 حاکمه و احکامه و اغریر الملک بوجوده و افاضه و البیعد اثنا عدله و وجوده
 بر تارک عاکفان صواعق انشا و ابداع و سایر ان مساک ایچاد و اختراع مسبوط
 و محدود با بحق ملک المہمین الودود و بعد از توتیم شرایط سوال از جهت اجابت
 لایزال در اتقای نظام عالم و انتظام امور نبی اکرم اعنی و عیابی پیریا
 در استیلا و ضلال و اسفات حال ان اعلی حضرت سبب حضرت حصه الله تعالی
 با نظار عنایات الابدیہ معروض ضمایر حجاب بارگاه همان بناه و مرفوع
 خواطر نواب کارگاه خلافت دستگاہ که مقبل شفا و معبد جمہ خواجه
 عالیجاہ است بگرد که سنت سبب الہی و سابقہ جلیبہ نامتنامی رونق سنتہ الله
 الہی قد خلعت من قبل و لست نجد سنتہ الله بنید بیاجباں وارد کشته که متمول اثر
 تعقدہ پادشاهان عظیم الشان و قبول نظر تطف و تطف ایشان بر مرہ
 متنبشان اذ مال کر امت من اکرم عالمان فقد اکرمی عاجلا مستنج حکم
 مرآت ان طلبیہ کرد و تابدین و سیدہ اجلا مستنجت فوز مرادات اخوی
 کہ از جمیع مآرب لب لباب بلکه مطلب حقیقی و مصدق اصلی اولی الالکبت
 بخواہد بود و مع ذالک حل عقیدہ کہ با عانت کثرت لشکر و وسعت کشور

تغیذ نیاید بدان سبب غرض ظهور تو اند میبود و بگردن تقالی در شرف و اعصاب که با تو میماند
 ایزدی و بدتر که کفایت سردی ارند و ظهور تا بیتر صبح دولت از جنت تا سنگام بر صبح
 اقباب جلالت بی کردند بهر جا در همه حال رفیق تاملی و امان بوده و دست و تامل
 آن کالبد را با طبع و البرق اللامع بر عالم و عالمین ظاهر و موهبات و این موهبت بی
 بلاشک و بیب از بخت حجتی رای میر و همیاباد الحمد لله الذی صدق وعده و بفرست
 و اعجزه و هنرم الاخراب و حده مهر صفت در همه جا فیض بهره رسانیدند و یک
 جویم مکرمت عام و موهبت بی انتها و اختتام بعضی از نزدیکان دور و دعا گوینان
 از دولت تقارب بهیچر با مملوح تعارف مسمورند و با مملوح نوار لطف مسمور
 و بی سنی مستنرم شکر در گشت رجا و ائق و و توفیق صادق این ادعیه از کلک
 احابت برقم قبول خلی باید و از کجور کجینه و قال برکم ادعونی انجب لکم بقبول
 معقده تمام عبار اخلاص بی انتفاص شتابان شده و حده المیزینا بر حمال کجمله
 دولت بیدار و مدارس زمان بزرگان را ر حلاف کد و ن مدارک امی باز

کتابت جناب مصنف حضرت شیخ الاسلامی

حدایق روضه اسلام و ساطین گلشن ملت حضرت سید الانام علیه افضل الصلوات
 و اهل البیت ریحانیات زلال رکاب حضرت معالی منقبت هدایت مرقب فلک
 محدومی ملاذ الانامی شیخ الاسلامی ادام الله تعالی طلال امضاه الی یوم الدین و
 مساین رکابته بین الاسلام و الملبس تازه و سیراب باد و محروم ملک و دین نیامین وجود
 فایض الجود المحضت مصون از وصمت زوال و انقلاب هذامعروضه ای و شرف
 انما که مطر اشعه الوار عینی است انکه در بیست که از شرف طارفت محروم گشته

سینه نشانی که آنی منتهی شده اما جو تو چه مجسمه ای که تا این جانب حال خود میداند خاطر چه بی
 در طبع است که گاه گاه بنامه در بار کوه نشان خط کرم بر جوف نیسان کشیده بار قام
 شغفت آثار سرور که آید تا میان آن که نشان مجایون که در باب رعایت جناب
 و ضایع بلای مولانا نورالدین محمد غوربانی ۶ اصد آریفته بنظر انوار خواهد رسید
 و چون بمیان استخاق بندگان حضرت اعلی که در باره او درجه و وقوع دارد و در بخش یک
 آن نشان صادر شده بعین است که در تغذیه آن اشارت خواهد نمود و مود
 زیادت ابرام شرط ادب نیست ظل ظلیل بر معارف اهل اسلام محمد و د باد

ایضاً تفعیله جناب مصنف یکی از فضلا روم

نسیم البصائر جاب الروم و اوقب - جاباً یزیم العلب لثم تریه - تشریف بتقبل
 التراب الخفا - و باور الی عظیم سده بایه - تحفه خراسانی که همراه محل شوق و اضطرار
 بنظر فرخنده اثر ارباب اغراز و احطال رسد مناع ادعیه پاریز در و هدیه
 بخیتی که مصحوب قافله انکار و افتقار بذروه محفل فلک مائل اصحاب فضل
 و افضال ترقی نماید بصاحب انبیه بی دعاشا ید لاجرم صحیفه نیاید مندی و چه دیده
 آرزو صدی از ارقام تکلف و نفوسش نضف موالاتی است و آینه اخلاص
 از ثواب زکده عوی بمر صورت حواب موافق هد امر نوع رای اصابت انما
 که مطلع است انوار هدایت آنکه درین اوقات خدمت مولانا ای اعظم زین العفلا
 بین الام مولانا غیث مشدی از ان حد و در سید به نام روح مستغنیان رواج
 اعتقاد را که از مهبت شوق منظر انفس الی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن بودند
 از که نشانی که در احسان و عواطف و امتنان حضرت خلافت نباهی سلیمان همکام

سکند نشانی خلداده و تقالی ظلال سلطنته علی العالمین و آن عالیجناب حضرت باب کلک بر
 سر در و سگور کرد اینده و احسن ادای سپاس داری و لطف پیاں محقق شکر گذاری او
 عنده و انعام منقاعف کنت و مامول انگ جوں طواف کعبه آن استانرا نیز
 اجباب و مصاحبت اصحاب و توطن و وطن مالوف و استقامت مستقیمه و در
 اقبال آسمونیه ملازمت کنت او را بطریق محمود بلکه زیاده از عطایای مرفود درم افرا فرمایند
 فخلصه الطهور این عیالوف و مشمول این معاطف مستوف و مستظرف شانسند خاکند قواصل حادیه محل ابدیت

کلمتے ہمایون بہ شیخ محمد لایبج

لواع خصوص ولایت و لواع محمودی است یعنی رقم زده کلک فیض آثار و کاشته خامه
 بدایع کفار حساب کرامت باب درت اباب معارف و آثار حقایق آثار الذی عن علی
 الواسعین عن وصف ذاتہ و نظر فرخوس العارین عن نسایم رکابہ قطب الحق و الحقیقہ والدینیا
 والدین محمد اللابی لازال مصباح المداہیہ لاسمہ بالوار فتوحاتہ در اشرف زمان و اسعاد اوقا
 و اوان حسن اادت و استرث در انصارت نجشیدہ حسن ظن و اعتقاد را موجب از و یاد
 کردید و مواد استظمار و اعتقاد و سرمایہ تجا و استمداد را مورث تقاضف و تراید
 کنت در مقابله آن ملاحظہ شوق اینکہ و مضامینہ محبت آمیزہ مدحانی کہ از فضای نیست
 افزای روزیہ اتحاد با شما یم عطاسی کلستان اتحاد آمیزتہ بہتہ محقق و ممدی میدارند
 و امید در جنات کہ در اوقات زاکیات و ساعات بترکات کہ معراج النجاج مرآہ اصلاح
 و فلاح و نہایت الادراک عارفان سرور و افراج است از گوشہ خاطر عاطر خوف فرمایند
 رجاء دائمی و وثوق صادق است کہ بترک اجابت معقول خواهد بود و دہدای محقق آن
 مہبط غر و ترش از یکیں سعادت تر بین عقیق کہ مرقم فقرات لازم الہ کات ای الہی

بسته ارسال فرموده بود و خلفت سندس منزلت حاصل از روی اعتقاد و اخلاص
 و استناد به بودن از اعیان خدمت قدوة السالکین و زینة السالکین سالک مساک الطریقه
 بر افضله النوافل و السنن شیخ کمال الدین ابوالحسن دامت برکاته رسید و خاطر مرشد
 از بغیر قبول نظر سید مامول آنکه از صفح خمیره نموده اللوح ذات انوار جبره در دست
 خود نگه نماید و در مجال اجابت دعوات از ظاهر خدمت آنکه گذارد و بجزه وجود طائر از نجات فیض لاله نیز در این

کتاب حضرت اعلیٰ بپادشاه شیروان

عاجل بنات سلطنت آب خلافت امت با ایالت مضاب خلافت شوار عدل اعظم خرم و کیوان
 قدر کواکب چشم ملک لوک الارض قدر او رفوه و اجلام بین الانام کمر ما
 عدة الخواقین فی الآفاق اسوة السلاطین ما بالارث والاسحقاق مهر سحر
 سایه برورد کار شاه خجسته میخسرو فرج بسیار ممداد و تقالی قواعد السلام
 ما بعدة المملکه الدوله محمدا فوجات عطرسای احلاص که شایم یم آن از ریاح
 مرغ ارجان منی باشد محقق داشته ارسال ادعیه استمدات دولت و اهدائینه
 استقامت بجاری ملک ملت مذکور مجلس عالی منقبت که در آینده هموار مصومی
 امید جاویدان بر از دایه مواد دولت و کنت معروف و معطوف است انه قریب
 بحیب بذام فرج خمیره میز عقده کشای و معروض رای ملک آری که مهبط انوار سعادت
 آنکه مخاطبه شریفه علیه و منفا و ضمه که به جلایه که از آن سپهر مجید و اقبال و ملک فضل و انفضال
 نازل و وارد گشته بود در این ساعات و اسعد اوقات مورت استظهار و منبج
 اعصام تمام کشت صحت ذات ملکی ملکات و استمدات دولت بابرکات که از فرجی
 مطاوی این در ضمه و لایح بود سبب شکر ازیدی شد الحمد لله علی تعالی منتظر آن که سوسه بکس

مرضیه و وظیفه مرصیاب ایراد رسل و رسایل را مفتوح دانسته تجریریه تنظیم مرام مستبح
و مورد کردار است و بجزایات مابینه مورسانند حساب عواطف همیشه فیض بخشش و سایه کسرت باد

کتابت که بخواجه عطا الله بروم نوشته شده

صحیفه که نگاشته خانم کوهر بار و داد و سینه نم زده کلک بحر آثار اتحاد از جانب حکارم
دثار و مودت شاربحت آثار عمده اصحاب الطوفه و الوفا ذوق ارباب الصدق و الصفا
خواجه کمال الله و الدین عطار سد بلوغه امد الی غایه تا یمننا که از مبطرب بیج مو است
و مناسبت محض را بیض مو افقت و مرافقت انقباب بدر فتنه بود و اردکشت کمال السوز
فی السواد و السور فی العواد در اطیب از مننه و اوقات اعزاز ایراد یافت
آمد زرش صحیفه فتح فال با جوف و فامهر بر تاسردال مملو صد فی زکوة فضل و کمال
در جوی جواب شرف الامال آنچو طوایر سطور و نواطن خطوط فایض السر زربل از نوایر عطوفه
و الشفاق و مر اسم رعایت و فاف و وفاق در باب رمونی مراسلات و مرابطات تا جلدم
مخادیم انچنانی ناطق سابق بود مرضی خاطر کشت ممول آن که نقابت رسایل و تواتر احوال
ملکی حصایل را لارم دانسته فراموشی جایز ندارند سعادت ابدی و توفیقات سرمدی جامی باد

مکتوب

ایلیغ تسلی با رسال محبت الی مفضل احسانه منکاشتر کریم با میدی اللطف میں اولی المنی
هدول عطوف فضلہ متوافر زواهر جواهر خدائی که از بلوغ استوه صنوف این صدقه
ذوی الابصار فروغ کبیر و ظریف شریف دعوات که از شمیم فوارج نکمت آن شام
اولی الالباب استشفیق بذیرد مذکور مجلس علی و مطرح محفل متعالی عالیجناب وزارت
نباه آخف مناب شوک دثار حرمت آنار مهر سبزه دولت و اقبال مدبر چاه و چلال

کفاح و السیاح العرفی خلود الدوله الباقیه العایز و الی مدارج الجود فی دوام الحزمه
 العالیه مدارد و تقالی طلال رافته الی یوم الدین لظا ما دستنه اسباب تیسیر مال و آمانی و آثار
 سنج سبانی دولت و کام الی راز ممکن غیب و مرصد لاریب مسالت می نماید انه
 و تپ مجیب بدام رفوع غیر مزبور و معروض خاطر خوشنید نظیر آن که حاصل ذریعوه
 اخلاص که رابطه و نسبت این مخلصان بشعور ملانمان است با اصحاب و متعلقان
 داعیه توجه این حدود دایره و حصول مرام ایشان شبیه التفات تجارب معالی است
 مستور فی ملتس از حدام لازم الاحترام آنکه در تفنید ادعای ایشان تحقیقت فرموده
 رحمت توبه فرماید و رحمت دریغ نذارند که در توفیق تمام برکت و کجدهات لایق است
 فرماید تار و البط اخلاص بدان استحکام باید شجره دولت و نهال ثمرات اقبال مثمر باد

کلمات امیر شاه حسین به شیخ نجم بجانب عراق

ارقام و اقلام باریع کار که دستگیری اناصل معجز آثار مستنیاں عنبه دین و دولت و منتیان
 سده ملک و ملت با شرت عالیبه و اعباره علیه عالجهان حنرت بآب دولت آی شیخ گت
 انساب بلجا رابب الکارم و المعالی مرجع صفا دید الاکابر و الاعالی المفتخر بحزمه الاعظم
 و الامجد العایز من اند حصول المطالب و المقاصد لآزار انوار و لذت فی الآفاق
 مساطقه کالغفک الاقبال و مدبر الانق العز و الجمال سبب و توفیق و امتضا و مخلص
 و افرة الاعمق دهنده بود در اعزاز منزه و اشرف اوقات افترا انیت حوس مخا و با
 مطاوی و مجاری فوی ان مبتنی بر استقامت منباج دات ملکی ملکات و فراغت بیکر
 عیسوی برکات بود موجب از دید شکر بانی گت مدد تقالی و الحمد لله و المنه بعد
 هذا رفوع جزیره آینه نظر که مرآت صورت عین و جلوه کاه شواهد لاریب است بیکر داند

که در نامه نامی ذکر معذرت و اتمه که در حدود آب ارسس میان بعضی از مردم آنجا
و نوکران فقیر دست داده بود مسطور بود اگر چه آن امر بنا بر ملاحظه توفیق
مردم که بدست نوز قلی بیگ که حب الحکم شفا اول و ایس و جلبس این مخلص بوده
واقعه شده بود اما ناعایت با وجود عدم اصطبار و اعتبار درین امر این مخلص مجرب
می بود و چون از اینجا معاودت کرده بشرف رکاب بوسی حضرت خاقانی بسین مکانی
خلافت نبی ظل الهی خلد سجانه ملکه و سلطانه رسید بعد از ادای شکر عواطف سلطان
که در اینجا نسبت این مجرب در حد و قوع یافته بود شرح آن سوره ادب که از مردم این مخلص
بطور اتمه بود و بوعرض رسانید آن حضرت را بنوعی بایره غضب در اشتغال آمده که
منیجو استند که نوکران فقیر را بعضی سیاست رسانند و بعضی دیگر را بنوعی نادیب و تعدی
نمائند که سبب اعتبار و انتباه دیگران گردد که بنده سبب از امتزج و جابوض رسانیده
استدعای تاجوز از آن کرد و چون خاطر نشان آن حضرت شد از سرخون آفریدم که گشتند بعد از
حکم شد جبره حکام حدام کیوان جناب این مخلص صحیفه ائمه را نوبت که مضمون معلوم فرموده
در محل بوض رسانید اما چون در آن اوقات موبک ممالیون عازم نواحی به راه رود گشته آن
آن مقام را منجم سوادقات اقبال داشت و فقیر را نیز واسطه طاری شده بود که از غرر رکاب
ممالیون محروم ماند و این صورت در حجاب تراخی و توقف می بود که تا اکنون که در بنده
عنایت نامه بعد از توقف بسیار که بواسطه شداید مرض که در راه کرده بود در عاشره رمضان
رسید و نامه که می رسانید در حجاب و التغال بر جا دستفنا رسبل گشت و الحق در مقابل
آن لطف پدید بر چه معذرت نواز خواست ما شرم سار مانده را نصیحه نامی خویش
لطف تو خود می کرد و خوب و نشت ما مستدعی از محارم اطلاق آن که پوسته بار سال رسبل

مستحق خاصه بحکومت لایقہ ممتون سازند و از ضمیر الوز مخوف نماید شجره دولت
زینت سیاح معدلت سلطانی بار و روسایه کتر باد مجد و آلہ الامجاد

کلمتہ کہ حضرت اعلیٰ بہ یعقوب بیک نوشتہ اند

علی الجباب کردون قباب خلافت امتنا بصفحت اناب اسس سلاطین کا حکار الجب
خواہی عظیمہ از مظہر اسرار ربانی مطح الوار صدانی الموفق بوفیقات السرمید
المجید تبا سادات لازیمہ والابدومہ الفایزہ و موایب الامعلام العیوب معین السلطنہ
والدنیای والدین یعقوب بیک نصیب اللہ و تعالیٰ لواء خلافتہ فی الدہر خلافتہ فی الد
محمد الفایز عوانی کہ ذخایر خرابین سابقہ آتاه اللہ الملک والحکمہ و علمہ بما یشرار
رؤایہ فراید و صواعف شریف آن تر صیغ تقاضای باید و لطایف فراعانی
کہ دفاتیق معاون عارفہ و اللہ لوبنی ملکہ مرشیاء و اللہ ذو الفضل العظیم
بجوہر زواہر کالی و لالی آن سفالی آن نوشتیخ تر ایڈر بر د نفا رباط فلک
انساط کرد ایڈہ مستدعی اسندامہ امور مملکت فیج القضاء و استقامت مهام
دولت کیوان ارتقا محمی باشد ان زانی لسمیع الدعاء بعد ہذا رفام صحایف
جمیر عینی خراف ایف آن کہ جون ہوارہ دواعی نیت و دعاوی امت نجد و محمد بر
کہ صوابہ روابط اتحاد و مودت و موافقہ قواعد اعتقاد و محبت بین الطرفین
جون مبانی سبغاشد ادا اشند از بدید روز بروز در مرید درجات موافقت
و مراقت در عرضہ روزگار و صحیفہ لیل و نہار سمت اعتبار و اشتہار
یابد بنا بران درین وقت باستعلام و استنشاد جاری احوال امان و نسیج
امور اقبال محنتہ مال مستمگشہ متوقع است کہ ہمیشہ ابواب ارسال سلاسل

تختہ

و اعلام کیفیت و حمت و دولت قدسی دلایل مرصع داشته **دشمن رفیع اللام**
 و آنجا در آننگن داند و اسباب مغایرت را من کل الوجوه مفقود شمرند که امید
 ربانی و فیض فصل سجالی حسانت که طبع نباستوار و فار و دفاق و وضع اساس
 مایه را آنجا و التناق رسوخ و استحکام باید که نتایج آن سر ذکرا حلاف نامدار
 و احفاد عالی بنا رعاید گشته کارنامه ارباب دیس و دولت و دستور عمل اصحاب ملک
 و ملت که در زیادت اطباب منفضی باطلال و اسباب تجره خلافت
 بنمات معدلت مزید باد ما البنی و آله الاهی و امیر المؤمنین

رقعه که یکی از دوستان نوشته شده

ناز قضای کبک دوران و انقضای فلک تیز رفتار خگاه دولت ناه جون
 دور ناله بر حوالی ماه منزل بمتر لم حله پیمات قطرات انگ م ماں جون رشتی
 ابر نیال دشت غم را بکل ولاله اندوه ملون دارد **خیمه زدن ماه و از شکم لهما لاله**
 موجب بارنده کی باشد جرم در ناله شد **گاه در بحر شرک از حباب لی حساب از دوی**
 سعادت فرجام را نمونه پیدا **و گاه از تیر آه حیرت بزم فلک خیمه مثال آن بار گاه**
 سعادت نیاه را قاتل هویدا **نا بار دوی قوت خیمه نم ساعت تیر آه سوی خیمه افلاک رود**
 اکنون امیدواری از طلوع کوی که اقباب اقبال و طم و نشو و نجلیت خورشید وصال
 آن که کل نموده پیکر عم دیده که محتاج باب مهر سحر حرمی است از زمین کام
 و از بار شادمانی طراوت و زرمت پذیرد **بازی و درون جان من منزل کن**
 با جای درون دیده **بدر دل پرتیضا کبک منجی کل کن** **القصه پانفکر من بیدل کن**

رقعه از لفظ در بار حضرت مجایون به پهلوان در دیش محمد شتی کبر

موزه مغز آن که سبب داده که ممتز آن دوران است بر وجه رسا که خدا ^{لطیف} ساحت
 به سبب سروران و در آن در دانه درج باکی و لولوی لالای صدف جستی و حال
 فرزند دولت مغز دهلوان در ویش محمد لطیف بیکرانه مقرون و عنایت خرد
 میمون بوده بدانکه در وقتی که هبلوان آبنیس و مرزبان خلیس هبلوان محمد حمزه فشار
 در آینه مرک بدیده بود و صدای زک رحیل از تیر بند یک اجل نشنیده دایم
 عرض حالت سوال حاجت یانه سر را عللا لازم میداشت اکنون که مع روشش و خوش
 خود را جی شنیده کبک سا سیل کوه سار عدم نموده آن موی شگاف گفته بر دواز
 و آن عیب دوست عین نواز بجای اوست باید که سنت آن پیش و قوم را از دست
 که دستیکه او بهمان خواهد بود که در آن فرزند از ارباب حاجت روح نهنفت خیل محتاجان
 با حیا تو حاجت مند باد شتلا از دهر که نشد باک خانه هبلوان گرفت عمر خوش چون دید ^{و السلام علینا}

رقعه اخته ی بهمان طریق

اینکه در وصف باکی دیش - احتیاج دلیل و حجت نیت - کنم وصف دایمیوش
 زان که اورا وصف ^{تجربه} - سکایه که خوب در نکامه رخ خبری پنهان دعوی نماید بیک
 تیز روم قدم فرمیدان آنا و صدق نمکاید فرزند که هر گاه که در سعه که فلک
 طاس سانه چون کبک دری جلوه کند خود س صبح آینه نام جرمه محتسب و نسر اید
 سر چند بافت مرتبه مرکز ذکر کند - با خاص عام و اصلی و لولوی سلوک خویش - خوش
 لجه که تا بکک رفته بود اش - در جرح رفته زهره فی دو دو رخ جوش - روش طبع آینه
 غیر هبلوان محمد کشی که بدانکه که عرض داشت که محبوب حافظ عنایت الدیر محمد دهد
 از مروض پایه سر بر جرح میر که داینده بود رسید معون معلومت متعاقب آن خبر رسید

که بحکیم تقدیر ایزدی تسلی خطرناک از نواحی استخوانه ملائیکه استیلا حضرت محراب
 باری گذشته نعمت آباء در امر عبودیت یافته بوده و از بهلولان فرزانه جمعی از عرب
 و عرب زاده را بنا بر عادت بمیون باشد سبب بابت فدا داده خود از آن مملکت
 پرزدل حبیته بعنایت غریب نمود می باید که گاهی حالات را عرض کرده متوقف
 عرض حالت و سوال حاجت لازم دانند آن مجده را باب هنر را سرور
 هر که که غایب از می قصد هنر از اجماع فرج باید او را مره و زوزوک طلال زبید او را شش

رقعه احسنه بی همان طریق

ای آن که بصدار صحت بهیست . رفیق تو بچ حاجت . و صفت کیم که ذات میمون
 از عنایت مای صفت حاجت . یعنی در دانه صدف طریقت و موی شکاف رموز
 حقیقت پرورش خیمه بهلولان محمد کشش که آن که در یکی او کس اسمن بر نسیده
 و در سخن او که بیکی ناس که کرده آن که او بر فرار خبر فرج . مت پیش حالش آینه دار
 بهلولانی ذکر مایکی او . که بود در جهان غریب شمار . بعنایت بی در بی مخصوص
 بوده بدانند که مدتی شد که ریایات لغت ستار بر تو رحمت برین دیار انداخته
 با وجود آن که نشانی مشتمل بر رشتن احوال او در سناده شده بود تا غایت عصر
 عصره داشت او رسیده از و بعنایت غیب نمود و معلوم است که نسبت که عمل کرده
 و کج حاجت از نشن طعن و اعتراض حلاض خواهد شد . متوان یافت بکنتی فوج
 که لغزبال برین دیار از کیم می باید که سوخته آینه اهلان ای رنگ داشته همراه
 یک جدا و شمال عرض حالت و استدعای حاجت خود لازم دانند و الام الا علی

رقعه که سینه که از اهل لغت نوشته اند

سبب ساز بود که در این نوشته که مایه منت گاه کامی آید صحیفه دلاویز وفا و وفات
 شش شوق ایمن و اشتیاق که حوں کلک بهاری مغ دل را موجب نوای ناله
 در سایه کشت و ذبک روح روح را آن خاطر عشاق برین از سر و سامان گذشت
 و صکفان را در پیش پای راهبان حال بدین ترانه مرغم است قانون عیش مانده نغمه مراد
 کتاب کو شمال غم در ساز یافت و معنی میقان با دین نامرادی را که لسان مغال بدین
 برین زمره مشکلم بود دور بر کاغذ رسم جدا می گفت تا درین دایره کی با بهیم شوند نیم
 از دور و در فیه اطمینان تمام حاصل شد و ضربی بی غایت روی نمود آواز
 طرب و نشاط از لایه جمع چهره های متجا و زیبار با لبی و آله الامجاد

کتابه خانقاہ بیرون عراق که خواجہ افضل الدین محمد احداث فرموده اند

جول ارکان عمارت خیرات را کت به حسن یوفون بالند و نجیوفون بو ماکان شرفه سطر
 مفرد و معین است و پینال مبانی صدقات بنزله خلوص بیت و لطیفون الطعام علی وجه
 مکین و تیار اسیر مشرف و مزین لاجرم حکم رای و فاکیش صلاح اندیش محض سلطان
 الاعظم خان الاکرم حافظ بلا بد اسد عن طوارق الانام حارس عماد اسد عن
 جواد س الایام السلطان بن السلطان بن السلطان من السلطنة و الخلافة الی العمارت
 سلطان حسین بهادری خان حلد اسد نقالی ملکه و سلطانه بنیاء این خانقاہ معارف پناه
 و مقدره مقابل آل ام فرمود و تشیدار کارا و برین وجه ترج خود که چون نده درگاه
 المشرف بزماره بیت اسد الراجی شفا عه النبی المرسل اقل العباد افضل در وقتی که از
 استنای میمون بجاسب جاز توجه فرمودند نذر کرده بود که سرگاه بدیدار میایوں تقد
 آید و شکرانه مبلغی وافی از حاصل الماک خود تخفیه مجلس معالی میایوں گردانیده است دعا

نماید که حرف عارت مدرسه وفاقه فرمایند که ثواب آن روزگار حجت نماید آن حضرت
 عابد کرد و عطا و فقر را مامن و معدی باشد و الحمد لله بما یه که درین وقت بدالات
 مادی عنایت باز بخدمت این درگاه سرفراز گشت بکلم واجب الابع بر این حیاط
 نمود و بشیخ صدر از رواید سید رجال و دود آن که حاصل املاک و حرمت سحرعی
 که در قشایم یون ثبت یافته این ممول حصول سویت و من اعد العیون الرشاد بالبنی و آله الامجاد

رقعه مطایبه که به پهلوان درویش محمد نوشته اند

ای کرده به یک صحیح پنی صد تیز - ایچم شده جیح و حاجت بر برینیز - از یکی گشت آن که نزاری
 جذال که کند کیر یونا من کیر - بهلوان زمانه و مرزبان فراتنه آن صدف موت را گو
 یکیتا و آن بحر قشوت را بودی لالا ای ساخته سرور آن مننی حاجت - وی حیل
 غریب زادگان محتاجت - آنان که فرو و شکب و میون بازید - بخشند بتادی دل خود تا
 آن خویش و قید را کل برسد حواص مردم فرود بهلوان درویش محمد بنانیک کاسار
 و شفقت غریب دوست غریب نوار مخصوص بوده بدانند که جزد نوبت از روی
 تا که و حجت حکم فرموده اتم که هرگاه از موکب نمایون دور ماند حالت و حاجت خود را
 بوسیدم عرض داشت بوض رسد در دستور بهلوان معفور دایم عرض احوال لازم داشتند روی
 از سنت او تا بدو از خبر عبودیت و خدمتکاری بیرون نشتا بدجگونه از ستمی عامل بود
 و عرضه تاخیر خوب تواند پیود می باید که از روی امید داری تمام عرض حاجت و شرح گامی
 احوال خود را در بران و غویش خود را بدین درگاه بدریک قند حاجت مندانت لازم داند محمد لالا الامجاد

رقعه مطایبه پهلوان بزرگ

صد سال یک صحیح ناریخ تا جوتو - در را عشق باکی روی باد نشان - دلما می خلق مهر کس نیست آرد نرد

زان مان که سوی خانه رود فرج کسنان یعنی رزبان زمانه و بهلوان فرزانه آنکه در دور کرد و با
 کس از جز او بسته و در دور بوفلوان که کس از آفت او رسته بطالع میمون و بخت میمون از نفل و مانند
 و خویش و خویش و نغمه نازت بهلوانی که مابوی شکافی خود از لاف تبک است
 است که چون استزه دایم لب نکست صافی طبع روشن خیر بهلوان محکمش کیمر تعبایتل درین
 اخفایین گفته بلبلد که مزاج مبارک میمون در کمال صحت و سلامت و زنا هایت و استقامت
 و بیسرح کونکر وی بر مائیمه کمر انوریت باید که عنایت بی علت را متوجه آمال و امانی خود در آت
 پیوسته عنصالت و سوال حاجت لازم داند **ایضا بشاریه نوشته اند**

بهلوان نامدار و مرزبان رور کار لولو لالی صدف مروت و تجرید کواکب الای جرح نموده
 و تو زید آن که سر حومه احلاص از شامه صدقش مرتبه کمانی مافتر است و مبهج نایج انفعالش
 بر صحنه دهر جو ماه مینر تا فتره آن کوشنده نام مغر دایش مشهور جهان بهلوانی مایش
 چون فهم کند خضم رک قترش از رتس فترت از بهجت اندیش آن ذات میمون او محبوب
 شادی و طراست و تیزی طبع مورون او بیک سبهر را باعث ریج و تقب آن که سر
 و را در طلعت او آینه روشنست و متر آن عصر را جز اطاعت در کردن
 ای نه روی که وقت نمر جح کاس باز از نای عمر تو دردم سبق گرفت نوشتن صنایع کفصمانی تو
 از سر جی و سفیده صبح و شفق گرفت پیشوای اهل نیک و پیر بند و سر آمد خویش و خویش و بند
 بهلوان مغر و بهلوان درویش محمد عنایت و عاطفت مخصوص بوده بدانند که در یوز ه حاجت
 از درگاه شتر یاریان حجتی است معتبر و عرض حالت بر آستان ایشان استی است مغر
 بنا قبل ازین میدانان دره زمان نوشته بودیم که سوخته عرض حاجت بر درگاه سبهر است
 لازم داند درین فرصت که مولانا در و سینه محمد او بهی آمده عرض در وقت او کند بر آید

و بحر محبت و فراغت اهل آن تکبیر لعرض رسیند ضمیر انور میاید خوش حال گشته قانع و مستحسن
و تنقذ شما نه تقدیم یافت و آثار عنایت و عاطفت ما نشا بد و معاین او شد می باید
امید و ابرویست نظر بوده در مواد دعا گوئی و ثنا خوانی افزاید و از قاعده سلوک
سهل و آسان بر حرم مبرور صبح حال تخلف نماید باقی حویشا و بختها و بذل و و ثنا خوان
و قافدا ما انجا از حوزد و بزرگ بنویید عاطفت پی در پی امید و ابراست
دنز ابط دعا گوئی را می داشته سمواره عرض حاجت لازم شناسد محمد و اله الا حمی

سواد کتابت که در تغویز رباط نوشته شده

قافله حمدی که اولین منزلش رباط سعادت ارتباط فادخلو کما سلام امینن تواند بود
و راحله شکر که در عاده طلب و ابدان توب شاه راه رب از لینی منزل لامبار کاوانت
خز المهر نمین تواند نمود در نهای رانزد که ره روان وادی عنایتش را منزل موصلت
مرحله است و کاروان نوادی که منشش را دلیل هدایت در ترقی و موهوبی مسیحا الی
مرابطه استقیم اما بعد بر ضمیر عاکفان کعبه آمال و عاکفان قبله اقبال محفی نخواهد بود
که سالکان ممالک دین و سایر ان منازل نمین جمله مرک را در آئینه زلال آسای سرب
دیده اند و از خوانان دهر جا بستی گرم و سرد روزگار حبشیده کاروان سراسر
عالم امکانا عمل اقامت نداشته اند و عمت بلند را بر بعضی اصلی گاشته ازین رباط
دو در حوض زینت رحیل رواق طاق شیب چه سر بلند است عرض ازین مقدمه
آن که در تاریخ سنه اهدی و شمایه که عمارت این منزل مبارک که از آثار چیز خواجه علی
مود و درین عهد در تاریخ سلطه اتفاق افتاده بود روی بنام و اندر اسناده بود
یکی از مرفه خدام درگاه سبوح احتشام حضرت سلطان الاعظم الخاقان اکرم خلاصه العرش

علی با صدق الارضین کشف العقولین بما ذل فی فیت مع السلطه و الخلافه و الدین الی الباری
 بی سلطان سین ببادر حله اسد مکه و سلطانه بابدان و فیهات سبحانی مستود کتبت و
 کما فی رویت بر احد اس آن مبادرت و وزید و انار لال و دار دین منزل استغیا
 بود که سعی اول را بدعی فیض یاد آورده در ذیل آن بانی ثانی را نیز از حاشیه
 خاطر فرود گذارند زبانه قبل من اکتانت السیح العظیم با برحم الرحمن

رقعہ کہ حضرت اعلیٰ نجاب مولا با معین الدین واعظ نوشته اند

ای تارک ارباب هدایت رانج و رح کو یک قطره محیط موج حور لوعه بوزج در ظلمت دج
 عالم بوزج شمع رویت بجای نقطه سجد صحف هدایت ازلی و منتخ فائحه مصاحف
 عنایت لم یزلی مرین الطباق اوراق رور کار حشره آثار عالی عزت حقائق شعار معارف
 دثار شریعت آثار هدایت منبقت ولایت مرتبت تقویٰ آب مکارم ایاب ذوالهم العظیم
 والمدراج البهیه مرشد طوائف الانام بعقیده سلف الکرام قدوة الامجد والا عاب کیم
 لازل کاسه معینا للسنس سکین و معیشا لسا لکین یاد و بر تو انشراقات باطل بدستی
 موطن بر مراتب قلوب اصحاب ارادت ساطع و افاضه انوار پی در پی در بحر خاطر
 اهل طلب لاج و للاح هذا مرفوع سده کرامت سفار ککه درین ولا جناب نبیاد
 ماب نجابت انبساط سید رضی الدین الو المعالی مد ظله العالی بدین جانب شریف
 فرموده خیر خبر استقامت وصحت مزاج استرف با ثایم القات خاطر فایض مستشفا
 روح عنایت آورد ما دج که رسید و تو سلام رساند و رض سیدستان جان کویا سلام
 مدالجد و المکه که ذات ملک صفات لازم الرکات از مکاره زبان در مخاین اما نسبت بخاری
 آموخت و بر وفق رضای ملک منال امدیان که شرح و بلج ایشاد و وفات در کاشانه حیات خدیگ فرزند

که بواسطه نورانی غمزه غمزاتصال بیدتخره طینه هدایت در کونستان سلام بار و سوره کثره با کجی

تقریرت نامه که یکی از دوستان نوشته شده

کیتی که قرارگاه رخ و المت عیش و طربش بر سر اندوده است - عاقل نهند ساحتش حرت و جود
کان مرحد نترلی ز راه عدت - جود ایقه حیات را حبشیدن شربت اجل با جارت و کوشش
موش را شنیدن ز رزمه فنا بر عجز و اصطراط ز نام ارادت را عدت قاید توفیق
باید سبر و عنان مراد را بر بنجه مقصبا باز داده آرزوی دوام و خلود بناید برد که اعلم
و الهیه ترجعون انشا و بعد آن کاینه روزگار در زمان حیات از عمر و دوستکامی منسوخ
و بر جود در باشد ایندهای رای شریف آن که بواسطه ستیزه روزگار پراپ اعتبار
و سنگماری صبح دوار آن برادر با جان و دل برابر را بعد از انواع سعادت
و اوصاف مرادات که دست داده بود و بدان سبب محمود جنین هنر حلالیق ننده
حوادثی روی نمود که موجب محروری چنین که حالا ذکر شده انان سنگم اندوه کونید و بشنوده
و نویسنده و خواننده است گفته این معنی بجز نقد بر اسمانی و نقضای ربانی امری دیگر نمی تواند
اکتوں چون مواخوس و نیک اندیشی این فقیر از بدایت حال تا نهایت کمال آن برادر محقق بوده
و است از روی نیک خواهی الما شل آن دارد که بر کرد احوال و اعمال خود گذشته از سر چه بناید
و نشاید استغفار نموده دست در دین انابت زند و بجهت واجب الوجود بنوعی باز کرده
که تصور اموری که مناسب بوده باشد در تعمیرش صح حال کند و بعد از توفیق این سینه
روی امید باستان حضرت ولی نعمت که حقوق ظاهر ایشان بر عالم و عالمیان از اوقاف
روشن تر است آورده خاک رقیب آن در گاه را شرف روزگار و پیرایه افتخار و استغفار
خود شمارد و بپینداند که اگر در پس معنی تقافل و رزق دیا در ادراک آن موهبت تساهل نماید

والمی که در حیطه احکام بخرد بالجایه روی خواهد نمود و آنست که در وقت ضمیر کمیها تیره
 در حضرت بیج کوزنه علاج و نذار کی بخواد بود ز نهار هزار نهار که در بیاب
 به نماید که این طرز استنرم کند حاجت بلکه موجب حفظ اعیان زیادیت جز نبوید توفیق ترغیب

انشاء مرقع حضرت میر

ما مرقع مع بدیع الابداع کسبهر رباع خلقت و شق و الیل اذ الیقینی والنهار
 اذ اجتمی البق فام کشته و ناصحیفه جویع پنهانی طلمت ز دای فرسای مهر تنوع
 لازم الرصیح و الیل اذ اعوس و البصر اذ انفس موعده یوز ظلام آمده صلح عمری
 تمامه قدرت بی قلت که بعد از شکیب سواد حفا القلم بایسوکای الرطب لسان است
 و قلم قطعی رقم خلوت پی علت که بسطور هدایت نشور اول با خلق اسد القلم عدت
 البیان بر اطباق اوراق کن فکان که معصده و قد مصدقه و فی نختها هدی و رحمه
 ست القواف دارد جهان بخلق نموده که انعام استمداد قایم معانی و فانی
 و اکشاف و اسکشاف بنانی بسع المثانی که از بدیع نوع بشر و ایجاد وضع احصام
 و صور مطلب اعلی و مقصد انسی آنت پی توسط العناط و عبارات و توسل اقوال
 و استعارات معذوره و میورنیت و ابنا و اسقبای آل در خلال مرود و دور
 و اعصار جویه ثبت نفوش کتالی و مقوم خطی میرنی که اگر نه فیک کتبت بود کی ماند
 شکفته معنی رکنیغ فکر جان برده از آب سلسله در حزن اگر نبود نماز رکوع بیان سابع شرح
 و چون هر کجا از فنون و بیایع و صرف و ضایع را در دناست و اعتلا و بدایت و انتماء مدراج
 و مقادیر مغز و معین است و مستقنای طباع سیمه و اذمان سینه آن که در تحفیل
 مقاصد هنر افشایع امتناع نموده طالب درجه علیا و رتبه قنوی باشند سپاس

درین صفت روح برور و نصیبت روح کستر که قبح آن رسا ان الکرم البیتان شکر خانی
حایت افزای ناطق الحق الحق **ا** که بیخ مزار که سستی بر کفار **ا**
از سواد کفر افکندی بطلمات علم **ا** و ان که که کلک که مارتش بختش آمدی
بایستی هر خطه فیض از سبدار لوح قلم **ا** اسد عبدالغالب امیر المومنین و امام المسلمین
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بدین عطر رفته که علیکم بحسب الخط فانه من مغایر
الرزق و اگر نه رفعت بایه قدر و شرف این فن و الا که بر غیرت ساسی آن حضرت
محقق بودی تا مسمت عرشش مایش از مبر مقام ملک و ملکوت و طوف مطاف
عالم لاهوت و نامرت بر توالقات رسالت کتابت بقیلندی و خدیو تو
و لالی متوالی از نتایج کلک بدایع نگار و ولایت آثار بر صحیف لیل و نهار کلماتی
ناخته گوهرت ز بحر و لائیس **ا** هر نقطه که در آن قلم درشت **ا** و **ا** کوسمی که بوده در بیدر **ا**
چون خاطر در نامل حوش **ا** و نیز از بعضی از اکابر دین و اما حد راه بعین بران جمله دارد
که نقلی الکتبه فان الکتبه من هم الملوک بس حکم این مؤیدات سعی موفور و جهد
میور در استکمال و اسحقال این امر از قبل لوازم است و چون بنای نفاذ و شرف
آن در طرف تعلیم و متابعت فواعدی که در خطوط ما بهر این صفت ممول بهابسته
منقر و منحرف درین وقت که پیر لادی و عول عواطف حضرت سبح حضرت
جامع این مرقع نص بد کما نص رایات **ا** هر بیت علی مفارق المسلمین بخدا
جمع کثیر و جمعی غیر از صغیر و کپر که سلابت فطرت وجودت قابلیت در ظل ظلیل
عاطفت و ارشاد این استخوان راه یافته با نعل سی رزم مهارت خود بر صحیف
در می نکاشند بسیاری از نفایس حواهر و شرافت زواهر که عبارت از رزم کرده

کتبی استناد آن باشد در فرانکت جمع کشته بود و خاطر عدستی مانترا آن حضرت
 مستعدی آن کشت که بندی از اوراق و اجزای اساطیر و مناظر دیگر دالک را مثل
 کشته از فضل و تفریق صایت نموده و تلقین آن امر فرمایند و تمامی آنها را
 بطریقه و صافی پیراسته مرتقی تپ نمایند که در حصانت و منانت جلد مایه
 و محفوظ تواند بود و طالبان را از آن حظی محذبه حاصل باشد بنا بر این بعضی از فضلا
 خط تناس و عرفای سر اقتباس که بحیله مهارت و وقوف مجتبی بودند
 مدتی بنواغل آن اشتغال نموده جای طاهرست تربیتی لایق و تربیتی موافق
 دادند و اجمال و اتمام در عام سبع و تسعین و ثمانیام موافق عددی که از آخر
 این ایپات بطریق عمل استفاد میکرد دست داد تا نسخه جها را رینت شد
 این مرقع **یابد از وعطار در کار خود نوشتا** کافور کون چشمت کشت و گلش از خط
 مردم بر بخونی از نو خطا کبتما **پرسد اگر کس من نارح اختنا مشس**
 گویم پی مرقع جمع آمده در ثمانا **والسلام علی من اتبع الهدا**

رقعه احسری

منتور سعادت دو جیبانی و بر و آن کرامت جاز دانی که جهت صبح از نور چشمت
 صفا و ام کرده بود و طره شام را شک سوادش بدام کرده و از شب تا امید
 لایتا سوا من روح اند نسیم صبح فیز دلا و نیز لیطین قلبی ساند حوں مدلول
 آن صحیفه عرف قبول از خیر خبر لازم الالبته حاج صحت مزاج آسایش روح
 و سرمایه فتوح آورد و اسطر لضعف و توفی و اعتقاد بکرم راوف
 بالعباد کشت حمد الله المقام و شکر اله بعدد العاش للانام حال این کشته

صحای لب و سوخته سوم این ماده نیز از لب حواله نمود ای این ربیع
محرومی میل ز جرم کلزار مجوی روانه رتغ شب آری پی بر می ای که افند کینار
جوانحت فریت ز جبر رخ یار طواف آن استانه ز دیگان رامیر و در وقت دکار رتغ یار

جواب مکتوب خواجه محمود پایادیس

وثیقه محبت و وداد و صحیفه مودت و اعتقاد که از گذارش خانه حادث
طراز و کارش فلک سحر ساز رفتم نقید یافته بود بجز نبزی و مستی
و بهتر من نکامی از مطلع استفاق مسوز افاق گشت حوا بر معالی که حرفی
جوهر شناس بدقت ذہنی چون الماس سوخته در درج عنایت عینی
اشارت نهفته بود در تنوع شبستان بلوغ بلکه شبستان طلب را گوهر شب
جواب شد مکتوب تو کوشش نکته عنایت طراز در لیت بر باز که رنجینه راز
لی فی غلظم که از پی عنایت و آرز خوانی رتغ آمده بر تخت و ناز و زلال الفاظ
در رعایت روان که ساقی طبع کوثر پیمان و معاشر خمیر عشرت افزایا بشیره جاب
آمیخته در ساغر عبارت ریحینه بود حاشی مشرب شادمانی بلکه همیشه آب
رژد کالی گشت دو کلمه در باب مدحت گذاری و سمار گذاری ارقام خامه
بمغز نظام که سابقان مخلصان مستقام واقع شده بود و ایشان او را
بر حسب آن بعضی الظن اتم بر غیر صورت حد مجلی تصور فرموده بوده
بنایت عنایت نمود صاف بر خا شسته پان غیر مداحی و تعریف واقعی نفس الام
چیزی تواند گذشت سخنانک هذ بنیان عظیم اری صورتی که خاطر مسکیز
آنست که از صفحه انشای بدیع آن حضرت از رپور شعر عاریت و سبب

عبارت ایشان از کل نظم خالی اما مردای مصحح باب و رک و حال و خط و حاشیای
 مایه و صبی عذر خواست و اوراق روزگار بر سخت افتلام که برایش مریز باد

کتاب مولانا محمد الحی منتهی

حصول منتهی دیوانی و قفا و طبع و کتب محمول بفعل اندام ایشان حاتم تقدیر بر صحت
 کانیات نه در وفق تدبیر جاری می سازد بلکه صوم و محقق است که دیده طالب را
 از جمال مطلوب مهجور و حجه مطلوب را از دیده طالب مستور می دارد
 فاما زهره از عاشقان صادق الاعتقاد و مزقه از محبان بجز خدا نهاد که قدم
 نوب در بادیه طلب ثابت دارند جناح جناح را با امید فلاح گسترده بخشش
 و از انوار تجلی آفتاب فراخور قابلیت و استعداد خویش بهره ور
 و فایده بر میگردد و هم صاحب استحقاق طالب متفاوت است آثار انوار
 مطالب نیز نمی شناید که متدی باشد چرا که نتوان ماه جاه مشغ را در مقابل
 بدر انور و جواخ صیحه در معرض مهر حاد آوردن محدود و المنه
 که آثار وجود و مهر آثار آن حضرت آفتاب حاکمیت عطار و فطنت چربیس
 رفعت خلد اند و لغالی فرایده نوایده للطلایس و المرشدین شایع
 از است که در پیاں نبان قلم دوزبان از عمده او پیرون تواند آمد و کس
 در عاکوای که کمر اخلاص ربمایا اختصاص بسته سواره فضای سدا اعتقاد
 را تاب دیده و جاروب ثمر کمال فراشی نموده زبان مقال را بدین ترازه مترم
 میدارد من عابسانه عاشق آن روی مهوشم بی منت نظر بجنابی از و چشم
 از حضرت عزت در میخواید که نگاه منادی تقدیر ندای استجب لکم در داده

از طرب استقیم الحال را پی مانع مزاجم بطالب و مقاصد سازد و در وجه حاجت آنی و قیوم
کلی الجمل کتاب در روز دوازدهم ازین املال و تصدیق دست سعادت و جلالی بخند باد

عرضه داشت یکی از پهلایین

آن که جوید بدعا کام مرادش بر روز . آن که خواهد از خدا جاه و جلالت مراد
وال که گزیند سوسن خورشید شایم نکند . که کند جا جوید که ایان تو در صف فعال
بمعرض عرض و موقف جلال مراد که در ایام الاوقات براتبه دعای
دوام دولت و قاعده در یوزه جلال و حکمت استتعال دارد از طرب
عینی صورتی را که منتقم دولت درگاه بوسی باشد منتظمی باشد آنه برتبع و
حون مضایب کالات انتساب مولانا نظام الدین عبدالحی مدنی میگوید
که بنا سبب محبت و مودت قدیم اتفاق خدمت شریفش سعادت ملازمت
حضرت معرب الحضرة دست میداده و الحق تا غایت آنچه معتقدی
فضیلت و قابلیت و انسانیت و مروت حال اوست مشاهده رفته و بر
امید آن که خوب معتمد اعلاص و عبودیت متوجه آن استانه است طریقه و عبودیت
و مقبول نظر کیمیا اثر اقتدا انشا و سه وعده العزیز شجره سلطنت و اقبال بر شجرات جاه

رقعه احسنی

و جلال سر سبز باد
پیوسته مر از حال جسم و عرض . حقا که سمیت و عین بود عرض
کآن جسم لطیف را بخند کنه ناز . فاسخ عینم همیشه زایب مرض
حمدی که سزاوار این نعمت عظمی و شکری فراخور آن محبت گبری که پیمان
صدق عقیدت و سفای نیت ذات ملکی سمات روی خوده باشد بنیان قلم

سکته

کشته در این جگه نمت تقریر و صورت بجز باید لاجرم در اطباء آن محض نمی رود
 این استند و تقالی و تقدس که آن پیکر خسته فال و عنقرض خنده حصال از مبارک زبان
 و حکایت دوران در حال امان بوده سالهای بسیار و فرمهای بیستندام است اینجا بجز
 بیشتر و حدوات لایق است بر هاست علی افند که در حیات از دی حامی و کفایت سردی کافی بود

رقعه آخری

حون از روی خسته فراق جز نگره بخنده تقالی نیست رحمت و جوی بسته استیاق جز نگره
 جرمه وصال بی لاجرم جم پاری جز در بوزه آن کاری و دل آتش باره آتش آن با
 ندرد امیدوار ز فیض جوی بار خانه آبدار آن که نهال امید خاک را زنده بر و مندر
 و زنده کشت ناز و در مان خشک سال بجران را از سختت کرمت سیراب کرد اینده بمنه و جود

رقعه افریغی

خفته غنچه و الا و سده معلای اعنی در گاه ملایکه نباه عالی حضرت هدایت منقبت عوشر
 قدس منزلات اللهم متع الملمین بر نجات طلال هدایت و ارشاد و جز عجز و انکسار
 و افتقار محتاجان ابر نظر کیمیا تاثیر نتواند بود امید که شرف درجه قبول یافته
 و دای رد کرد و پیوسته تفریح متفکران بوادی حوام و مستخدمین کاشانه
 افزون آنکه دیگر باره از تو یابی عبار آن استخوان اکتحال دمیة رمد دیده نمایان
 و مرفق داف کشنده را ز بلال خاک راه سبید اللهم حب الدعاء بحرمه الواصلین

رقعه آخری

استغفار نیو ایر بجران و الهام متاعل حوام نه جهان متقاعد و متواضعت که جز
 زلال وصال فرخنده فال عالیجناب نقابت نباه محمد و می امید کای اسلام ملاذی مداند

تعالی افادته علی راوس الحچین و المرشدین امطن و اشفا بدید رجوانی و امل سما
که فحنت بقا عکلی الجبل کتاب در نور دیده که در عجب که در اوقات خودی از سعادت طارفت با سال اول
نور مودند الهامی که خلاف این معنی عمل نموده جاده فراموشی بنزد و مهمات لایق اشارت عالی برین نور

رقعه آخری

رقعه گرامی و صحیفه نامی که رسد نکل اساس معتبه خورشید اقتباس عالی جناب خودی شیخ الاسلامی
ملاذ الانامی ماسد و تعالی طلال مرصه و اشفا فر علی ز و س المسلمین نیا احمد ابدی محض نایند و ارد
بود و چون آثار عطوفت مجرب بود بجهت فراوان افزود توقع همیشه است که طرکه نسیان بنزد
و بخدمات لایق اشارت فرماید تا وظیفه خدمت بتقدم رسد زیادت مصلح نشد

رقعه آخری

مرازش که بسبب خوشنوی ای اقبال از طراوت کل حضار خسته فال خردارد و طایر سواهی وصال
صلای امن ز فراغت در داده بود ما را فارغ ما بغیر و دلگشایی تا زبات بت کل
کل خارا بود استخیر حقا که این خاک خسته در صوفیسم جان برور از دعای
صبح و شام مغافل و عاقل بنوده و هنگام سوال اسباب شادمانی و خوبات کام
انج مارتب و اعظم مطالب سلامت بیکر فرخنده اثر اداشته عوار مستعدی آن می باشد و از ملاحظه
ربانی مستوفی است که همیشه آن از روی دل بوصول موصول بنزد و کریمه به عنایت ایزدی حافظ و نام

رقعه آخری

کبدام زمان شرح شدت و اندوه کویم و کبدام قدم عرصه محبت حول کوه لوم کم روز در
نکته که چه در خواب بینم و شب در خیال آن که جنید پیدایشم روز کاری شد که بی تو خوار و کلین تم
این بنم یارب که بی روی تو جنید بینم اگر در خواب دیدمی که فرقت فرام بخاک جنس

بست خواهد شد مرکز سر از بلین آن استان زند آشتی و اگر در فیال گذشتی که گشت
 به عیدم چسب خوش خواهد شد مرکز تخم مرا از نکاشتنی **ه** بگوی غم نهادم با بی ناکاه
 گذاشتی که مشکهاست در راه **و** جدیتم که خواهد شد فراموش **ز** ندانم ناله راره سوی آن کوس
 ز اتم زمان در سینه خاکست **که** سر بر فی اراں تیغ بلاکت **د** درون دود آتم سر تر زاره
 جگه بابت که آید باره باره امید واری آنکه روز سیاه محمودان تبکار و شب
 بجز آن محمودان سیاه کار بر روز صبح شد مانی مبدل کردم ز دشمنه بدل آتش بنی من
 ز نازد که گشت تحت جالی من **م** معذورم اگر حق بر پیشان کنتم **م** معلوم شود مگر بر پیشانی من

رقعه اخیری

رخورم و دورم غم جان کایم نیست **ر** بخور تو دور ترم آمم اینست **و** چون طفل سرنگ را
 از نیامی دین غم دین سواد روانت و دیده رمد رسیده را از انتظار جان پرور
 سپاس عیان آن در کتب فراق نامه بجز آن میخواند و از صحفه شتیق اشک حوا
 می افشاند **ه** حوں صحفه شوق من بد حال کشتم **ز** زهر خلاصی غمت فال کشتم
 هر که گشت بدو دم از ناید وصال **ز** از شوق رخت مرغ صفت با کشتم **و** امید بجز
 واجب الوجود آنکه بر تواقب عالمات دیدار پر الوار در آینه دل سوخته
 عنقریب جلوه کرد آفتاب رحمت و سایه غمت بر مضارقی امیدواران محمد باد

رقعه اخیری

بزار شکر که اگر میزد دیده غم دیده از حال خسته فال حوا دارد از حیا وصال محمود
 و اگر دل رخسار دم نا امید میزند جان میگوید که معلوم نیست **ه** صح وصال که دای دل غم نباش
 زین پیشان تحت بجز آن غم نباش **م** مشایدر سی لعل بر لب آرزو کنم **م** بجز امیدوار

دکتر آینه من

بمقتضی آن که هر شامی راضی و هر غزوی رطلوعی ثابت است امید میدار که برین سیاه
 عسرت بصر عشرت مبد دل کرد و تا جند زکریه های در کل شامی پیوسته که در غم
 غم دل باشی میجو ز خدام اذنا که روزی آید ببرت یار و تو عاقل باشی و السلام

رقعه اخری

و چاره سازد عرق کشته چون جناب سرز که ادب فراق بر آورد ابر بلا بر شش اله
 اندوه بارد و قبه مد پسر کند کشتی کشته که چون غواص سر در بحر بلا فرورد و در منقود
 مانا فرشته جوهر بجان به نهنک بچراں سپارد روز کاری شد که بی تو خوار و غفلت
 اینم یارب که بی روی تو جذبیا رستم اما خلاصه حیات و تقاضای اوقات صرف
 دعا بی که در سینه حصول دولت ملازمت تو اند بود میکرد امید آن که شرف اجابت
 زاندازه گذشت تا شکیبای من غم گشت تو بی دل شیدا من با این همه شکر تو که در عجم در در سادگیس تمنای

رقعه اخری

که جان کرد و فراقی غم است و دل نینچو خجای غم اوست در چشم و فراقی غم است
 سلامت اینیا بلا بلای غم است سر خد جسم نزار کوه بلا گردد از رخ فراق که بر دست
 و سر خند سکران که بویه خفا کرد در خاک دامن ششایق عیاره بد زنی تا کی شتم رزم صبور افتاده
 در تیر سحر چشور افتاده در خانه امید فقور افتاده دل داده و کشته و دور افتاده
 حاصل آن که اگر بوسه آن امید را لاله مراد نشکند ششبار حیات رارو
 شنایی مگر رب تو جوارخ بهراں و آتش دایع همان نخواهد بود ربای بی
 ای بحر صبر جند رارم سازی و زان شش شوق پیغمبرم سازی
 ای باد گرم کن که بخارم سازی انچه نشا رکوبه سایه ام سازی

رقعه احسری

در دایره سحر دارم دیگر زاده و عنت زار و زارم دیگر میگویی و کز نیم نمی دارد
 جو فصل تو نیز پیر دارم دیگر حبس کنایه عنقه بهار امیدواری که رکبت چو پیش
 جو سوم حوا نوزد و حدستان سراید لیل کلنا ز آرتفتنه روز کاری که رکبت اوست
 جو هر صحران رسد بهار و هر کسی در لاله زاری مرادل خاک خاک ارنجبار
 حویان جمع مایم فرم و شد مرادل ارنجباری محنت آباد دلم تک و غنشل دروی تنغنه
 سان غصهای تو شکفته اما هر سندی خاطر مهور و نسلی دل با محور حوا امید
 که اگر شکوفه نهال آرزو ز خاک فراق رخیت یکس که نبوشن مویه و صا کلام
 شریب تو اندکشت در مین رفوان حید پیدا درسد تا حیدت هم ردل اساد
 و ناید کیم خوبش نومی نام زار شاید که مرانله بهر یار رسد و السلام

رقعه اخیه

فاصله جری از بهان آورد با یکتی آرزو و فرم رضوان آورد آرام دل بی پر سماں آورد
 لانی بنی مرده من حال آورد اگر نام عنایت فرجام از رشتی زلال عبارت
 آب لطف بر آتش دل نزدی حوسستی یک شعله خاکه کشدی و اگر نه رفته عانت
 انجام از انوار جوارح معان آتش افروختی کلبه فراق از دیدن بجز آن تار کیر بوی
 فاصد که رسد از ز جانا خرم آورد فریبیم از آن ره که کوزم برداشته سماں سیم از خاک
 که روی ترف بر آسمان بردم حالا جمعیت خاطر ربیتان و اطمینان دل ای پاسبان
 آن که گاه کای بمثال عنایت استمال سرفراز و مفتی گردانند ما به تو بخت کرم
 در مقام ساخت بنانه و انده هم آواز ماست شادم که زمانه نوزد میدی در مجمع اجاب به افزارم مست

رقعه احسنی

تا سوز فراق در دل افتادم . در جز تو خاکتر غم زادم . آبی که در زندان دل نشاندم
فی الحال بید ستون بردادم . حوب محزونات خاطر محزون و محفیات دل محزون
که چون غنچه از فراق نو بهار وصال حیل بسته شدم عطفت محض منیر نهفته
بومش آن صبر کونه سرفش نماید . چون دردم تو بهتر از من دانی . آید که عطف زب نهال از دونه
پسوه مراد بارور کردد کشتی اگر ای دل نغم عشق کرد . یکبار ز نجات چویش
نوا مید مشو . نزدیک شد آن که دیده ام از سر نو . زان آینه حال کسیر در تو .

رقعه اخروی

ای بی نور سید ز ملک افغانم . در باب کزین غم بلیب آمد عالم . طلیکشت سابر زنده کانی
در بادیه فراق سرگردانم . لاله زاری که از وفه غم همان شکوه در آن مدس دل کشید و
نوبهاری که بر آن حسیم حیران نور دازان چه کونه فرج افزاید سرشنگان کو پس در فغان
سر خطه جهان که گاه هم آوازی نه خوشنشان دیار فشار بر رک جان چه نشتر آه مسانی
امید داران شکونه وصال را سر خطه شرح امید سنگ ملاستی و آرد دکان صحر فراق
سر دم بر جان نشسته دشته غزائی . هر امر روزار جوهر زمانه . بود کاشانه نغم است بیان
هر امر خطه طعنی از زبان ما . زبان ما بهر قصد سن نابل ما . وی زین خضه ما باکی ندارم
که از الطاف او امید دارم . اما امید آن و مراد جنانست که به با عمر ممکن که از آب
عنایت پدید فرغ سر بر زویر است از ناب فراق نامرادی زرد و نزار نکردد
. دورم اگر سعادت خدمت تو . پیوسته بود خاطر مطلوبت تو و السلام

کتابه مدرسه شریفه سلطانی

راض من مائتین البتغیتین و طایفتما بالغینس و الجاچینس من رسم
 انامل بعمره صور العول علی صحایف الخایفس و سوا السلطان الاخطم و الحاقان الاکرم
 جامع صواعق المار و الطیبر رافع اینه العلم بالحق و الیقین ممدقوا عدم لشره الفراء
 مستید مسانی الملة الزهرا السلطان من السلطان ابوی الفارسی سلطان سین
 بهادر خان خلد الله تعالی فی مصاعد السلطه و الخلفاء و حفظ علی اراکین الخشنه و الااله فی غلام

مکتوب در تعریف کرمان

بناز آتش خورشید سحر بر طار . افروخت جواش کده کلدر جهان . بعد از طری بودی
 و قطع فیانی شوت که در سوای سوم آسای آن مردم دیده ارجمته خوی جکان در دققای
 سه انجای این دیده مردم رجحه است فثانت سر قطره ازان از خویانه دل اثری
 بلکه خوی سوغی و سر باره این شعله سینه تری بلکه سوزان افکری تواند بودیم
 نذات علمی که فضل تابستان را در ابواب لخته روزگار از دوات رزن آفتاب بری
 آتش کویخ شست و عین بصاف چلبی که در سقان زمان را بخوشه سنبله و خم من ماه
 دل گرم ساخته در مزاج سبهم تخم مهر کشت که عمده حیات و خلاصه اوقات
 آفت که محروم و فتلکذ بصحبت احباب که میوه رسیده با طیلس محبت و کثرت
 ارضی مودت اند کرد علی الخصوص در سوای که فرط حرارت بر مراج اوصاد
 سوا حوشین حال که مایه . ز آتش اب سوزان تر بعد بار . ز تاب مهر آتش آب گشته
 که ازان سیم حول سیاب گشته . صدق او در میان بحر زخار . که در سینه عیون اند در نار
 و در وقتی که از غایت سوخت این سخن بطبیعت سوا موافق که . گرم خناب گشته که در
 آتش کویخ بگذرد مان خلق گشان در بره ساجرت . سار کز ان به نباه درخت

شش شده جو رودی اندر کداز - روز خوشهای رستان دراز - در میزده ملا سبیل
 که باب چشمه خورشید روی شسته از استخار میوه دار نر یور درخت مرصع است
 است و میزها کث در روی گلشن که با وجود عدوت یکسایه انهار روان پرور
 آب روی حسنه صحن باغ را بالوان فواکه طمع پیر استه است خزنده باغزه از مخال
 خاک چون خوشه انکور در مسندناک منصب امیر جویان و خوشه انکور از انظار
 تا ک سیل عالم خاک کرده که انفق فرنی کویان خسروی را از خم خسروانی کار
 شراب طهور مهیا و صاحبی از لعل ربانی و شراب عیش و سرور مهیا امر و جویی را
 صراحتی راج خوشکوار و سبب بی آسبب مویه نازده آب دار مجلس خلد امین گستن
 و نرم فردوس ترش من آورده بهر ضایقت قدوم اصحاب را مرصع و نزول
 اجباب را مترقب اند سحر و ارجمه آفتاب محرم وار بر بالای سر داشته و فر
 باد جاب بط آمین سایه بر فضای سبزه کز توده نور ششخ تخر انکبخته
 در قدم سایه درم رنجبته عرض آن که در حبس القات سمود بلکه موجب سمود
 با جمعی ارزمره اخوان الصفا و حلال الوفا که در مشرب عدب ایشان تمنع
 از حضرت باری موجب شکر گذاری تواند بود بدین صورت خوانند که در
 چند در پای درخت سایه کثیر ما بر کنار جویبار کوثر از نهال حیات میوه چیس
 و از میوه زار امید دین پیش کردیم تا لذت بنمای بی حد و تفکر در آلا ی
 پی عدد حضرت منعم بی زوال و مکررمی طلال موجب افزولی شکلی میکس و از دیا
 حمد و سپاس کردیم تا فضل بهار القارت بشد - ما بستان از رسم حرارت باشد
 تا مهر و شتاب بر نغزات باشد - مرسد خوشش ولی قارت باشد - انجیر و العاده

ابتدای مقال بپیدا کلام طوطیان بمن خراں رسیده وجود و امتیاز سخن محکم
 کتاب صحیف زک آمیز عیان ستود که ازادر خیراں عدلی او از اجابت
 ورنی نیست و این را از استبان فقل بی یوایی استجابت برکتی آن خون خیار
 آفتاب خراں بازلف در ارشد ظلمت نشان دلاویز و پس حواقیق رهنار
 خواب از مطلع زلفی بیابان شوق انگیز سرانیده شده ارباب و فاشیمه اصحاب
 صدق و صفات لاجرم اقتدا بدین میرت در حیره کرده معروض میگردد که در هنگام
 روز که گشت را خشک سنبه را بطای مهری نمر فروخته بود بهر میخان در کفر بیا
 آورد ما بسنگ سیاه رنگ بش بر برگ کشید و تن بر مکان جس را که از عازت
 سرمای رنگ دنو بودند و برگ بنز و برگ بنز نظر سلطان بچار آورده از زکل
 و کوه ششمی دم ماده بود سر را تهی دست خون خیار و زرد روی جو زعفران
 و بار دمیة آن طار را بدیشان بخشید اکنون از آن لغام عمده پای صفرای فاتح
 لونه نظران نظریں پوشیده و از ماده بر فایع جنبها فاکته و محل و زمان
 میوه مواد نوشیده صحیح را رنگ عارض حور و عین و عیث روضه خلد وین
 دارد روضه کامی صد کار درو سر و شاد پی شمار درو میوه دانش بر و مید
 کرده با خاک عجب پیوندی میوه او برول زاندازه او جوجان زده حال انان
 سیب مانند جامهای حقیق ناز بر شکل درجهای عمیق تا که کور که نناده کلاه
 دیده در حکم خود سفید و سیاه جس غمی و برگ رختیگان شاخسار پی غمی را
 امید جنباں بود که رجب و عده دو سر روزی بغم طوف باغ و جمع اسباب
 غوغا بدین جناب فرامند که ناگاه خبر رسید که از علیان صفرا لکیده و روت

جسم لطیف و عنقریب ترنیر را کرد طلال برهبره کمال نشسته بود از خزان و طبع فر
 اخزان و دروغ چیزی حاصل نکشت نازک بجان باغ بخور بیش مکان ناک بخور
 و اگر نه آن بودی که آن خبر بخت اثر بنوید امید بدل گشتی کرد ما بد علم رک صحت
 راز شفا بقا بدشت قباردی، با د ابار نکیت این فر ۲۰ در دهر تو در بار و حواش

رقعه احسنی

نبای مگر کشتن بقا نه خندان کوتاه و مخرج کل دیوار فناء جهان کامت که در سینه
 آن قدم آسایش توان گسترده و بر صحیفه آن رقم آسایش توان کرد حد و دست
 از اجزای نوک قلم و لشکی قدم بی و خطوط بخت این را جز ساق قدم شکستگی کلم
 لاجرم ارباب معارفت و نشاط و اصحاب عیش و انبساط گاه زهره رقص را
 بجزر جیح در سرودی آرزو گاه در حلقه سماع صبح رخ زده می آرزو زمره خوش طالی
 و نغمه فارغ بالی را در مکتب نغمه سحر و بقره رزین مهر انداخته هر کجا که شادمانی
 که زده هم کشیده خط بجان در کشتن نام نیزی دور ستوان دهر و مسلم نیزی
 کینج بقانیت در بر خاکدان مغز و فانیت در پیا آتوان جمله جهان خواه خواه بود
 جو گذرانت نیز زد و جو نام راستی جیح کج رفتار ملی و فای دهر خفا کار را
 از موده میر و مطاف و محل توجه و الغطاف جو دکان آسودگی و کاشانه
 نابودگی نیست و عیث قدم متابعت بر جاده موافقت این طایفه داشته ایم
 نادرین بهار با فوجی از جمله اصحاب و فاق و اغره ارباب اتفاق عبور
 بر بواجی کثیر و مرور بر حوالی آن خطه دلپذیر قصد استیفاء میسر منزل و عذابت
 و عمارت و دقایق آن در خاطر می بود روزی از روز ما در اینهای سیر بیام

اتفاق افتاد و جو کلبش و فادلبذیر برح دیوار مغیش را کواکب در برح خاکلی و لوک
 استی بر فغیش از بروج سبجم از عکس در غارش مهره صیقلی فلک را در تک و چون
 سایل شفق را از بر تو لاله زارش جو بهای آب روانش فرار سبزه جوں
 شهاب بر سبجم نوزاد و در شفق آئینه حوشش از پینه کواکب دشمن سوز
 دو فقری بغابت عالی جوں فضای گمت در دیشان از غبار وحشت خایه
 زنگ بزه و غامی مکانی . زمین آن نموده آسمانی . بلند ایوان آن تاسه کشید
 سبجم از رشک خود را بر کشیده . حم طافش که رنگاری نموده . برار و دو که خوبی فرود
 جو کرده شمشه آن آفتابی . مانده ابر را رسم چلپی . جو طاس که بد عالی اساسش
 کواکب کعبش از بر طاشش . کند در بوزنه از دیار خود دار . که در ایم طاس کرد اندک و دار
 خود در نقش آن پیکار مانع . زخیرت روی در دیوار مانع . بهرخت در عیش از صوفی طاعت
 ربی مثالی و سرخچه نمونش از دیوان طرافت پستی بر حوالی ایوانش را از فراز طاق ابرو
 این پست سر نوشت آمد که ای طاق تو را بروی کنایت نمودار . ابروی تو طاق آمده رعای
 و کید فلک از رشک کبدش در میان آب و عرق محالبت و تغویر مانع جو اهراس
 بروغ کرده شد این جنبه بنا عجزت سبجم زدی که در صفای عرق اوست آب روی
 سر بر دیوارش در بدن جایی در جاں جانی که جای در بدن و سرشک ز بچه
 در دل با پی زلف خویش در شکن العفره جوں باریاں یکدل و دوستان بغیش و غل
 نوبه خاطر بجانب یکدیگر شیوه طبیعی و شیرین جلی است و لزوم تخفص حالات و بس
 اوقات یکدیگر در قرب و بعد متاوی فقره جنبد از نوادر و غایب که در بعضی
 سفارتش دیده شده بود اعلام رفت مامن بقا و منزل ممکنان را مکن و دشمنان

ما باغ نود نامیرا جای عمل تا فخر فلک نبودیم خلل در باغ حیات بود و زین
 رفیق وجودت نزد دست اجل **با التماس کی از دوستان واقوشه**
 سبب بی قیاس و ستایش بی آلائش بادشاهی دارنید که تربیت قدرت
 کامله و برزیت خلوت سالمه خاک غناک پیدای عدم را با زماز که از همه
 رستان وجود کارستان ساخت و حمد بی حد و ثنای بی عدد شنشاهی را
 که معون عنایت جلیبه و عین عواطف خزیده در صحن بارگان حنروان دوزخی لاف
 لوای السلطان ظل الله بر افراخت حکیمی که اهب شامان خم نشان نمونه حمت
 اولو بیت اوست که می که نور حبه در حنروان که کتورستان از خاک عبودیت
 بلندید و آسمان بلند کشانیده دیده می کشند جل سلطان و عظمتش
 و بعد از رای اصحاب بعرو و وارباب نظر مستور و محتجب مانند که ماده وجود
 انسانی تا با که نظر از باب دین و دول و اصحاب ملک و ملل منظور و مبصو
 از حقیقت نیستی و سستی بدزوه رفت و سستی رنشد و تا رتیب آفتاب نور
 و باران فی سانی بخاک طمانی تعلق کنیز و در بامین نشاندان و اما کار
 ملون کرد و الحق این آفتاب همان تاب و این دران عنایت سحاب حسیه کی
 و عاطفت بی نهایت اعلی حضرت کیوں رفت مثری سعادت بهرام صولت آفتاب
 شوکت ناهید عشرت عطار و فطرت قرطلعت خاقان اعظم قان ترک عرب و عجم
 خلاصه الی و الطیب ظل الله فی الارضین **شاه موی طالع فیر و زینک**
 مجلس بر روضه فیر و زینک **سعت ملک باکر شش حلقه** **سخت نهفت از شش شش**
 السلطان بن السلطان بن السلطان **متر الحلاقه و الذی یرو الدین ابو المعز**

سلطان حسین را در خان خدایم و ایدیه علی سریر العز و الجلال و حفظ مدارج العلی
 عن نقان عین الکمال شوند بود همان پر و مباد حکم و رایشین رینر عالی مبادر خاکان
 سوغات که رو آورند بیدر رکابش در دوران جهانگیر سر زین کلاه سربوی باد بخروزادگان کوشش باد

رقعه اختری

استشفال نوایرانزده و المصاب بحران کوه سئوه عمواره چشم نمناک و جسم نمناک را سخته
 و افروخته دارد بی خشک در جمله نورد جو شود غله بلند کلبه فزاق را دیده زد بدین
 از آن آتش روش جراحی است و بازوی استتافی را چشم عم در عیده با آب
 زمانه فنیذیه جراحی چند در سینه جراح غمت افروخته سوخت جانم که هزار هزار خشم
 سول از گرم فائق الاجلح و ممول از نعم سل الریاح انکه صبح وصال از سطح
 امید دیده و نسیم شمال از نبت سعادت بوفید ورنیده و غله آن جراح کله افروز
 و آتش این دل جاب سوز را سطنی و مستغنی کرد اند میرب تو چشم نبت روشن باد
 بر نطرت عینت کلشن بادا کاشانه دولت نشین بادا وین جمله نصیب دیده من بادا

رقعه فریب

خانه لطف تو کرد از همه نمازها پیش پای وفا ساخت رفرا فرما مثال نامی و عنایت
 مانده اگر ای که از غائب سده دولت پناه و عتبه مکرمت دستگاه لازالت
 مدارج دولته مرتفعه مشتمل بر امتنان احوال نامزد فقیر جعفر کشته بود در
 اشرف اوقات رسیدم بدم خط خالی بوی تو یاد داد از شوق جان سوخته دل سار بود
 امید آن که همیشه غم علی ملال و سپیدی پشال در صفا صحت و سلامت بوده باشد دوستی نظر و یاد

رقعه حسری

ای ناله پیش ما ندانم چه ساس رسی که ضعف تارینه برایی بجای رسی جوهر سرتنگ کرده
رودوده از ناز جسم خف در رشته کشیده هر دو که منازل حلاوتین و خط مراهل فلک
ترتیب از سر حال سجا ایست بر دگر که بجز اسک افند کن در رشته جان خود گنم که در
کیرم کف جوی صحنه در صورت یار یعنی که می رزم نوشتن شمار نمایی جان حنث و
و دل آتش آنکه در ظل سحاب عاطفت بی غایت جای گرفته از سحاب طوفان در
نخای آتش و مازات کین دهد رستی نانش بقی مانند تو باش الهی جان باشد روست

طوای مثال عنایت اشغال و عنوان خطاب لازم الامتنال که نامه عبودیت مردمان
سرا برده و وصال که صورت آن حول الف نامه مبین سرتنگ عشته و معنی آن جو
نای نامه جابل آن نام سعادت فرجام کشته سبب نزول واسطه ورود آن شده
بود در اعز اوقات سری سامان از نوا فرساخت فلک اعظم بلکه بدر و در
لوح و قلم رسانید زخم کشید و خطش رسیده پیچیده سبط عمر که بود از غرض نوره
امید از عنایت سردی و حمایت یزدی آنکه روز بروز موجب اباب کامرانی و از یاد
آثار بختیاری بر صحنی لیل و نهار الی یوم المنتور من نور و مسطور باشد پیر بگر حضم
نور خون با در خضاره دولت تو کلون با آن که در دل حنثت کس را نیست هر روز زود که از او با

رقعه احسنی

و ثقیفه الطاف و کینه اعطاف که بوسیده فائده موی تکاف محتوی بر ارجح
میولات و اسعاف مامولات وارد شده بود در اتراف از مننه و اسعد اوتیت
عز و رو دینت نامه اش پیچیده و مکرده آمویدی دل که در جوی استخوان معلوم معلومی دل

ز نظر از آن به معنای دلماشتی و سرطی ازان بر فرق مشتاقان سر نوشتی
 امید که پوسته دها پس محنت جادوان مسموم و سر ما در خیر عافیت مسموم باشد
 باب که م صحبت جان پی تو باد و سرستی فراموشی تو باد و آنجا زانیه کنی لی تو باد و کوه آه کیم سخن جان لی
 تو باد

رقعه احسنی

نخستینیم عنایت و رنجت زلال هدایت که از کل راه سمدی و مزار رضای انس وارد
 و غایب شسته بود کالوجی من السمار نزول فرمود از شکسای سوادش صحنه کافور
 روز رایت قدر پیدا و از روشنایی پیمیش همه طلسمانی شد با پر تو بدر هویدا طوط
 و دفتر نمزات معانی مالا مال و نکات لطیفش در آن جوی عکس انجم در آب زلال
 نامه فکر بیاض دل مبنی - صوفی نوشکفته مینمی - خضر تا خواند خطش حسنه
 از زلال حیوای لب شسته - صوفی از پایش فرج فال - داده دل را امید صحیح
 دیده را که فراق بود سفید - خط او را سواد داده بونید - نظم آن در میان که حاصل را
 بهر مایه ای روح فرجه گذشت - نثرش از نقطه بر زمین و تبار - داشت کوی سبک در فضا
 اکنون در روز با من مزویان را دیده مجاز و حوز جان محتسبان ما ویه حرمان
 آن لب تشکال وادی فراق همیشه از رنجت عیش حیوای عنایت پنیات سر سبز در پاید
 که تو همه توام از یاد برد - سیلاب قدام را پیدا برد - آن که شوم خاکم را با برد - باشد که بسوی سزا و برد

رقعه احسنی

شمال عرایس عنایت نامه شوق ایکنه و طرایف نایس ارقام خانه مشک اینزه که از بنجه حلوتی نه
 افکار بجزه کاشانه غیر کیمیا آتا ر صحنه وجود جلوه سازد جسمه برده ارشده بود جوی
 سرش غیب و نامه لایب نگر گشت - کویم کویم که در دو سامی - شد امید را در و بر راه

نموده با وجود مشک ریزی - پاجن صحرانش کا نوری - سواد کس و او در نظر است
در آن معنی جواب بنده گان - القصد عایی که صبح و شام و روزهای و سحر جان همانند
بود عیال است که در دهه فراق کشیده رزوی از غبار تو تیا که در آن استمال التیاج
اس کونه که من فنادم از پای کس کار چمن نیاید - باین همه الیه ایستید - فریاد و هزار فریاد

رقعه اخوی

نور و روشد و جهان بر آوردنش - حاصل ز بهار کمال است - از غافله بهار نامد اول
تا لاله سیاه نرگول ساخت جو س - انش لاله زار گلش به جور از احسان تاب و
و ابر ز لاله مار کشت زار رنجوران را احسان تاب دهد که آن است مای در شمع لاله
فراق نماید و این انصاف در عین ژاله آتش استیاق فراید آن صحران خلک
و این مای تاب نورانی نقصان ببرد - بر روی توی نیازم ز بهار - مستقیم است و ششاد
از رفتن دی فارغ و پنداد بهار - بایاد تو کنجی کنیاد بهار - وسیله دعا کیستید
تحفه آجابت و در لونه نیاز تشنه نایب وادی عنایت آن که نهال امید ممکن
ز شحات زلال عاطفت بر سبز و میراب باد ای پل تو بهارم بخزان کشته
دریاب که آمد بهرم تیغ اجل از دوری تو پیغمبر من کشت خلال - و ز فرق تو بانی تران

رقعه اخوی

هر چه بدایت بروز که کبوتر شکیب طراز که از اوج سوای عنایت و جوں سما کی است
ز قول نموده از نسیم ریشحات نسیم بال و در دل شوق افزود ای نام مرا صبح
جو سوزی و وصل تو ندارم روزی - یارب چه شود اگر شعی عجز خویش - در کلمه کس شمع
ایمان و مراد جهان که طلعت زاویه للال سوز مشقه وصال میل کرد - المشاف

ترجم ای سنی سیم در آن شعله در آنکس تنم بجایان جسم در او خاک ساد خاک در آن جا کاسازی

رقعه احسری

پراستان تو منزل جان کم بخبار چینی که هر محبان می رزدم جو غم کنی که راه سودی
نجات دست که در دامن تو آورم شعله سینه جگر سوخته که از راه آن آتشش در
جمله عالم زندانم اشک جگر که کش چه تسکین دهد و کلبه تیره غم اندوخته که از
ظلمت جان گاه دو در دیده انجم افکند از آتشش دل برخون چه نوز ورتین مگر
آن که حساب در یابار که شرافت سایه باں کرم کنزده آن آتش یاریان حسان
لطف آمیزد و این آتش براف مزا یکم منتقی و منتقی کرد اند جان که ورود پیشتر
نوندی غمی و خوشی زلی رتعلی اقا مصدق این منی کشت امید آن که باران رحمت
واقف با عاطفت بیض سرور ویدل نوز از امید واران مجور ما بیکم دستخیزد و دست
بای دار بر سر بندگان امید وارسایه کشته باد بختی محمدر و اله الباقی

رقعه احسری

در داکه فرو کشت المهای فراق - خوش کشت دل من از تنهای فراق - این درد بر سر سود کا خرازد
صد رخ در کبر سر تنهای فراق - از سذنت دوری و محنت باصوری چه دم زنگه که نیک
از آن ترفی در است اما امید بکم مهربان متعال و قادر دنی الجلال آنکه نهال وفا که باب اخلاص
سرورش یافته است در خشک سال جنبی و مثنی بر شمرده کردد ای ارستم سحر نوام صد پدید
کانت نه جیم بحالت آباد - کانت ده آن که ز سپیدی کانت - کرد دل ناست و بگیدار تو تنه و

رقعه احسری

جوئی غم ملک نایم سلام - برین قدم کشته بجان بر د - ملت بدان گونه که صور صوفی

بای علی سوسلی سلیمان برد - خون حجاب خلق لالی و جواهر عنایت بارغواصی که از بیم عوطه هر ما نش لب خشک گشته باشد مال بس زبان جود در تو اندر سفت و خون آفتاب لطف بر تو عافیت کار و دسقا کشت زار نامرادی که از مرمر حردن زبانش سوخته در مقام آن جوش که تو اندکفت آن نامه نه نامه شمع نور افشاید و باخیل و فایز و فیه نوال بود - مای خود کل نزل کشت جانان بود - نه شمع و نه نخل و نه گل نزل جان بود آنچه از عنایت ساسه و عواطف کامله در فرجی آن مندرج بود مگر از خوانه که مر آن بود و کسوز عواطف نامتناهی بعضی آن بروز کار فرزند آنا را شنا کرد که نصف کم زبان و نصف کوی و رشک کم قوت تو کرات - که زان که غایم بدعا ختم روست - در دست مناعی که مر هست دعا

رقعه خوب

صد مکر که بر پیشینم - دروغ المت دل از این پیشم با همی نه جنان که طوف کوی تو کنم
دستی نه جنان که بر دل جویانم - خوشش آن وقتی که غبار آن قدم خوشش که داروی حیات
دل بود و درم زمانی که خاک آن آن استن از اشک مجروحان برای مردم دل پیش
جرات کل بود اکنون سیمی که آن کرد را بر ریش ابرها جود در دشتان و کجاست
رفیق که دل ریش را بدان استن رساند اما شدم خیال و خوشم کین نص رحالم برد
که سوی یار تو اند که خیالم برد مخدود و سه روزی علاقه امید بصحت متعلق گشته
بود و مقدّمه آسایش وی نموده و لیکن حکم آنکه جز من نبود در زمانم نفسی
وزم نشان هر دو بنیت کسی دیگراره رخاک مذکرت پارانقاد - بی تو از رشته
بسترش پاره - شوان نقره در بستر پارگی کردی جونی جذریشان از مشق تغلیق
مخلص طلب فرموده بودند کا عذ باره ازاں بنظر شریف فرستاد

کل امر من العییل علی و العوز من احد الجلیل ظل ظلیل مستطیل باد

رقایب

لذاری که در آن فرخ عجز جهان شکفت از آن جوان دلکش بید و نو بهاری که بر آن جویم
 بجان نوزد در آن فرخ افراید گشت کمان کوه ساد و فارا جز ناله جان گاه آوازی
 و شکاک در یاری فارا جز نشتر آه دسازنی و آن شکوفه وصال را هر خطه شرح
 امید سگ ماستی و دل فکاران جز فراق را هر دم بر جان بسته دشنه عرامتی اما
 امید آن و مراد حسابت که بهار عمر ممکن که باب حساب عنایت پی در پی سر سبز
 و ریاست تاب افتاب خزان نامرادی زرد و زرد کرد ای پی تو رسیده ملک فغانم
 در یاب کزین غم لب اند جانم حکمت بساطت دمانی و هنوز در بادیه فراق پیوسته در انام
 دوم اگر از سعادت خدمت تو پیوسته بود خاطر طلفت تو از کرمی افتاب حرم جوت
 دارم جویناه سایه دولت تو مرا امر و زار جور زمانه بود کاشانه غم آشنیانه
 ولی زین عصبه ما با کی نذر اسم که از لطف او امیدوارم والسلام و الا کرام

تغزیت نامه

این کمن باغ که کل بهلوی حارت درو نسبت کدل که نزاران خار فکارت درو بر بر می
 خاطر ارباب عقل و دین و جنایای نمایر اصحاب کشف و بین مستور و محبوب نباشند
 که مستفادستی و مطلب اعلی از ایجاد سگان عالم وجود و قطان محاسن شود و جوار تنهای
 مدارج وصال جمعی و استغای مدارج القابل یقینی نمی تواند بود و نزد این طایفه حلسه
 این مراد را هیچ مانع و معاندر قید برن ظلمانی و حسب حد انسانی نیست بحجاب
 چیزه جان میشود و غیر از این خوشش آید می کار این چهره برده بزنگم بنا برین معذمه هر گاه

نمای صاحب دولتی که بمعمولاً منوفی عیثیه را فیضیه عالییه زواری فردوس
 برین را نشین سازد چه ما بنام ترکیب بشری میسر کرد و معتقد این قضیه آن که درین
 ولا بساح علیه رسید که جناب عرفان شکار هدایت آثار نتیجه المشایخ سلاله الاقطا
 شیخ زین الملة والدین محمد که از جمله اخوان نامدار و اصحاب عالمیقدر است و بهر
 ورتبه ورتب بعالجیاب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی مداند تعالی طلال سرکانه میسر
 داشته فقد عالم ناسوت و لاسوت کرده جناب عالی شاره الیه و سایر اخوان و خلا
 باتش فراق سوخته و افروخته فلک را رین عجزت نیت کاری که باری را جدا سازد
 امید آن که جناب مرحومی شاره الیه و سایر اخوان و خلا لمذیه در سایه ان المنقش
 فی جنات و عیون باب سر حتمه و کمال سراب باشد سایه وجود شریف آن جناب
 که موجب انتظام مهمام آمل و امانی است بر برابر یاب فقر و نیاز محمد و محمد باشد
 بالبنی والاولاد والاحفاد اورفت و گذشت این گذرگاه و ان کسیت که گذر درین
 را بیت عدم که گشته از انقت قطع او شوند جاودیت عالی بایش حاد در جم خدای ما پیش

رقعه احسری

دورم ز رکاب تو بسوالم و رعایت بدجالی خود می نامم دستم که رکاب تو گرفت ز شوق
 بر رخ به پیمان دعا می نامم منم آن لب تشنه که بر لبتر هلاک در چشم نمناک به بنه از پیمان
 دیده بخلق او آب بجانم و منم آن سرگشته در پیمان بر انقلاب بر تو گرم ناب
 در ظلمت شب اندوه برآه او نور رسد ناسایه او آبل نورفت از سر من
 شد سوخته را قتاب غم بیکر من شد سوخته را قتاب غم بیکر من جو بخت جامم علم بر در من
 امید آن که اگر در بهر نشان مراد بخت جان و عواقب بحر ان کسیت بگذرد از انکت

خمر اقیاب بمیطر مخرومی بحرمی مبدل گردد **سر شسته** عمر سی بار یکت دورم تو و باطل بر من
 نوری ز بند جوارح عمرم بی تو **ریان** که کجاستم من نیک **مفضل** عالی بنیان بخیر منع الشان تجله همو در تنجی باد
رقعة اخیه

در دکه نو بهار امید با خن گذشت که در آن حسیم حیران نوزید و در بنی که لاله زار مراد ما بدینان
 خشک گشت که از دوجم کنیه **حما** ندمید خرد و سحاب لطف که وعده دیدار بوصول
 بهار می انداخت جز زرق فراق چیزی نمود و طلوع اقیاب ستون که نشو و راهت
 وصال در روضه سبوح فال می انداخت **ج** نوز استنیاق چیزی نبیفرود اما بجز سندی
 آن که موز دمان غنچه آرزو با مید وصال منتم است پوسته سوسن در با سبزی
 ماران محنت مطب اللسان آمده ایم که دولت وصلت نشود **یار آفر** **د** شوار شود ز وقت گلزار
 مارا که جوخت خویش هر کردیم **در بایه** فراق بگذر آفر **س** از سوزم فراق آن جناب سوزم
 که شفته آه خود همان می سوزم **افروختن** کل می نماید **در آتش** شتار از آن می سوزم
 ای یی تو بهارم بخران کشید بل **دیلب** که آمد ب سرم تیغ **از دوری** تو غنیه گشت خلال
وز وقت تو سبای تو ایف خلل **رقعة حسیه**

در دکه دل از بحر نود دیوانه شد آفر **در شهر** دیوانگی افسانه شد آفر **ای** که سر ساقی حومه منزل لکن
 میردی از چشم ما ای ز دل میردی **از دی** محنت بجا جان گاه که بعدتر تر از یاد مسافت راه
 دل غلیس و جان غمی راباه و ناله دارد گاه از آتش دل نشو در من جان زده و گاه از جفا
 اشک حنیه در وادی بجا زده امید آن که گاه **بزال** الغاط و در سخات اظلام آب
 لطف بر آتش **حما** مبهجوران پی سر و بازده طباب حنیه فراق را به شع اقیاب
 ظلمت **تجسسه** مطلق **دارتد** **ای** منظره **سهر** با فباک **توبت**

شده خاک خوبست هر که دل در تو بست - که خاک شوم ترا ست نزد من - در که شوم ز من بفرست

رقعه کجرت میر

رشحات سحاب تزیین و لمعات شمع عاطفت بر کلزار آمال و کشت راستی نلال
عنایت و مقبتان الوار هدایت یابنده و نازنده باد بنده صادق الولا و کبریا
شی الرجا بعد از ادای دعای دوام ایام بایرکات و وجود ملکی ملکات که مدار دور
عوالم ملکوت و مجال جلوه ستوا بدناسوت و لاموت اکه پوسته نوحه خاطر
کشته را مصرف بدال آسمان رفعتان در شسته مرآت مجیز کثیر را بصیقل نماید
مصقول میدارد و امیدوار است که تا هر مصفود بزودی در جلوه کری آید
من محو خوار و خاکم و تواقب و آب کلهما و لاله ما دم از تربیت کنی - سایه عنایت
و آفتاب محبت رفرف عالم و عالیاں باینده و نازنده باد والسلام

رقعه یکی از اهل الله نوشته شده

برکات طلال تقابلق و عرفان و ملکات دات لازم الایقان که رابط نظم و واسطه
عقد نظام نبی آدم است کالشمس الطالع والبدر اللامع ربما و ولایت ارتقا در حاشا
و نور افشاں باد بعد از سعوض عنقه هدایت منقبت و سده سدره منزلت
آن که عنایت نامه کرامی که نام در مخلص صادق العقیده محتوی رصفوف رحمت
و مشتقل بر الوف عاطفت فرموده بودند در اسعد ایام و اشرف اوقات خجسته فرجام
رسید و حوب مبنی از کمال عطوفت و مشغول بنیایت در چه زرافت بوده سبب
از یاد مواد و ثوق و در جا کنت امید آن که همین طریقه دائم الاوقات
ابواب عنایت را مفتوح داشته بارقام مشک تمام سرفراز گردانند ظل

طبل بر صحیف معارق صحیح و علی بن محمد باد **مکتوب در تعریف پیش**
 سر چه که استاد فطرت بیع زلفش مهر را بر حسیخ کشد غرض از آن آتش کلمت
 بلکه خون زیزی تا از آن آتش بیستان فلک را سوزد و بخون نرسد سیخ هر هره شوق را
 امروز و در شام که حیا خلقت خون تیز و سحر الملق را بریزد مرد از آن رنگ آید
 بلکه حلقه آگیزی تا از رنگ آن وضه امید را از وضه و از عکس این مینت حیوات
 را سوخته دارد در پیشه عم فرسودد هر سیخ نهال گال نیافت که برشته زهر آلود صبح
 آن گال زوال نیافت که رام درخت بنوشد میوه تند پس کشید که نیش را که کین کشید
 و کدام میوه ندرست شاخ درخت که سنگ طوشت خسته کرده نینداخت غرض آنکه
 بیج کسی از که آب دوران زورق موجبات ساجل نجات رساند که در پیشه ظلم
 پیشه او سرگردان و گرفتار نماید و اگر از معذمه را تنبلی و این مدعا دلیل باید محقری
 از نوادر سوانح و غراب و ادوات که درس سفر بر خط مشا هده کشته عرض کرده آید
 عالم بنا با بعد از استطلاع بر احوال و قایع دریا و بدایع آن مضمون که مکه قبل لوکان لبحر مراد
 بکلمات زبانی نقد البحر شرح تفصیل انت و قبل ازین سمت کتابت بذرفته مودون
 رتبه دولت و مرفع عتبه حمت آن که طوفان هلاک و کولاک سولناک ستاره عمره را
 که بالجام هم بیندول عمارت ارانت چون مردم دیده در زیر آب نهال ساخته بود
 اصحاب خاطر بریشان کالبحر کالسفینه کالملاح آشفته عسا از کف داده ترک جان
 گفته بودند که ناگاه از رور جویره مری شد در حضرت جو سبهار استه و در پیشه
 مانند کل فرزندوس پس پر استه مرکب سبک بیر سفینه که مسافت صحی آب را بیاد موعا بود
 و جزایب حرمت در سینه چنان به طرف میکشت مانند هر تر رفقا روی بدان مغرار بنا

و بعد از وصول آن خون انتقال از کوه آب بفرغ خاک دست و الا پسته بود که تیر فرخ
 از نینب طلعت آب در بناه آفتاب که چینی و آفتاب از نهایت زهر حشر است
 در عین شنا خود را بر سر دلو او چینی در مضامین راه لی آفتاب را و در پیش
 حای لی آفتاب را از کدورت جایش جبار رادت نفع بد عالم بسوزد و در
 و از عسوت موایش طرح خون را از نشتر لی حساب ساعد بر خون خون ضد نشتر
 از شاخ خون کوزن غیر دود سزیده و فرق ستمش از رشته کامل جوی سائل
 فحشش فراگمشید بهر آن صاحب قدم نشسته ادم جره از سنبل نهایت
 زعفرانی ولی بای ازدوال بر جوانان میده از شاخ ماطلعت میمون و
 بیات موروز انسانی ولی حیوان خصال از غره شیر زیان و دم از دمای شعله فضا
 رعد او برق پیداوار حجه لی بایان و لای پیکر آن نشس لوتس فلک تذر و در وصل
 نماید قضای تیره از طلعت نشانی در آن کم کشته راه زنده گان کداز مغز او کل
 صدای جغیر صوت بلبل او که سبته بخون مردم استخار و لیکس آن که از قطع بار
 در آن آلی که پوسته شده است بزنجیرش نمی توان که داشت حاصل آن که کشی سگ
 کرداب بلا و دور ماندگان عقاب فنا که از خویشش که در جان کداز بجز گرم
 حضرت پلیناز را کجوش آورده قطع نیش و فران عقبات امواج دریای خونخوار
 کرده با حل امن رسیده بودند ساحت این فزیره را از آفات و بیات حاصل
 شیمه العود احمد را مفتاح دانسته هر یک خود را بر تخته باره که تلویت از آن نموده
 گرفته خون نبار لوشش که بر تپان شدند اکنون خون زمام حیات دست یادی توضیح
 برده شد امید جانانت که از ورطه هلاک و مملکه خطرناک خلاصی گیر کرد و من بعد پایی

MAGYAR AKADEMIÁ
 KÖNYVTÁRA

Perzsa 0.7.

MTA
1826 K